قهرمان توحید



بسم الله الرحمن الرحیم

قهرمان توحید: شرح و تفسیر آیات مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام

نویسنده:

ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

قهرمان توحید: شرح و تفسیر آیات مربوط به حضرت ابراهیم علیه‌السلام

مشخصات کتاب

شابک : ۳۵۰۰۰ ریال : سخت : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۸۵-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال (شومیز)

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۰۲۱۹۰

عنوان و نام پدیدآور : قهرمان توحید: شرح و تفسیر آیات مربوط به حضرت ابراهیم علیه‌السلام / مکارم شیرازی ؛ گردآوری ابوالقاسم علیان‌نژادی‌دامغانی.

مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی‌بن ابی طالب (ع)، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۲۲۴ ص.

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Makarem Shirazi. The champion of Monotheism.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : ابراهیم، پیامبر -- سرگذشتنامه

موضوع : تفاسیر (سوره ابراهیم)

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : ابراهیم پیامبر در قرآن

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۶

رده بندی کنگره : BP۸۸/۳/م۶۶ق۹ ۱۳۸۸

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

شناسه افزوده : علیان‌نژادی، ابوالقاسم، ۱۳۴۳ - ، گردآورنده

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

ص: ۱

مقدّمه

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

ص: ۱۱

تاریخ پیامبران علیهم السلام

بسم اللّه الرحمّن الرّحیم

بخش مهمّی از قرآن، پیرامون تاریخ انبیا و پیامبران و امّت‌های گذشته سخن می گوید. سرگذشت حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، سلیمان، داوود و دیگر پیامبران علیهم السلام و اقوام عاد و ثمود و مانند آن از جمله مباحثی است که خداوند متعال برخی را بطور مفصّل و برخی دیگر را به‌صورت مختصر و گذرا مورد بحث قرار داده است.

سؤال: هدف قرآن از بیان تاریخ انبیا و امّتها چه بوده است؟ آیا به منظور سرگرمی خوانندگان قرآن بیان شده، یا خداوند متعال قصد نگارش تاریخ آنان را داشته، یا هدف چیز دیگری است؟

جواب: قرآن مجید در پاسخ به این سؤال، در آیه شریفه ۱۱۱ سوره مبارکه یوسف می‌فرماید: «لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُوْلِی الْأَلْبَابِ»؛ به راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود»؛ آری، هدف از توصیف و تبیین تاریخ انبیا و اولیا و امّت‌های پیشین، بیان درس‌های عبرتی است که در جای جای سرگذشت آنها وجود دارد، و برای امروز و فردای بشر تا دامنه قیامت مفید و مؤثّر است. این درس‌های عبرت را باید با دقّت مطالعه کرد، و با تأمّل به آن اندیشید، و در نهایت آنها را در زندگی فردی و اجتماعی پیاده کرد، تا تجربیّات گذشتگان چراغی روشن فراسوی زندگی آینده ما باشد.

ص: ۱۲

ابراهیم علیه السلام در قرآن

در میان تاریخ انبیا کـه قرآن مجیـد به آن پرداخته، فرازهـایی است که درخشـندگی خاصّی دارد، و سراسـر آموزنـده و پرمـایه و عبرت‌انگیز است؛ به‌عنوان نمونه می‌توان به تاریخ حضرت نوح علیه السلام، و سرگذشت قهرمان توحید حضرت ابراهیم علیه السلام، و زندگی پرفراز و نشیب حضرت موسی علیه السلام، و داستان تولّد اعجازآمیز و حوادث پس از ولادت حضرت عیسی علیه السلام، و تاریخ اسلام اشاره کرد.

در این کتاب قصـد داریم تاریخ زندگانی ابراهیم (۱) بت‌شـکن علیه السـلام را مرور کنیم، که هم قدرت‌نمایی پروردگار در آن به عیان دیـده می‌شود، و هم درس‌های توحید در آن موج می‌زند، و هم ما را به یاد جهان آخرت می‌اندازد، و هم به سوی مبحث مهمّ امامت رهنمون می‌گردد، و هم فلسفه اعمال و مناسک حج را برای ما روشن می‌سازد.

محورهای مورد بحث:

مسائل مربوط به زندگی حضـرت ابراهیم علیه السلام فراوان است، که با استفاده از قرآن مجید و روایات اسلامی و تواریخ معتبر، در این کتاب پیرامون چهارده موضوع، در چهارده فصل بحث خواهیم کرد:

۱. ولادت حضرت ابراهیم علیه السلام و دوران کودکی.

۲. دوران جوانی حضرت ابراهیم علیه السلام و ایمان قوی به خداوند.

۳. گفتگوهای آن حضرت با ستاره‌پرستان، ماه‌پرستان و خورشیدپرستان.

۴. گفتگوی آن حضرت با عمویش آزر، درباره بت‌پرستی.

۵. گفتگوهای آن حضرت با نمرود، سلطان و حاکم آن دوران.

۱- « ابراهیم» را به پدر مهربان ترجمه کرده‌اند، و لقب آن حضرت خلیل اللّه بوده و خلیل الرحمن نیز گفته‌اند، و کنیه‌اش ابومحمد و ابوالانبیاء و ابوالضیفان است(تاریخ انبیا، ص ۱۵)

ص: ۱۳

۶. داستان بت‌شکنی آن حضرت و به آتش افکندن وی.

۷. هجرت ابراهیم علیه السلام از سرزمین بابل به سوی مصر و مکّه.

۸. معاد و جهان پس از مرگ.

۹. بنای خانه کعبه.

۱۰. ابراهیم علیه السلام و ذبح فرزندش اسماعیل علیه السلام.

۱۱. مناسک حج.

۱۲. امامت ابراهیم علیه السلام.

۱۳. شخصیّت ممتاز ابراهیم علیه السلام.

۱۴. آخرین برگ زندگی ابراهیم علیه السلام.

محورهای چهارده‌گانه فوق عمده‌ترین مسائل مربوط به زندگانی این پیامبر بزرگ خداوند است که بحث و بررسی دقیق آن، هم زوایای مختلف زندگی آن حضرت را روشن ساخته، و ما را با آن آشنا می‌کند، و هم درس‌های عبرت و نکات آموزنده فراوان، و مطالب اعتقادی و علمی و اجتماعی و کلامی و مدیریّتی مهمّی را در اختیار ما قرار خواهد داد. با استعانت از خداوند متعال، و به منظور جلب رضای او و در جوار حرم کریمه اهل‌بیت حضرت معصومه علیها السلام، به بحث درباره موضوعات چهارده‌گانه، می‌پردازیم.

پیشاپیش از خوانندگان محترمی که با انتقادات سازنده خویش به اصلاح و ارائه بهتر این کتاب کمک می‌کنند، و نیز همه عزیزانی که به نوعی در آماده‌کردن این اثر ارزشمند یار و یاورم بوده‌اند، تقدیر و تشکّر می‌کنم و امیدوارم خداوند به ما و شما توفیق پیروی از سیره و گفتار پیامبران بزرگش، به‌خصوص حضرت ابراهیم علیه السلام و بویژه خاتم پیامبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله را عنایت فرماید.

آمین یا ربّ العالمین

حوزه علمیه قم- ابوالقاسم علیان‌نژادی

۱۳۸۸ /۲ /۱۹

ص: ۱۴

ص: ۱۵

ص: ۱۶

ص: ۱۷

فصل اوّل:

اشاره

ولادت حضرت ابراهیم علیه السلام

در مورد تولّد آن حضرت چیزی در قرآن مجید به چشم نمی‌خورد، امّا طبق آنچه که در کتاب‌های تاریخی آمده، ستاره‌شناسان به نمرود، پادشاه زمان حضرت ابراهیم علیه السلام گفتند: «در آینده پسری متولّد خواهد شد که تشکیلات سلطنتت را متزلزل، و طومار حکومتت را درهم خواهد پیچید!» نمرود که از شنیدن این پیشگویی متعجّب و وحشت‌زده شده بود، گفت: «آیا اکنون به دنیا آمده است؟» گفتند: «هنوز پا به عرصه وجود نگذاشته است»؛ نمرود گفت:
«نخواهم گذاشت زنده به دنیا بیاید، تا تاج و تختم را تهدید کند». سپس تصمیم به قتل تمام نوزادان پسر گرفت!(۱) و این تصمیم را به همه مأموران حکومت ابلاغ کرد. هر پسربچّه‌ای که به دنیا می‌آمد توسّط مأموران نمرود کشته می‌شد. مادر ابراهیم علیه السلام (۲) حامله شد، و از آینده جنین در رحمش بیمناک بود. خداوند متعال به وی الهام کرد که فرزندش را پس از تولّد در غاری که نزدیک شهر بود بگذارد،(۳) و روزها برای سرکشی و شیر دادن نوزادش، پنهان از چشم مأموران نمرود به

۱- تاریخ انبیا، ص ۱۵

۲- مادرش« نونا» و پدرش« تارخ بن ناحور» از نوادگان حضرت نوح علیه السلام بوده است. و در روز اوّل ذیحجّه به دنیاآمده است(تاریخ انبیا، ص ۱۵)

۳- تاریخ انبیا، ص ۱۵

ص: ۱۸

آنجا برود و شب‌ها را در کنار فرزنـدش بیارامد. ابراهیم علیه السـلام حدود ۱۵ سال در همان غار به سـر برد.(۱) هر چه سنّش بیشتر می‌شـد توجّه بیشتری به جهان خلقت و آسـمان پر رمز و راز می‌کرد. شب‌ها از مخفیگاهش خارج می‌شد و به آسـمان می‌نگریست. به سـتاره‌ها فکر می‌کرد، و در مورد اسـرار و شگفتی‌های آسمان می‌اندیشید. قرآن مجید در مورد این بخش از عمر حضرت ابراهیم علیه السـلام می‌فرمایـد: «وَكَذَلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمـاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»؛ و این گونه، ملکوت آسـمان‌ها و زمین (و حاکمیّت مطلق خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم؛ تا (به آن استدلال کند و) اهل یقین گردد».(۲)

هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام مبارزاتش را با نمرود شروع کرد، ۱۶ سال بیشتر نداشت.

قدرت خدا فوق همه قدرتهاست

گاه برخی انسان‌های نادان خیال می‌کننـد که می‌تواننـد با قدرت خداوند مبارزه کرده، و در پندار واهی خود تاب تحمّل این مبارزه را نیز دارنـد؛ امّـا کـافی اسـت اراده خداونـد بر چیزی تعلّق بگیرد، کـه در این صـورت بـا ابزاری بسـیار سـاده و گـاه اعجـاب آور، قدرت‌نمایی می‌کند تا به بشر بفهماند هیچ موجودی توان مبارزه با وی را ندارد.

نمرود بـا تمـام توان و همه مـأمورانش هزاران کودک معصوم را کشت تـا از تولّـد حضـرت ابراهیم علیه السـلام جلوگیری کنـد، امّا خداوند با الهام به مادر ابراهیم علیه السلام، سالیان

۱- طبق آنچه در کتـاب تاریـخ انبیا، صـفحه ۱۵ آمـده است حضـرت ابراهیم علیه السـلام در قریه« کـوثی» که به زبـان‌عبرانی آن را« اورکیریم» نامیده‌اند، متولّد شد و مادرش وی را در غاری پنهان ساخت و به مراقبت از وی پرداخت

۲- سوره انعام، آیه ۷۵

ص: ۱۹

درازی او را در غاری در کنار پایتخت نمرود حفظ کرد!

عجیب‌تر از داستان ابراهیم بت‌شکن، قصّه حضرت موسی علیه السلام است که فرعون برای حفظ تاج و تخت خود دستوری همچون دستور نمرود صادر کرد.

مأموران فرعون زنان حامله را زیر نظر داشتند و فرزندان پسر را به قتل می‌رساندند!(۱) امّا خداوند اراده کرد دشمن فرعون را در دامان وی پرورش دهد.

لذا به مادر موسی علیه السلام الهام کرد فرزندش را درون جعبه‌ای نهاده، و در رود نیل رها کند. امواج آب، جعبه را به سمت کاخ فرعون هدایت کرد. مأموران فرعون جعبه را گرفته و نوزاد را نزد فرعون نهادند. با پیشنهاد آسیه، فرعون موسی را به فرزندی پذیرفت، و ندانسته از دشمن خود مراقبت کرد!

نمونه دیگر، داستان حضرت یوسف علیه السلام است. برادران حسود یوسف قصد داشتند با انداختن یوسف علیه السلام در درون چاه مانع پیشرفت او شده، و وی را نابود کنند؛ امّا خداوند همین ابزار نابودی را وسیله پیشرفت یوسف قرار داد، و او را به سلطنت مصر رساند. اگر یوسف علیه السلام در کنعان (که شبیه روستایی بود) می‌ماند، نمی‌توانست به حکومت مصر برسد. امّا خداوندی که می‌خواهد تقوا و پاکی و علم و دانش یوسف را به مردم مصر بنمایاند، از همان حربه برادران حسود استفاده کرد، تا به آنان و دیگر حسودان (۲) بفهماند که قدرت خدا فوق تمام قدرتهاست.

۱- در این که چند نفر از نوزادان بنی‌اسرائیل در این برنامه قربانی شدند، به‌طور دقیق روشن نیست، بعضی‌عدد آن را نود هزار و بعضی صد هزار گفته‌اند! آنها گمان می‌کردند با این جنایت وحشتناک می‌توانند جلوی قیام حضرت موسی علیه السلام و بنی‌اسرائیل و تحقّق اراده حتمی خدا را بگیرند(تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۵)

۲- در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:« حسود قبل از آن که به محسود(شخصی که مورد حسادت واقع‌شده) ضرری برساند به خود ضرر می‌زند، همان‌گونه که ابلیس حسود بر اثر حسادت، برای خود لعن و نفرین، و برای محسود(حضرت آدم) مقام نبوّت و پیامبری را به ارمغان آورد!»(میزان الحکمه، ج ۲، باب ۸۴۶، ح ۳۹۱۸)

ص: ۲۰

نمونه چهارم لشکر فیل‌سواران ابرهه است، که برای تخریب خانه خدا عازم کعبه شده، و قصد داشتند قبله مسلمانان را تغییر دهند! خداوند برای نابودی آنها از صاعقه‌های پی در پی، یا سیلاب‌های ویرانگر، یا موادّ منفجره‌ای شبیه بمب اتم و مانند آن استفاده نکرد، بلکه با چیزی به نام «سجّیل» به جنگ آنها رفت.

قدرت تخریبی سجّیل (که چیزی بین سنگ و گل بود) به قدری بود که به هر یک از فیل‌سواران اصابت می‌نمود، او را همچون کاه جویده شده در دهان حیوانات، له می‌کرد.(۱) آری این قدرت نمایی پروردگار است که سپاه عظیم قدرتمندی را با وسیله‌ای بسیار ساده، به سخت‌ترین وجه ممکن عذاب و مجازات می‌کند.

خداوند متعال نه تنها به هنگام مجازات و عذاب افراد قدرت‌نمایی کرده و با ابزار بسیار ساده آنها را مجازات می‌کند و یا با استفاده از ترفند دشمن خواسته خویش را محقّق می‌سازد، بلکه در مقام دفاع و تأیید بندگان خاص و اولیای خویش نیز قدرت‌نمایی می‌کند تا انسان‌های خیره‌سر و ظالم و نادان بیش از پیش به وی ایمان آورند.

چهل شمشیرزن عرب، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در محاصره قرار دادند تا با کشتن وی فکر قریش و اشراف مکّه را راحت کنند؛ امّا حضرت با امدادهای الهی از حلقه محاصره خارج شده و بر خلاف جهت مدینه به سمت جنوب مکّه حرکت کرده، و در غار ثور پنهان می‌شود. خداوند به عنکبوتی مأموریت می‌دهد که بر دهانه غار تار بتند، تا دشمن با دیدن تارها مطمئن شود کسی درون غار نیست.(۲) اگر چند تار عنکبوت نبود آنها پیامبر را شهید می‌کردند و اکنون جهان بشریّت چهره دیگری داشت، امّا خداوند با این وسیله بسیار ساده و طبیعی، مسیر تاریخ را عوض کرد و جان پیامبرش را حفظ نمود.

۱- شرح این قصّه عبرت‌آموز را در تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۳۰، به بعد مطالعه فرمایید

۲- شرح این مطلب را در کتاب، آیات ولایت در قرآن، ص ۲۷۱ به بعد مطالعه فرمایید

ص: ۲۱

مقام رفیع حضرت ابراهیم علیه السلام

خداوند متعال در آیه ۶۷ و ۶۸ سوره آل عمران می‌فرماید:

«مَا کَانَ إِبْرَاهِیمُ یَهُودِیّاً وَلَا نَصْرَانِیّاً وَلَکِنْ کَانَ حَنِیفاً مُّسْلِماً وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ* إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْرَاهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِیُّ وَالَّذِینَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ»؛ ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه موحّدی خالص و مسلمان بود؛ و هرگز از مشرکان نبود. سزاوارترین مردم به ابراهیم، کسانی هستند که از او پیروی کردند، و این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده‌اند (از همه سزاوارترند)؛ و خداوند، ولیّ و سرپرست مؤمنان است».

در قرآن مجید نزدیک به هفتاد مرتبه نام ابراهیم تکرار شده، و در بیست و پنج سوره درباره قهرمان بت‌شکن بحث شده است. از آیات ۶۷ و ۶۸ سوره آل عمران، که در بالا آمد، استفاده می‌شود که تمامی ادیان و مذاهب به وجود حضرت ابراهیم علیه السلام افتخار کرده و می‌کنند، بدین جهت هر یک از آنها ابراهیم علیه السلام را به خود نسبت داده، و مدّعی بودند که ابراهیم علیه السلام از آنهاست.

یهودیان مدّعی بودند حضرت ابراهیم از آنهاست! مسیحیان ادّعا می‌کردند ابراهیم پیامبر منتسب به آنهاست! و حتّی مشرکان نیز مدّعی بودند حضرت ابراهیم علیه السلام از آنِ آنهاست. خداوند متعال با نازل کردن آیات فوق، تمام این ادّعاها را رد کرده و فرمود: «ابراهیم نه یهودی بود، و نه نصرانی؛ بلکه موحّدی خالص و مسلمان بود؛ و هرگز از مشرکان نبود». چگونه ابراهیم یهودی و مسیحی بوده، در حالی که قبل از آیین یهود و نصاری زندگی می‌کرده، و تاریخش قبل از تولّد حضرت موسی و عیسی علیهما السلام است؟ و بر چه اساسی منسوب به بت‌پرستان است، در حالی که خود بت‌شکنی بزرگ بوده است؟

این ادّعاهای نادرست از سوی ادیان و مذاهب بزرگ جهان هر چند غیر واقعی و ناصواب است، امّا نشان از عظمت و بزرگی و مقام بس رفیع ابراهیم

ص: ۲۲

می‌دهـد. خداونـد متعال در ادامه می‌فرمایـد: «ولی سـزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هسـتند که از او پیروی کردند، و این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده‌اند (از همه سزاوارترند)؛ و خداوند، ولیّ و سرپرست مؤمنان است».

بنـابراین پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله که خطّ ابراهیم علیه السـلام را ادامه داده، و شکسـتن بت‌های رنگارنگ مأموریّت مهمّ او بوده، سـزاوارترین و شایسـته‌ترین مردم نسـبت به حضـرت ابراهیم است. و همچنین کسانی که به حضـرت محمّد صلی الله علیه و آله ایمـان آورده، و شـرک و بت‌پرستی را رهـا کرده‌انـد. آری! کسانی که فقط و فقط به رضای خـدا فکر می‌کننـد، و اعمال و گفتار و کردار آنها همگی در مسیر رضای الهی است، و تنها به قرب الهی می‌اندیشند، آنها تابعان حضرت ابراهیم علیه السلام و سزاوارترین مردم به او هستند. مقام رفیع حضرت ابراهیم علیه السلام بدانجا می‌رسد که در نزد همه مسلمانان، اعم از شیعه و اهل سنّت، به عنوان «شیخ‌الانبیا»(۱) (بزرگ پیامبران) معروف می‌شود.

فلسفه رفعت مقام ابراهیم پیامبر علیه السلام

اشاره

سؤال: ابراهیم علیه السـلام چه صـفاتی داشت که بزرگ پیامبران شد؟ چرا خداوند متعال در این مقیاس وسیع، ابراهیم علیه السلام را در قرآن مطرح کرده، و به وی اهمیّت داده است؟ آن حضرت چه ویژگی‌هایی داشت که همه ادیان و مذاهب دوست

۱- سؤال: چگونه گفتید:« حضـرت ابراهیم علیه السلام شیخ الانبیاء است» در حالی که در میان مردم مشهور است که:« حضرت نوح علیه السلام شیخ الانبیاست»، کدام صحیح می‌باشد؟

جـواب: ایـن تعـبیر در مـورد هر دو پیـامبر مـذکور وجـود دارد، هر چنـد بیشـتر در مـورد حضـرت ابراهیـم علیه السـلام می‌باشـد. در کتاب‌های ۱. الصحیح من السیره، ج ۲، ص ۴۱، ۲. حیاة الامام الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۴۶، ۳. موسوعة التاریخ الاسلامی، ج ۱، ص ۴۱، ۴. المجدی فی انساب الطالبین، ۵. ادب الضیافة، ص ۵۱، ۶. القواعد الفقهیة، ج ۱، ص ۳۹۵ و ۳۸۸ در مورد حضرت ابراهیم علیه السـلام، و در کتاب اللمعة البیضاء، ص ۴۹ در مورد حضـرت نوح ذکر شده است. ولی حضـرت ابراهیم علیه السلام را به خاطر عظمتش در میان پیامبران و حضرت نوح علیه السلام را به خاطر طولانی بودن عمرش شیخ الانبیاء گفته‌اند

ص: ۲۳

داشتند او را منتسب به خود کنند؟ و خلاصه این که: چه عواملی باعث نزدیکی او به پروردگار شد؟

پاسخ: حضرت ابراهیم علیه السلام ویژگی‌هایی داشت که اگر ما هم آن را کسب کنیم، و یا لااقل به مراحلی از آن دست یابیم، مقرّب عند اللّه خواهیم شد، که به دو مورد آن اشاره می‌شود:

الف) عدم وحشت از تنهایی در مسیر حقّ

حضرت ابراهیم علیه السلام از تنهایی در مسیر خدا و راه حق وحشت نداشت. اگر همه مردم شهرش بت‌پرست بودند و فقط او موحّد و یکتاپرست بود، ترسی نداشت. زبان حال ابراهیم علیه السلام این بود: «وقتی راه من صحیح است، و افکار و اعتقاداتم مطابق فطرتم، از هیچ کس واهمه‌ای ندارم».

ای جوانان عزیزی که به منظور تحصیل علم و دانش به کشورهای دیگر سفر می‌کنید، تا با کوله بار علم و دانایی به وطن بازگشته و به مردم خود خدمت کنید! ای تاجران محترمی که به منظور تجارت حلال و سالم به دیگر سرزمین‌ها می‌روید، تا در پی معاملات صحیح اسلامی به اقتصاد خود و کشورتان کمک کنید! ای بیماران گرامی که به منظور درمان بیماری و رهایی از درد و رنج، عزم دیار غربت می‌کنید تا سلامتی خود را باز یابید! اگر در محلّ تحصیل یا تجارت یا بیمارستان‌های آنجا هیچ کس جز شما مسلمان نبود، از تنهایی وحشت نکنید و رو به سوی خدا آورید، از پنجره نماز با خدای خود ملاقات و گفتگو کنید که خدا با شما خواهد بود. آفرین بر دختران مسلمان که گوهر ایمان به آنها اجازه نمی‌دهد حجاب اسلامی خود را در کشورهای کفر بردارند، هر چند با انواع محرومیّت‌ها مواجه شده و اکثریّت مردم محل زندگیشان همراه و هم عقیده آنها نیستند.

ص: ۲۴

این جوانـان مسـلمان به پیـامبر خود اقتـدا کرده‌انـد که به هنگـام دعوت مشـرکان مکّه به اسـلام و سـردادن نـدای «قولوا لا اله الّا اللّه تفلحوا» تنهای تنها بود، و به همراه همسر باوفایش حضرت خدیجه کبری علیها السلام و پسر عموی شجاعش، علی بن ابی‌طالب علیه السـلام نماز جماعت سه نفری تشـکیل دادنـد، و فارغ از زخم زبان دشـمنان و اذیّت و آزار و مزاحمت‌های مشـرکان عرب، به راز و نیاز با خدای خویش پرداختند، و کمی نفرات هیچ اثر منفی بر آنان نگذاشت.

مسـلمان عزیز! اگر در دل شب برای مناجـات و راز و نیـاز با معبود خویش، یا خوردن سـحری، با رختخواب وداع می‌کنی، امّا چراغ خـانه همه همسایه‌هـایت خـاموش است، از تنهایی وحشت مکن و قـدر این توفیقی که خـدا به تو داده و دیگران از آن محرومنـد را بدان.

خداوند متعال در آیه شریفه ۱۲۰ سوره نحل می‌فرماید:

«إِنَّ إِبْرَاهِیمَ کَانَ أُمَّهً قَانِتاً لِلَّهِ حَنِیفاً وَلَمْ یَکُ مِنَ الْمُشْرِکِینَ»؛ ابراهیم (به تنهـایی) امّتی بـود مطیع فرمـان خـدا؛ خـالی از هر گونه انحراف؛ و از مشرکان نبود».

مفسّـرین برای واژه «امّت» در این آیه شـریفه، تفسـیرهای گونـاگونی بیـان کرده‌انـد. از جمله این که: شخصـیّت افراد متفاوت است. شخصـیّت برخی از افراد معادل یک، و برخی معادل ده، و برخی معادل صد، و برخی معادل هزار نفر می‌باشد. و شخصیّت بعضی از انسان‌ها آنقدر بزرگ و مهم است که مانند یک امّتند. حضـرت ابراهیم علیه السلام از جمله این افراد بود. جوان مسلمانی که ادّعای ایمـان دارد، نیز بایـد همچون یک امّت باشـد، اگر خواهر و برادر و پـدر و مادر و دیگر اعضای خانواده و فامیل، اهل نماز و روزه و خمس و حـج نیسـتند، در اراده آهنین او اثر نکنـد، و از تنهایی در عقیـده و ایمان وحشت ننماید، و بر خدا توکّل کند و به وظایفش عمل نماید.

نتیجه این که یکی از ویژگی‌هـای حضـرت ابراهیم علیه السـلام، که او را ابراهیم کرد، وحشت نداشـتن از تنهایی در مسـیر توحیـد و خداپرستی بود.

ص: ۲۵

ب) شجاعت فوق‌العاده

ویژگی دیگر آن حضرت شجاعت فوق‌العاده وی بود.

آن حضرت در سنّ شانزده سالگی که حتّی یک نفر هم با او هم‌عقیده نبود، در میان انبوه دشمنان و بت‌پرستان فریاد می‌زد: «به خدای یکتا و یگانه قسم که بت‌های شما را خواهم شکست».

مطابق سوگندی که یاد کرد بت‌ها را شکست، و جان خود را به خطر انداخت، در نتیجه دریایی از آتش را فراهم کردند، وی را در منجنیق قرار دادند تا به سوی آتش سوزان شعله‌ور پرتاب کنند، امّا اثری از ترس و وحشت و اضطراب در چهره‌اش مشاهده نشد.

پیروان فریادگر توحید نیز باید شجاع و نترس باشند، زیرا انسان‌های ترسو به درد هیچ کاری نمی‌خورند. اگر بیدارگر عصرما، امام خمینی قدس سره، شجاع و نترس نبود انقلاب اسلامی ایران بر خلاف انتظار جهانیان پیروز نمی‌شد. اگر رزمندگان دلیر و مخلص ایران اسلامی شجاع نبودند ما در دفاع مقدّس بر خلاف معادلات سیاسی سیاستمداران، فاتح جنگ نمی‌شدیم. اگر حزب اللّه جنوب لبنان در میان بهت و حیرت جهانیان در جنگ ۳۳ روزه بر اسرائیل تا دندانْ مسلّح، پیروز شد، و افسانه شکست‌ناپذیری اسرائیل را باطل کرد، به خاطر شجاعت و دلاوری اعضای حزب اللّه و توکّل و توجّه آنها بر خداوند بود.

بنابراین، از تنهایی در مسیر خداوند وحشت نکنیم و در مقابل حوادث و دشمنان مختلف شجاع و دلیر باشیم، و تنها بر خداوند تکیه کنیم، و از غیر او واهمه‌ای نداشته باشیم.

***

ص: ۲۶

ص: ۲۷

ص: ۲۸

ص: ۲۹

فصل دوم:

اشاره

دوران جوانی

بابِل، محلّ تولّـد و دوران زندگی کودکی و نوجوانی و جوانی حضـرت ابراهیم علیه السـلام، یکی از مناطق عراق بود، که سه گروه بت‌پرست در آن می‌زیستند:

۱. کسانی که بت‌هایی از سنگ و چوب را می‌پرستیدند.

۲. ستاره‌پرستان و ماه‌پرستان و خورشیدپرستان.

۳. کسانی که «نمرود بن کنعان» را پرستش می کردند.

نمرود نـه تنهـا ادّعـای حکـومت و سـلطنت داشـت، بلکـه خـود را معبـود مردم می‌دانسـت و ادّعـای خـدایی داشـت. البتّه این مطلب اختصاص به وی نداشت و در مورد پادشاهان دیگر، همچون فرعون که خود را «ربّ اعلی»(۱) می‌خواند، نیز به چشم می‌خورد.

ابراهیم علیه السلام از سن ۱۶ سالگی مبارزات خویش را با هر سه گروه آغاز کرد.

نمرود با ابراهیم پیامبر، درباره پروردگارش گفتگو کرد، چرا که خداوند به نمرود حکومت داده بود، و او بر اثر کمی ظرفیّت از باده غرور سرمست شـده بود و هنگامی که ابراهیم علیه السـلام فرمود: خـدای من آن کسـی است که زنـده می کنـد و می‌میرانـد. نمرود گفـت: من نیز زنـده می کنم و می‌میرانم، و برای اثبـات این کـار و مشـتبه سـاختن حقیقت بر مردم، دسـتور داد دو زنـدانی را حاضـر کردند، سپس

۱- این مطلب در آیه ۲۴ سوره نازعات آمده است

ص: ۳۰

فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را صادر کرد. ابراهیم علیه السلام فرمود: خداوند خورشید را از افق مشرق می‌آورد (و در مغرب غروب می‌کند) اگر راست می‌گویی که حاکم بر جهان هستی، خورشید را از مغرب بیاورا! در اینجا نمرودِ کافر، مات و مبهوت شد(۱) و در گفتگوی با حضرت ابراهیم علیه السلام شکست خورد.

ابراهیم علیه السلام در چنان محیط شرک آلودی بزرگ شد، تا آنجا که حتّی سرپرست وی آزر، که عمویش بود، نیز بت‌پرست بود، بلکه کارگاه بت‌تراشی داشت. او وزیر و مشاور نمرودِ مشرک و کافر نیز بود. ابراهیم علیه السلام در میان آن همه مشرک و بت‌پرست، به تنهایی موحّد و خداپرست بود. وی تسلیم محیط فاسد خود نشد و در پشت منطق غلط «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو» سنگر نگرفت؛ بلکه با کمک گرفتن از نیروی عقل و اندیشه و در پرتو هدایت‌های الهی، کار هر سه گروه بت‌پرست را باطل و بیهوده دانست، و به عبادت خالق آسمان‌ها و زمین پرداخت.

روزی عمویش آزر به وی گفت: «این بت زیبا را جهت فروش به بازار ببر!(۲) حال تکلیف ابراهیم علیه السلام چیست؟ اگر از فرمان عمویش سرپیچی کند مشکلاتی به وجود خواهد آمد؛ و اگر به فرمان او عمل کند با روح خداپرستی‌اش سازگار نیست. تصمیم گرفت بت را گرفته و با تبلیغات منفی به مبارزه با بت‌پرستی بپردازد.

معمولًا بت‌پرستان در چنین مواقعی بت را با احترام بغل کرده، و با تبلیغات فریبنده و احترام فراوان، آن را به بهترین قیمت می‌فروشند. امّا ابراهیمِ بت‌شکن، ریسمانی به پای بت بست و سر دیگر ریسمان را به شانه انداخت، و آن را در میان کوچه و خیابان می‌چرخاند و همزمان فریاد می‌زد: ای مردم! چه کسی بت

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۸

۲- تاریخ انبیا، ص ۱۵

ص: ۳۱

می‌خواهد؟ بتی که نه می‌بیند، نه می‌شنود، نه می‌بوید، نه حس دارد، نه می‌فهمد، نه سخن می گوید و نه کاری از او ساخته است! با این تبلیغات منفی کسی برای خریدن بت اقدام نکرد. ابراهیم علیه السلام خسته و تشنه بر لب جوی آب زلالی نشست تا رفع خستگی و تشنگی کند، بت را به زیر آب برد و در انظار بت پرستان به آن گفت: اگر تشنه شده‌ای آب بخور! پس از رفع خستگی و یأس از یافتن مشتری، به نزد عمویش آزر بازگشت و خطاب به وی گفت: عموجان! این بت خریدار ندارد! آزر تعجّب کرد که چطور هیچ کس حاضر به خریدن آن بت نشده است.

خوانندگان محترم! چگونگی تبلیغات بسیار مؤثّر و کارساز است. اگر شنیده‌اید که بعضی از کارخانه‌ها تا ۶۰٪ بودجه خود را صرف تبلیغات می کنند و گاه هزینه تبلیغات بیش از هزینه تولید آنهاست، علّت آن آثار شگرف و اعجاب‌آور تبلیغات است.

آزر که بود؟

سؤال: در هفت الی هشت آیه از قرآن مجید از آزر به عنوان پدر حضرت ابراهیم علیه السلام یاد شده است، در حالی که طبق آیات صریح قرآن وی فردی بت‌پرست و مشرک بود. آیا در واقع آزر پدر حضرت ابراهیم علیه السلام بود، یا نسبت دیگری با آن حضرت داشت؟

پاسخ: اهل سنّت معتقدند که آزر عموی ابراهیم علیه السلام نبود، بلکه پدر وی بود.

زیرا ممکن است پدر پیامبری از پیامبران بت‌پرست و مشرک باشد! امّا علمای شیعه معتقدند که آزر پدر ابراهیم علیه السلام نبود، بلکه عموی وی بود. و امکان ندارد پدر و اجداد پیامبری از پیامبران مشرک و بت پرست بوده باشد. و در مورد آیاتی که از «آزر» به «اب» پدر ابراهیم تعبیر کرده، چنین پاسخ داده‌اند:

در آیه شریفه ۱۰۴ سوره توبه آمده است که ابراهیم حاضر نبود برای آزر

ص: ۳۲

استغفار کند، فقط یک بار به او وعده استغفار داد، و هنگامی که مشاهده کرد آزر حاضر نیست ایمان بیاورد از وی دست برداشت.

و در آیه شریفه ۴۱ سوره ابراهیم آمده است که آن حضرت در اواخر عمر دست به دعا برداشت و خطاب به خدا عرض کرد:

«رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسَابُ»؛ پروردگارا! من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را، در آن روز که حساب برپا می‌شود، بیامرز!».

در حالی که اگر آزر پدر ابراهیم علیه السلام بود، نباید در آخر عمر برای او دعا و استغفار کند.

علاوه بر این «والد» در لغت عرب به معنای پدر، و «والده» به معنای مادر، و «اب» گاه به معنای پدر و گاه به معنای عمو می‌باشد.

بنابراین «آزر» عموی ابراهیم علیه السلام، و پدرش «تارخ» بود.

***

ص: ۳۳

ص: ۳۴

ص: ۳۵

فصل سوم:

اشاره

گفتگو با ستاره‌پرستان، ماه‌پرستان و خورشیدپرستان

مبارزه و گفتگوی حضرت ابراهیم علیه السلام با بت‌پرستان در سه مرحله انجام شد:

مرحله اوّل: گفتگو با ستاره‌پرستان و ماه‌پرستان و خورشیدپرستان.

مرحله دوم: گفتگو با کسانی که بتی از سنگ یا چوب را می‌پرستیدند.

و مرحله سوم: گفتگو با کسانی که پادشاه خود نمرود را پرستش می کردند.

حضرت در هر سه مرحله با منطق بسیار قوی و مستدل و صحیح خود، بت‌پرستان را محکوم کرد. و در حقیقت، روش مبارزه با انحرافات و کجی‌ها و مفاسد، و چگونگی امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد جاهل را به ما آموزش داد.

در این فصل به گفتگوی وی با ستاره و ماه و خورشیدپرستان می‌پردازیم:

قرآن مجید گفتگوی مذکور را در ضمن آیات ۷۵ تا ۷۹ سوره انعام چنین بیان می‌فرماید:

«وَكَذَلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ و این گونه، ملکوت آسمان‌ها و زمین (و حاکمیّت مطلق خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم».

مطالعه اسرار آسمان‌ها و زمین باید جزء برنامه زندگی ما مسلمان‌ها باشد.

و برای این منظور مطالعه کتاب‌هایی که در مورد اسرار و شگفتی‌های آسمان و زمین نوشته شده، و باعث بالا رفتن درجات یقین انسان می‌شود، برای ما لازم

ص: ۳۶

و مناسب است. برای روشن شدن اهمیّت این مطلب، به دو نمونه از شگفتی‌های آسمان و زمین توجّه فرمایید:

الف) کره خورشید یک میلیون و دویست هزار برابر کره زمین است. و این کره خورشید، جزیی از کهکشان راه شیری محسوب می‌شود، که دارای دویست میلیارد ستاره است، که خورشیدِ ما یک ستاره متوسّط آن است! عجیب این که کهکشان راه شیری با این همه ستاره، که خورشید یک ستاره متوسّط آن است، یک نمونه از میلیاردها کهکشانی است که در آسمان وجود دارد! و عجیب‌تر این که این آسمان با این عظمت، بلکه تمام جهان هستی بر اساس برنامه و نظم و حساب خاصّی در حرکت است!

ب) زمین هم عجایب فراوانی دارد. درختان و گیاهان موجود در دریاها، ده‌ها برابر گیاهان و درختان موجود در جنگل‌ها و خشکی‌های روی زمین است! و میلیون‌ها نوع، پرنده و خزنده و حشره بر روی کره زمین زندگی می‌کنند، که هنوز بشر موفّق بر شناسایی آنها نشده است! بنابراین، باید مطالعاتمان را در مورد اسرار آسمان‌ها و زمین گسترش دهیم.

بر طبق آیه «وَلِيَكُونَ مِنْ الْمُوقِنِينَ»؛ تا (به آن استدلال کند، و) اهل یقین گردد»؛ هدف از ارائه ملکوت آسمان و زمین به حضرت ابراهیم علیه السلام، رسیدن به مقام یقین بود.

سؤال: مگر حضرت ابراهیم اهل یقین نبود؟

پاسخ: یقین مراحلی دارد که ابراهیم پیامبر علیه السلام به برخی از آنها دست یافته بود، و پس از ارائه ملکوت آسمان‌ها و زمین، به مراحل بالاتری نیز دست یافت.

توضیح اینکه: کسی که از فاصله دور دودی را مشاهده می‌کند، یقین دارد که در آنجا آتشی وجود دارد. امّا هنگامی که جلوتر می‌آید و شعله‌های آتش را می‌بیند به مرحله بالاتری از یقین نسبت به وجود آتش دست پیدا می‌کند. و زمانی که

ص: ۳۷

فاصله او با آتش آن قدر کم می‌شود که حرارت آن را حس می کند، یقین او به آتش بیشتر می‌شود. بنابراین، یقین مراحلی دارد و خداوند متعال با ارائه ملکوت آسمان‌ها و زمین به ابراهیم علیه السلام یقین او را کامل تر کرد.

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَءَا کَوْکَباً قَالَ هَـذَا رَبِّی فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَاأُحِبُّ الْآفِلِینَ»؛ هنگامی که (تاریکی) شب او را فرا گرفت، ستاره‌ای را مشاهده کرد، گفت: این پروردگار من است؟! امّا هنگامی که غروب کرد، گفت: غروب‌کنندگان را دوست ندارم».

سؤال: منظور از ستاره‌ای که در این آیه شریفه مورد بحث قرار گرفته، کدام ستاره است؟

پاسخ: بعضی آن را ستاره زهره و برخی دیگر ستاره مشتری گفته‌اند، که هر دو جزء منظومه شمسی، و از ستارگان درخشان هستند.

سؤال: هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام ستاره زهره یا مشتری را مشاهده کرد، آیا حقیقتاً آن را به عنوان خدای خود پذیرفت، یا برای همراهی با ستاره‌پرستان و قانع کردن آنها، و سپس ابطال عقیده‌شان چنین گفت؟

بدون شک، احتمال دوم صحیح است، و شاهد بر این ادّعا، آیه شریفه «قَالَ یَا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِّمَّا تُشْرِکُونَ»(۱) است، که پس از پایان بحث و مناظره با سه گروه ستاره‌پرستان و ماه‌پرستان و خورشیدپرستان، از شرک و بت‌پرستی بیزاری جست.

ابراهیم علیه السلام ستاره را به عنوان خداوند نپذیرفت، چون ستاره غروب کرد.

خدایی می‌خواهد که همه جا و همیشه حضور داشته باشد، و در سایه او زندگی کند، و در همه مشکلات بر او تکیه زند.

ستاره‌پرستان را کنار زد و همچنان نظاره‌گر آسمان بود تا ماه طلوع کرد.

«فَلَمَّا رَءَا الْقَمَرَ بَازِغاً قَالَ هَذَا رَبِّی فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَّمْ یَهْدِنِی رَبِّی لَأَکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ

۱- سوره انعام، آیه ۷۸. ترجمه:« گفت: ای قوم من! به یقین من از آنچه همتای خدا قرار می‌دهید، بیزارم»

ص: ۳۸

الضَّآلِّینَ»؛ و هنگامی که ماه را دید که (سینه افق را) می‌شکافد، گفت: این خدای من است؟! امّا هنگامی که (آن هم) غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نمی‌کرد، به‌طور قطع از گروه گمراهان بودم». به نظر می‌رسد گفتگوی آن حضرت با ماه‌پرستان در شب شانزدهم و هفدهم ماه بود، که ماه یکی دو ساعت پس از غروب آفتاب در آسمان ظاهر می‌شود. به هر حال، ابراهیم علیه السلام همان سخن را با ماه‌پرستان گفت، و با غروب ماه همان استدلال را برای بطلان عقیده آنها ابراز کرد. راستی اگر آنچه به عنوان پروردگار پذیرفته می‌شود، انسان را هدایت نکند و در دو راهی‌ها دست او را نگیرد، به چه درد می‌خورد؟!

«فَلَمَّا رَءَا الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّی هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ یَا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ»؛ و هنگامی که خورشید را دید (که سینه افق را) می‌شکافت، گفت: این پروردگار من است، این (که از همه) بزرگتر است! امّا هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! به یقین من از آنچه همتای خدا قرار می‌دهید، بیزارم».

حضرت ابراهیم علیه السلام پس از اثبات عدم صلاحیّت ستارگان و ماه و خورشید برای پرستش، و استدلال قوی و منطقی بر بطلان عقیده ستاره‌پرستان و ماه‌پرستان و خورشیدپرستان، خدای شایسته پرستش را این گونه معرفی کرد:

«إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِیفاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِینَ»؛(۱) من روی خود را به سوی کسی متوجّه کردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده، در حالی که ایمان من خالص است و از مشرکان نیستم».

ستاره و ماه و خورشید، که خود مخلوقند و محتاج، شایسته عبادت نیستند، بلکه عبادت و ستایش مخصوص ذات پاکی است که آفریننده ستارگان و ماه و خورشید، بلکه تمام آسمان‌ها و زمین، بلکه تمام جهان هستی است. آری، من خالصانه به پرستش چنین معبودی روی می‌آورم، و هرگز در سلک مشرکین وارد

۱- سوره انعام، آیه ۷۹

ص: ۳۹

نمی‌شوم، هر چنـد اکثریّت جامعه باشـند، و قـدرت و حکومت در اختیار آنان باشـد. من به چنین خدایی تکیه می‌زنم، و بر او توکّل می کنم، و از او استعانت می‌جویم، که شب و روز با من است، و هرگز افول و غروب ندارد.

نکات آموزنده

۱. حفظ آرامش و اجتناب از عصبانیّت

هنگامی که با انسان‌های منحرف و فاسـد یا کارهای ناهنجار و نامشـروع مواجه می‌شویم، نباید کنترل خود را از دست بدهیم. اگر با شخص کافر، یا مرتد، یا بی اعتنا به مسائل دینی، یا بی‌حجاب، یا بدحجاب، یا روزه‌خوار، یا تارك الصلاة، یا منکر خمس و زکات، وماننـد آنها برخورد کردیم، در عین حال که بایـد در درون وجود خود از انجام گناه ناراحت و منزجر شده و از آن برائت بجوییم، امّا هرگز نبایـد عصـبانی شویم، بلکه با دلیل و منطق و اخلاق و ادب به فریضه نهی از منکر و ارشاد جاهل بپردازیم، چرا که از طریق عواطف و اخلاـق، نتایـج مطلوب‌تری حاصـل می گردد و کمتر کسـی یـافت می‌شود که در مقابـل برخورد خوب و اخلاـق خوش و منطق صحیح، عکس العمل نامطلوب و ناهنجاری نشان دهد.

۲. مدارا و همراهی، سپس مبارزه و مقابله

از داسـتان حضـرت ابراهیم علیه السـلام نتیجه می گیریم که در مقابل افراد لجوج و عنود، ابتـدا باید مدارا و همراهی کرد و در ظاهر عقیـده و نظر آنها را پذیرفت، سـپس به تدریج و گام به گام به نقد افکار آنها پرداخت و اشـکالات آن را بیان کرد، تا به بطلان آن پی ببرند. زیرا اگر از اوّل موضع صد در صد متضاد و مخالف با عقیده آنها گرفته شود، حاضـر به شنیدن استدلال‌ها و نکات ضعف عقیده خود نخواهند شد، و این مطلب یکی از اصول مهمّ بحث و مناظره است. به دو نمونه

ص: ۴۰

تاریخی در این زمینه توجّه فرمایید:

الف) یکی از اساتید ما در نجف اشرف، که سیّد بزرگواری بود، چنین نقل می‌کند: به هنگام تحصیل در نجف، روزی به منظور تفریح و رفع خستگی به کنار شطّ کوفه رفتم. مشاهده کردم که طلبه‌ای وسواسی قصد انجام غسل ارتماسی دارد و برای این که یقین به فرو رفتن تمام اعضای بدنش در آب به هنگام غسل حاصل کند، از دیگران می‌خواست که شهادت بر این امر دهند؛ امّا هر بار که به زیر آب می‌رفت و بیرون می‌آمد و آنها شهادت بر صحّت غسل می‌دادند، قبول نمی‌کرد. هنگامی که مرا دید گفت: «اگر این آقا سیّد شهادت دهد می‌پذیرم»؛ سپس به زیر آب رفت و شاید بیست سانتی متر در آب فرو رفت، هنگامی که بیرون آمد گفتم: «غسل شما درست نبود، زیرا مقداری از سرتان بیرون بود!» دوباره به قصد غسل در آب فرو رفت و آب تا نیم متر روی سرش را فرا گرفت پرسید: درست بود؟ گفتم: «مقداری از موهای سرتان بیرون بود!» برای بار سوم تا عمق یک متری آب فرو رفت و بیرون آمد. گفتم: «این بار بدن شما به‌طور کامل در آب فرو رفت و غسلتان صحیح بود». به این شکل سخن مرا پذیرفت و نجات یافت.

ب) شخص وسواس دیگری بود که تصوّر می‌کرد همواره کوزه‌ای روی سر او قرار دارد؛ امّا هیچ کس سخن او را نمی‌پذیرفت. او را نزد طبیب آگاه و زیرکی بردند. طبیب به او گفت: درست است کوزه‌ای بالای سر شماست فردا نزد من بیا تا آن را بردارم! روز بعد، قبل از آن که شخص وسواس مراجعه کند، طبیب به شخصی گفت: «کوزه‌ای تهیّه کن و به پشت بام برو، هر زمان اشاره کردم آن را به داخل کوچه بینداز»؛ هنگامی که فرد وسواس آمد، طبیب او را به بالای پشت بام برد و در نقطه‌ای نشاند. سپس گفت: من تلاش می‌کنم که کوزه روی سرت را بردارم، بعد به آن شخص اشاره کرد که کوزه را به داخل کوچه بیندازد. طبیب به

ص: ۴۱

شخص وسواس گفت: کوزه را برداشتم و به داخل کوچه انداختم، می‌توانی پایین بروی و قطعات خرد شده کوزه را مشاهده کنی. او با مشاهده قطعات خرد شده کوزه، از این وسواس نجات یافت و از این توهّم خارج شد.

آری! برای هدایت افراد باید با تدبیر و آگاهی و منطق و محبّت عمل کرد.

۳. غروب و افول

سؤال: چرا غروب ستارگان از جمله خورشید و ماه دلیل بر عدم شایستگی آنها برای عبادت است؟ چه ارتباطی میان غروب وافول، وتوحید ویگانگی است؟

پاسخ: اوّل اینکه؛ غروب دلیل بر محدودیّت غروب کننده است؛ هنگامی که غروب می‌کند، یعنی این سوی افق نیست، و آن طرف افق هست. و اگر محدود شود مخلوق است نه خالق، زیرا خداوند در همه جا هست، در آسمان، در زمین، و در بیرون وجود ما، و در درون ما، و حتّی در قلب ما، او با ماست هر کجا که باشیم. چنین خدای نامحدود و پرقدرتی مرا تربیت می‌کند، از او شرم می‌کنم.

خدایی که به تمام امور من آگاه است، حتّی از افکار مخفی درون مغزم اطّلاع دارد، با خداوندی که روزی چند ساعت هست و سپس غروب می‌کند قابل مقایسه نیست.

دوم اینکه؛ چیزی که غروب می‌کند دارای حرکت است، و حرکت یا به سوی نقصان است، یا به سوی کمال. و خداوندی که از هر جهت کامل است نه حرکت به سوی کمال دارد و نه نقصان، پس آنچه حرکت دارد نمی‌تواند خدا باشد.

سوم اینکه؛ ماه و خورشید و ستارگان تحت فرمان قوانین عالم (نظیر قانون جاذبه و دافعه، و قانون گریز از مرکز، و سایر قوانین) حرکت می‌کنند. و خداوند مافوق قوانین است، نه اسیر قوانین عالم هستی. و آن چه مقهور قوانین عالم هستی است، مخلوق است نه خالق.

ص: ۴۲

نتیجه این که حضرت ابراهیم علیه السلام با دست گذاشتن روی نقطه ضعف مشترک ماه‌پرستان و ستاره‌پرستان و آفتاب‌پرستان آنها را مقهور منطق قوی و متین خود ساخت، و به آنها ودیگران ثابت کرد که این اجرام آسمانی شایسته پرستش نیستند.

۴. فلسفه پرستش اجرام آسمانی

اشاره

علّت این که در گذشته در مقیاس وسیع‌تر و اکنون به شکل محدودتر، عدّه‌ای به پرستش برخی از اجرام آسمانی روی آورده‌اند، این است که در علم نجوم سه نوع عقیده درباره ستارگان وجود دارد:

الف) آنها موجوداتی زنده و عاقل و باهوش و مدیر و مدبّرند، و سرنوشت ما به دست آنهاست. اگر آنها اراده کنند جنگ رخ می‌دهد، و با اراده آنها بشر صلح می‌کند، خشکسالی و آبسالی بسته به اراده آنهاست. بدین جهت، ستاره‌پرستان و ماه‌پرستان و خورشیدپرستان به عبادت و پرستش آنها روی آوردند، تا سرنوشتشان را خوب رقم بزنند.

این عقیده مستلزم شرک و کفر است، زیرا جز ذات پاک خدا هیچ موجودی به‌طور مستقل، تأثیری در عالم هستی نخواهد داشت (لا مؤثر فی الوجود الا اللّه) اگر خداوند اجازه ندهد نه کارد می‌بُرد و نه آتش می‌سوزاند و نه هیچ حادثه دیگری رخ می‌دهد.

ب) آنها موجودات زنده و عاقل و باهوش و مدیر و مدبّری هستند، امّا به‌تنهایی کاری انجام نمی‌دهند، بلکه به اذن خداوند فعالیّت می‌کنند.

این عقیده مستلزم کفر و شرک نیست، ولی اعتقاد باطلی است و دلیلی بر اثبات آن اقامه نشده است. به‌خصوص که بشر امروز به بعضی از کرات آسمانی (کره ماه) سفر کرده و هیچ گونه آثار حیات و زندگی در آنجا مشاهده نکرده است.

ص: ۴۳

ج) ستارگان مدیر و مدبّر و با شعور نیستند، و سرنوشت انسان‌ها به دست آنها نیست، امّا آینده انسان‌ها را نشان می‌دهند. و لذا برخی از منجّمین می گویند:

«اوضاع کواکب و ستارگان نشان می‌دهد که در فلان مکان جنگ رخ می‌دهد، و در فلان مکان صلح برقرار می‌شود. اوضاع کواکب نشان می‌دهد که امسال خشکسالی رخ می‌دهد، یا آبسالی خواهد بود».

این سخن نیز شرک و کفر نیست، امّا همانند عقیده دوم باطل و بی‌اساس است، و دلیل و برهانی بر اثبات آن وجود ندارد، بلکه مخالف برخی از آیات قرآن و روایات حضرات معصومین علیهم السلام است.

بنابراین، این که گفته می‌شود: «هر کس متولّد شود ستاره‌ای در آسمان دارد و آینده او را می‌توان تعیین کرد»، وهم و خیال و توهّمی بیش نیست، چرا که خبر دادن از غیب، مخصوص خدا و اولیای خاصّ اوست. برای روشن‌تر شدن این مطلب به دو روایت زیر توجّه کنید:

اوّل: منجّم ملعون است!

امام صادق علیه السلام فرمود:

«الْمُنَجِّمُ مَلْعُونٌ، وَالْکاهِنُ مَلْعُونٌ، وَالساحِرُ مَلْعُونٌ

؛ سه گروه مورد لعن و نفرین پروردگارند: ۱. منجّم ۲. کاهن (کسی که خبر غیبی می‌دهد) ۳. ساحر و جادوگر».(۱)

سؤال: چرا منجّم ملعون است؟ آیا اسلام با علم ستاره‌شناسی مخالف است؟

آیا تلسکوپ‌های غول‌پیکر و فوق‌العاده دقیق و دانشگاه‌های بزرگ علم نجوم وهزاران دانشجویی که مباحث علم هیئت را پی گیری می کنند مورد لعن و نفرین پروردگارند؟

جواب: ستاره‌شناسی و علم نجوم ملعون نیست، بلکه از این راه می‌توان به

۱- وسائل‌الشیعهٔ، ج ۱۲، ص ۱۰۳، ح ۷

ص: ۴۴

معرفت الهی رسید، امّا ستاره‌شناسانی که با بررسی اوضاع ستاره‌ها پیش‌بینی‌هایی کرده، و خبر از آینده می‌دهند، مورد لعن پروردگارند، چون خبر دادن از آینده، کار خداوند و آن دسته از اولیای الهی است که خداوند به آنها اذن داده، و هر کس دیگر چنین ادّعایی کند، دروغ گفته و ملعون است.

دوم: منجّمین را تصدیق نکنید

حضرت علی علیه السلام عازم جنگ با خوارج نهروان بود. خوارج انسان‌های بی‌سواد، احمق و کم‌اطّلاعی بودند که ظاهری مقدّس داشته و آثار سجده‌های طولانی در چهره آنها آشکار بود. کسانی که حضرت علی علیه السلام را به خاطر ماجرای حکمیّت (که خود عامل آن بودند) کافر می‌دانستند. در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود:

«عَلِيٌّ مَعَ الحَقِّ والْحَقُّ مَعَ عَلِيٍ يَدُورُ حَيْثٌ ما دارَ

؛ علی با حق و حق با علی است، هر جا که علی باشد حق هم همانجاست».(۱) خوارج نمی‌فهمیدند که علی علیه السلام خود معیار سنجش حق است، و حق بر محور او دور می‌زند، و او شاخص حق و باطل است. حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در ابتدا قصد داشت خوارج را نصیحت کند و آنها را از راهی که در پیش گرفتند باز دارد ولی وقتی موعظه‌های حضرت اثری در قلب و ذهن خوارج نداشت امام علی علیه السلام تصمیم به جنگ با آنها را گرفتند. هنگامی که امام علیه السلام قصد داشتند برای جنگ حرکت کنند یکی از منجّمان خطاب به حضرت عرض کرد: این ساعت به جنگ خوارج مرو، که شکست می‌خوری! حضرت پرسید: چرا؟ گفت: اوضاع کواکب و ستارگان بد است، از برخی ستاره‌ها آتش و حرارت بلند است و بدین علّت اقدام به جنگ در این ساعت نتیجه‌ای جز شکست در پی نخواهد داشت!»

۱- این روایت در منابع مختلف آمده است، مرحوم علّامه مجلسی رحمه الله تنها در جلد دهم بحارالانوار سه بار آن رادر صفحات ۴۳۲ و ۴۴۵ و ۴۵۱ نقل کرده است

ص: ۴۵

حضرت خطاب به وی فرمود:

«فَمَنْ صَدَّقَکَ بِهذا فَقَدْ کَذَّبَ الْقرآنَ

؛ هر کس این عقیده و گفتار تو را تصدیق کند، قرآن مجید را تکذیب کرده است»(۱)؛ چون قرآن مجید علم غیبت را به‌طور خاص در اختیار خداوند و کسانی که خداوند به آنها اذن داده می‌داند، و این شخص بر خلاف قرآن مدّعی غیب است. حضرت سپس رو به مردم کرد و فرمود:

«ایُّهَا النَّاسُ! ... الْمُنَجِّمُ کَالْکاهِنِ، وَالْکاهِنُ کَالسَّاحِرِ، وَالسَّاحِرُ کَالْکافِرِ، وَالْکافِرُ فِی النَّارِ!؛

ای مردم! ... منجّم همچون کاهن است، و کاهن چون ساحر، و جادوگر همانند کافر، و کافر در آتش است»؛ سپس بدون توجّه به سخن آن منجّم، به سوی خوارج نهروان حرکت کرد، و با آنها جنگید و پیروز شد.

هشدار! هشدار!

خوانندگان محترم! برادران عزیز! خواهران گرامی! در عصر و زمان ما نیز برخی از منجّمان در گوشه و کنار اقدام به چنین کارهایی کرده، و گاه خبرهایی می‌دهند که به شوخی شبیه‌تر است. مثلًا در بعضی از تقویم‌های نجومی می‌نویسند: «تابستان امسال هوا گرم است و میوه‌ها می‌رسد!» و یا می‌گویند:

«اوضاع کواکب نشان می‌دهد که زمستان امسال هوا سرد است و باران می‌بارد!».

اجازه بدهید به مناسبت این بحث، به خرافاتی که امروزه به شکل‌های مختلف در میان مردم مطرح است اشاره‌ای کنم: برخی از افراد سودجو با ادّعای این که:

«بخت تو را بسته‌اند، فلان مقدار پول بده تا مشکل را حل کنم!»؛ یا این که: «علّت بیکاری و ضعف قدرت اقتصادی تو سحر و جادوست، چند صد هزار تومان می‌گیرم و سحرت را باطل می‌کنم»؛ یا مثلًا: «فلان بیمار صعب‌العلاج که پزشکان نتوانسته‌اند درمان کنند را با فلان روش درمان می‌کنم» و مانند آن، سعی در

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۷۹

ص: ۴۶

چپاول مردم و پر کردن جیب خود دارند. آنها اگر واقعاً مشکل‌گشا بودند و به این راحتی می‌توانستند مردم را ثروتمند کنند، اوّل مشکل مالی خود را حل می‌کردند، تا به این شیوه‌های نادرست متوسّل نشوند.

سرچشمه خرافات

سرچشمه خرافات سه چیز است:

۱. نادانی و جهالت؛ اگر کسانی که در دام مروّجان خرافه می‌افتند از نظر اعتقادی به جایی برسند که همه چیز را به دست خدا بدانند و برای حلّ مشکلات، به او و کسانی که او معرّفی کرده متوسّل شوند، نه افراد خرافه‌پرست؛ هرگز در دام مروّجان خرافه گرفتار نخواهند شد. دخترانی که بر اثر سخت‌گیری‌های بی مورد در انتخاب همسر آینده، مبلغ مهریّه، مقدار جهیزیّه، چگونگی مجلس عروسی، قیمت سرویس طلا، و مانند آن خواستگاران متعدّدی را رد کرده‌اند، و اکنون خواستگاری ندارند، اگر خوب بیندیشند که هیچ چیز جز افکار و تصمیمات خودشان بخت آنها را نبسته، نیازی به مراجعه به مروّجان خرافه نخواهند داشت. بنابراین، نادانی و جهالت برخی مردم یکی از سرچشمه‌های خرافات است.

۲. فرصت‌طلبی افراد سودجو؛ آنها وقتی مشاهده می‌کنند که عدّه‌ای از مردم با مشکلات متعدّدی مواجه هستند، و کسی برای حلّ منطقی مشکل آنها اقدام نمی‌کند، از این خلأ سوء استفاده کرده، و با ارائه خرافات به عنوان درمان و حلّال مشکلات مردم، آنها را سرکیسه کرده، و جیب آنها را خالی نموده، و مشکلی بر مشکلات آنها می‌افزایند.

۳. ترویج خرافه توسّط بیگانگان؛ سرچشمه دیگر خرافات بیگانگان هستند.

آنان برای جلوگیری از گسترش روزافزون اسلام در سراسر جهان، به هر

ص: ۴۷

وسیله‌ای پنـاه می‌برنـد؛ که یکی از این روش‌ها ترویـج خرافه‌پرستی در میان مسـلمانان می‌باشـد. تا بـدین وسـیله اسـلام را یک دین خرافی جلوه داده و مانع گرایش افراد تحصیل کرده و فرهیخته به اسلام شوند.

آنها حتّی در چگونگی عزاداری‌ها دخالت کرده، و مسأله قمه‌زنی را ترویج نموده، و به گسترش آن کمک می‌کنند تا شیعیان را در نظر بیگانگـان، مردمی بی‌عـاطفه و خرافه‌پرست جلوه دهنـد و مانع گرویـدن مردم مختلف دنیا به اسـلام و به‌خصوص مـذهب شیعه شوند.

به‌تـازگی فیلمی در یکی از کشورهای غربی به نام «فتنه» بر علیه اسـلام ساخته، و در کشورهای مختلف به نمایش گذاشـته شـد. این فیلم دارای سه بخش بود:

۱. کارهای القاعده؛ بمب‌گذاری در بیمارسـتان‌ها و مهدکودک‌ها و خیابان‌ها و کشتن زن و مرد و کودک و بزرگ و سالم و بیمار، و ایجاد رعب و وحشت، توسّط طالبان به نمایش گذاشته شده تا بیننده، چهره‌ای خشن از اسلام در ذهن خود ترسیم کند.

۲. کارهای احمقانه طالبان در افغانسـتان؛ آنها انسان‌ها را به راحتی می‌کشـند، و ماننـد گوسـفندان در کنار جوی آب سـر از بدنشان جـدا می‌کنند. غافل از این که «القاعده» از اسـلام بیگانه است و «طالبان» اقلیّت خشـکه مقدس و نادانی هسـتند که محصول دشـمنان اسلامند.

۳. قمه‌زنی شـیعیان؛ در این فیلم مادری را مشاهده می‌کنید که با قمه بر سـر نوزاد خود می‌زند و خون تمام سر و صورت نوزاد را فرا می‌گیرد؛ افراد دیگر از بزرگ و کوچـک در حـالی که لباسـی سـفید پوشـیده‌اند تـا آثـار خون کاملًا نمایان باشـد، مشـغول قمه‌زنی هسـتند. بی‌شک دست دشـمنان اسـلام در تهیّه چنین صحنه‌های وحشتناکی در کار است. شخص موثّقی نقل می‌کرد که در یکی از سال‌ها در ایّام عاشورا از طرف یکی از سفارتخانه‌های خارجی، قمه‌های نو

ص: ۴۸

فراوانی در میان عزاداران تقسیم شد تا قمه بزنند! آیا سفارتخانه‌های خارجی برای رضای خدا و عشق به امام حسین علیه السلام این کار را کردند؟ یا قصد داشتند فیلمی از این صحنه‌ها تهیّه کرده و به وسیله آن بر علیه اسلام و مسلمین تبلیغ نموده، و ما را انسان‌هایی وحشی جلوه دهند؟ بی‌شک عزاداری سرور و سالار شهیدان از بهترین اعمال جهت نزدیکی به سیدالشهدا و رمز بقای مذهب تشیّع، و کیمیای ارزشمند، و وسیله‌ای برای حلّ مشکلات مهم است؛ امّا نباید با این خرافات مخلوط گردد.

راستی مسلمانانی که ابزار و روش‌های مؤثّری برای حلّ مشکلات نظیر نماز شب، دعای توسّل، زیارت آل یاسین، نماز امام زمان علیه السلام و مانند آن دارند، چرا به‌سراغ خرافه‌ها می‌روند؟!

***

ص: ۴۹

فصل چهارم:

اشاره

گفتگوی ابراهیم علیه السلام با عمویش آزر

ص: ۵۰

ص: ۵۱

آزر از سران بت‌پرستان بابِل، و مشاور نمرود بود. او که در دستگاه حکومت نفوذ زیادی داشت، دارای یک کارگاه بت‌تراشی بود که از سنگ‌ها و چوب‌های مخصوص، بت‌های زیبایی می‌تراشید و آنها را به بت‌پرستان می‌فروخت.

قسمت زیادی از بت‌های مورد نیاز بت‌پرستان بابل در کارگاه آزر تولید می‌شد.

هنگامی که برادرزاده آزر، حضرت ابراهیم علیه السلام، مبارزه خود را با بت‌پرستان شروع کرد آزر بسیار ناراحت شد؛ چون منافع مادّی و شغل و حرفه‌اش به خطر افتاد. بدین جهت، گفتگوی مهمّی بین حضرت و عمویش صورت گرفت، که خداوند متعال آن را در آیات ۴۱ تا ۴۸ سوره مریم، مطرح کرده است. در این آیات هشتگانه، نکات مهمّی برای مردم عصر امروز و زمان ما، به‌خصوص جوانان وجود دارد که در خور دقّت و تأمل است. توجّه فرمایید:

«وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِبْرَاهِیمَ إِنَّهُ کَانَ صِدِّیقاً نَّبِیّاً»؛ در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او پیامبری بسیار راستگو بود».

جالب توجّه این که در این آیه شریفه، اوّل وصف «صدّیق» به معنای بسیار راستگو برای حضرت ابراهیم علیه السلام بیان شده، سپس به پیامبری آن حضرت اشاره شده است. و این، نشانگر اهمیّت فوق العاده صداقت و راستگویی است. مسأله راستگویی در زندگی بشر آن قدر مهم است که تمام پیامبران نسبت به آن توصیه کرده‌اند. در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

ص: ۵۲

«انَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ یَبْعَثْ نَبِیّاً الَّا بِصِدْقِ الْحَدیثِ وَاداءِ الْامانَةِ الَی الْبَرِّ وَالْفاجِرِ

؛ خداوند متعال تمام پیامبرانش را به راستگویی واداى امانت سفارش کرده است».(۱)

راستی اگر مردم بـه دولت و دولت به مردم، و آحـاد مردم به یکـدیگر دروغ بگوینـد، آیـا شـیرازه زنـدگی اجتمـاعی دوام و بقـایی خواهد داشت؟

اگر شوهر به همسـرش، و زن به شوهرش، و فرزنـدان به پـدر و مادر دروغ بگوینـد و دست از راستی و صداقت بکشـند، آیا اثری از صفا و صـمیمیّت باقی خواهـد مانـد؟ تأثیر صـداقت در ایمان به قـدری زیاد است که اسـتحکام ایمان بـدون کنترل زبان امکان‌پـذیر نیست. حضرت علی علیه السلام طبق آنچه در خطبه ۱۷۶ نهج‌البلاغه آمده می‌فرماید:

«لا یَسْتَقیمُ ایمانُ عَبْدٍ حَتَّی یَستَقِیمَ قَلْبُهُ، وَلا یَسْتَقیمُ قَلْبُهُ حَتَّی یَسْتَقیمَ لِسانُهُ؛

ایمـان انسـان، محکم و صـاف نمی‌شود مگر زمـانی که قلبش درست شود، و قلبش درست نمی‌شود مگر زمـانی که زبانش اصـلاح گردد». طبق این حدیث نورانی، اصلاح زبان مقدّمه اصلاح قلب، و اصلاح قلب مقدّمه استقامت در ایمان است.

گناهان زبان

اشاره

همان‌گونه که در کتاب اخلاق در قرآن نوشـته‌ایم، حـدود سـی گناه کبیره با زبان صورت می‌پـذیرد. کسانی که علاقمنـد به سـیر و سلوک و تهـذیب نفس هسـتند، عزیزانی که آرزوی دیـدار آقا امام زمان علیه السـلام آنها را بی‌قرار کرده است، کسانی که خواهان عاقبت به خیری هستند و می‌خواهند به هنگام سفر به جهان آخرت با ایمان بمیرند، باید زبان خویش را کنترل و اصلاح کنند. سخن اضافه نگوینـد، غیبت نکننـد، به دیگران تهمت نزنند، شایعه‌سازی نکنند، به پخش شایعات کمک ننمایند، چیزی را بیشتر یا کمتر از آنچه که هست منعکس نکنند،

۱- میزان الحکمه، ج ۱، باب ۳۰۱، ح ۱۴۹۹

ص: ۵۳

سخن‌چینی نکننـد، و خلاـصه از تمام گناهان زبان اجتناب ورزنـد. چرا که زبان، آتش بپا می‌کنـد، همان‌گونه که می‌توانـد آتش را خاموش کنـد. زبان ممکن است مقـدّمات طلاق و جـدایی را فراهم آورد، و کانون خانواده‌ای را ویران سازد، و مانع جدایی زوجین گردد.

خلاصه این که زبان در سـعادت و شـقاوت انسان نقش بسـیار بزرگی دارد. اگر زبان، عادت بر صـداقت و راسـتگویی کند انسان را سعادتمنـد می‌نماید. بدین جهت، خداوند صـفت «صداقت» حضـرت ابراهیم علیه السـلام را قبل از ویژگی نبوّت آن حضـرت مطرح کرده است.

«إِذْ قَالَ لِابِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَايَسْـمَعُ وَلَا يُبْصِـرُ وَلَا يُغْنِى عَنْكَ شَـيْئاً»؛ هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود، و نه می‌بیند، و نه هیچ نیازی را از تو برطرف می‌سازد؟!».

حضـرت ابراهیم علیه السـلام برای ابطال آیین بت‌پرستی و به امیـد هدایت عموی بت‌پرسـتش آزر، چهار دلیل منطقی و دندان‌شـکن ارائه کرد:

دلیل اوّل: بت‌پرستی مخالف عقل است

عموجان! چرا موجودی را عبادت می‌کنی که نه بنـده‌اش را می‌بیند، و نه سـخنان او را می‌شـنود، و نه قادر بر حلّ مشـکلات اوست؟ آیـا عقـل به انسـان اجـازه می‌دهـد که قطعه چوب یا سـنگی را با دسـتان خود بتراشـد، و از آن بتی بی‌شـعور بسازد، و در مقابل آن عبادت و راز و نیاز کند؟ بنابراین، آیین بت‌پرستی مخالف عقل انسان است، و آیینی که مخالف عقل باشد باطل است.

دلیل دوم: رجوع جاهل به عالم

اشاره

سپس به استدلال دوم می‌پردازد و در مقام اقامه دلیل می‌فرماید: «يَا أَبَتِ إِنِّى

ص: ۵۴

قَدْ جاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِرَاطاً سَوِیّاً»؛ ای پدر! دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است؛ بنابراین از من پیروی کن، تا تو را به راه راست هدایت کنم».

حضرت ابراهیم علیه السلام در دومین گام، مسأله مهمّ پیروی جاهل از عالم و رجوع به متخصّص را مطرح می کند. لذا می‌فرماید: عموجان! تو خود می‌دانی که من در این مسأله از تو عالم‌تر و آگاهترم، هر چند از نظر سنّ و سال از تو کوچکترم.

بنابراین، در این موضوع تو باید از من پیروی کنی؛ زیرا من متخصّص این امور هستم، و منِ متخصّص می گویم که آیین بت‌پرستی بر خلاف عقل و منطق است.

تقلید ممدوح و مذموم!

وجود یک عالم در جامعه نعمت است، زیرا آنها که نمی‌دانند از علم او استفاده می کنند. شخص آگاه به خیابان‌های شهر سر چهار راهی ایستاده است، من به آنجا می‌رسم، راه صحیح که مرا به مقصد برساند را نمی‌دانم، اگر از آن شخص آگاه نپرسم گمراه می‌شوم. عقل حکم می کند که از علم و آگاهی وی استفاده کنم، و با سؤال از او زودتر و راحت‌تر به مقصد برسم. این همان چیزی است که به آن تقلید و پیروی ناآگاه از آگاه گفته می‌شود.

متأسّفانه برخی از دشمنان و مغرضان با برداشت ناصحیح از تقلید، از آن سوء استفاده می کنند. چون تقلید در فارسی امروز یک بار منفی دارد، و گاه به پیروی چشم و گوش بسته تفسیر می‌شود. در حالی که تقلید مطرح در فقه اسلامی و معارف دینی بدین معنا نیست، بلکه پیروی شخص ناآگاه و بی‌اطّلاع از انسان عالم نسبت به آن موضوع است. و این نوع تقلید در زندگی همه انسان‌ها، حتّی کسانی که تقلید را به سخریّه گرفته‌اند وجود دارد. اگر انسان کسالتی پیدا کند و بیمار شود، به نزد طبیب می‌رود تا او را درمان کند و در حقیقت در معالجه خود ازاوکه متخصّص دراین فن است تقلید می کند. اگر شخصی قصدساختن ساختمانی داشته باشد از مهندس و معمار ساختمان کمک می گیرد تا بنایش را بسازد، و در

ص: ۵۵

واقع از او که متخصّص این فن است تقلید و پیروی می‌نماید. اگر شما قصد خرید جنسی را داشته باشید به سراغ فرد آگاه به خصوصیّات و قیمت آن جنس رفته، و با او مشورت کرده، و مطابق نظر وی عمل می‌کنید. چنان‌چه شخصی خدای ناکرده با کسی اختلاف و دعوایی داشته باشد، برای حضور قوی در دادگاه واحقاق حق خود، به وکیل زبردست و آگاهی مراجعه کرده و مطابق دستورالعمل وی عمل می‌نماید و در واقع از او تقلید می‌کند. بنابراین، تقلید به معنای پیروی از فرد متخصّص و آگاه به موضوع مورد نیاز، هیچ اشکالی ندارد و همه انسان‌ها در کارهای روزانه خود مطابق آن عمل می‌کنند. حتّی خود مراجع تقلید- کثّر اللّه امثالهم- در مسائلی که تخصّص ندارند به متخصّص مراجعه می‌کنند، همان‌گونه که متخصّصین علوم دیگر، که در تخصّص خود سرآمدند، در مسائلی که تخصّص ندارند به متخصّص آن علم رجوع می‌کنند. اگر بهترین متخصّص مغز و اعصاب دچار ناراحتی چشم شود و نیاز به عینک داشته باشد، به متخصّص چشم مراجعه کرده و از او پیروی می‌کند. نتیجه این که: تقلید به معنای پیروی کورکورانه جاهل از جاهل امری ناپسند و زشت و خلاف حکم عقل است. امّا تقلید به معنای رجوع غیر متخصّص به متخصّص و پیروی جاهل از عالم نه تنها کار ناپسندی نیست، بلکه مطابق حکم عقل و سیره و روش تمام عقلای جهان است.

برخی می‌گویند: «ما نمی‌خواهیم تقلید نماییم، بلکه دوست داریم خودمان به‌صورت مستقیم و بدون واسطه از قرآن و روایات برداشت نموده، و مطابق احکام آن عمل کنیم». آیا این کار اشکالی دارد؟

در پاسخ می‌گوییم: اگر توانایی فرا گرفتن علوم مقدّماتی استنباط احکام دینی، که حدود ۱۴ علم است، را دارید، و به خوبی آنها را فرا گرفته‌اید، هیچ اشکالی ندارد که طبق استنباط خودتان عمل کنید، بلکه تقلید بر شما حرام است. امّا تا زمانی که به این مرحله نرسیده‌اید، نمی‌توانید مطابق برداشت‌های خود عمل نمایید. همان‌گونه که کسی که اصلًا دانشکده پزشکی را ندیده، نمی‌تواند تیغ

ص: ۵۶

جرّاحی را بردارد و قلب خود را عمل کند. ما بخیل نیستیم که همه مردم علوم اسلامی را فرا گیرند، و راه سخت اجتهاد را طی کنند، و هر کس مرجع تقلید خود شود؛ امّا تا رسیدن به آن مرحله چاره‌ای نیست جز این که افراد ناآگاه نسبت به مسائل دینی، به متخصّصان دین رجوع کنند.

خلاصه این که: حضرت ابراهیم علیه السلام در دومین گام، عمویش آزر را متوجّه لزوم رجوع جاهل به عالم کرد.

دلیل سوم: بت‌پرستی کار شیطانی است

حضرت ابراهیم علیه السلام سومین دلیلش را چنین مطرح می‌کند:

«یَا أَبَتِ لَاتَعْبُدِ الشَّیْطَانَ إِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ لِلرَّحْمَانِ عَصِیّاً»؛ ای پدر! شیطان را پرستش مکن، که شیطان نسبت به خداوند رحمان، نافرمان بود».

عموجان! بت‌پرستی کارشیطان است وعقل‌می‌گوید دنباله‌روشیطان که از فرمان خداوند تمرّد و سرپیچی کرده، نباش چرا که به سرنوشت او گرفتار خواهی شد.

سؤال: مگر مردم برای شیطان نماز می‌خوانند یا در مقابل او سجده می‌کنند که حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «شیطان را پرستش نکنید».

جواب: طبق برخی از روایات،(۱) عبادت به معنای اطاعت است. بنابراین «لا تعبد الشیطان» یعنی از «شیطان پیروی و اطاعت مکنید».

دلیل چهارم: وجوب دفع ضرر محتمل

اشاره

آخرین دلیل حضرت ابراهیم علیه السلام به شرح زیر است:

«یَا أَبَتِ إِنِّی أَخَافُ أَنْ یَمَسَّکَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَکُونَ لِلشَّیْطَانِ وَلِیّاً»؛ ای پدر! من

۱- در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند:« کسی که به سخن سخنگویی گوش دهد(گوش دادن‌از روی تسلیم و رضا) او را پرستش کرده، اگر این سخنگو از سوی خدا سخن می‌گوید خدا را پرستیده، و اگر از سوی ابلیس سخن می‌گوید ابلیس را عبادت کرده است»(سفینهٔ البحار، واژه عبد)

ص: ۵۷

از این می‌ترسم که از سوی خداوند رحمان عذابی به تو رسد، در نتیجه از دوستان شیطان باشی!».

دفع ضرر احتمالی، طبق حکم عقل واجب است؛ در نتیجه اگر قصد سفر داشته باشیم و شخص غیر موثّقی بگوید: «وضعیّت راه‌ها رضایت بخش نیست، و احتمال حمله شبانه سارقان و راهزنان وجود دارد»، به حکم عقل، که دفع ضرر احتمالی را واجب می‌داند، از سفر صرف نظر می‌کنیم. ۱۲۴ هزار پیامبر از سوی خدا آمده و همه می‌گویند بت‌پرستی بد است و انتهای آن جهنّم، آیا به حکم عقل و برای دفع ضرر احتمالی، نباید از آن اجتناب کنیم؟!

حضرت ابراهیم علیه السلام به منظور دور کردن عمویش از بت‌پرستی، به همین دلیل استدلال کرد.

لجاجت آزر

پس از آن که استدلال‌های متین و منطقی حضرت ابراهیم علیه السلام به پایان رسید، و خطّ بطلانی بر بت‌پرستی کشیده شد، و آزر پاسخ منطقی برای گفتن نداشت، به لجاجت و خیره‌سری پرداخت. آزر در پاسخ برادرزاده‌اش گفت: «قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِی یَا إِبْراهِیمُ لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ وَاهْجُرْنِی مَلِیّاً»؛ گفت: ای ابراهیم! آیا تو از معبودهای من روی گردانی؟! اگر (از این کار) دست برنداری، تو را سنگسار می‌کنم. و برای مدّتی طولانی از من دور شو!».

آزر برخورد بسیار زشتی با ابراهیم علیه السلام کرد. زیرا او را به بدترین نوع اعدام یعنی سنگسار تهدید کرد، سپس او را از خانه‌اش اخراج نمود.

انسان‌های بی‌منطق همیشه همین‌طور بوده‌اند؛ پاسخ استدلال‌های متین و منطقی را با تهدید و ارعاب می‌دهند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همواره مشرکان مکّه را با بیان شیرین و دلایل روشن به اسلام فرا می‌خواند، و آنها هم مرتّب حضرت را تهدید و آزار و اذیّت می‌کردند، به گونه‌ای که یکی از کارهای همیشگی حضرت

ص: ۵۸

خدیجه پس از بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله به منزل، بستن زخم‌های ناشی از پرتاب سنگ و چوب توسّط مشرکان بود.

حضرت ابراهیم علیه السلام با این تهدید آرامش خود را از دست نداد. بلکه با تسلّط بر اعصاب و حفظ آرامش، خطاب به عموی لجوج و بی‌منطق خود فرمود:

«سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّی إِنَّهُ كَانَ بِی حَفِيّاً* وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُواْ رَبِّی عَسَی أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّی شَقِيّاً»؛ سلام بر تو! من به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می‌طلبم؛ چرا که او همواره نسبت به من مهربان بوده است. و از شما، و آنچه غیر خدا می‌خوانید، کناره‌گیری می‌کنم؛ و پروردگارم را می‌خوانم؛ و امیدوارم در خواندن پروردگارم محروم و بی‌پاسخ نمانم!».

معنای آیه شریفه این است که آزر با این سخنان گستاخانه و به دور از عقل و منطق، مرتکب خطای بزرگی شد. و در نتیجه حضرت ابراهیم علیه السلام به وی وعده استغفار داد.

ابراهیم علیه السلام در مقابل بدی عمویش مقابله به مثل نمی‌کند، بلکه بدی را با خوبی پاسخ می‌دهد؛ امّا در عین حال ذرّه‌ای از عقیده خویش عقب‌نشینی نمی‌کند، و لذا به عمویش می‌فرماید: «طبق خواسته تو از شما کناره‌گیری کرده، و دور می‌شوم، و تنها پروردگارم را می‌خوانم و امید به اجابت خواسته‌هایم دارم».

درس‌های چهارگانه

۱. حفظ آرامش در مقابل انسان‌های لجوج

در مقابل انسان‌های نادان و لجوج نباید عصبانی شد. اگر آنها بد می‌گویند، تهدید می‌کنند، خشونت به خرج می‌دهند، ما نباید مقابله به مثل کنیم، بلکه باید آرامش خود را حفظ کرده، و بر اعصاب خود مسلّط بوده، و برخوردی حسابگرانه داشته باشیم؛ چرا که تسلّط بر اعصاب در مقابل درشتی‌ها و خشونت‌ها نشانه

ص: ۵۹

ایمان است.

اگر زن یا شوهر خشونت و درشتی کرد، و طرف مقابل با حفظ آرامش و تسلّط بر اعصاب و با زبان خوش پاسخ او را داد مشکل به پایان می‌رسد. امّا اگر طرف مقابل برخورد بدتری کرد، و نفر اوّل دوباره درشتی کرد و این درگیری لفظی ادامه پیدا کرد، و درشتی‌ها و خشونت‌ها کم‌کم شدیدتر شد، ممکن است آن قدر ادامه پیدا کند که به جدایی زن و شوهر منتهی گردد، و فرزندانشان از نعمت پدر و مادر بطور همزمان محروم شده، و به سمت کارهای خلاف کشیده شوند. به همین علّت هنگامی که زوج‌های جوان از ما تقاضای نصیحت می‌کنند سه چیز را به آنها سفارش می‌کنیم:

۱. صداقت و راستی در زندگی مشترک، و این‌که هرگز به‌یکدیگر دروغ نگویند.

۲. همدیگر را تحمّل کرده، و در مقابل بدی‌ها و درشتی‌های یکدیگر، گذشت داشته باشند.

۳. به یکدیگر کمک کرده، و منتظر خدمت طرف مقابل نباشند.

۲. نهراسیدن از تهدیدهای دشمن

ابراهیم علیه السلام علی‌رغم برخورد مؤدّبانه‌ای که با عمویش آزر داشت و درشتی‌های او را با بدی پاسخ نداد، امّا قدمی از توحید و یکتاپرستی عقب‌نشینی نکرد. ما نیز باید با تأسّی از قهرمان توحید، هم با برخوردهای متین و مهربانانه با دشمن لجوج و عنود، سلاح اتّهام خشونت و تندی اسلام و مسلمانان را از آنها بگیریم، و هم ذرّه‌ای از اصول و عقاید و معارف دینی خود عقب ننشینیم، که دشمنان لجوج و عنود هرگز به یک گام و دو گام عقب‌نشینی ما راضی نمی‌شوند، مگر زمانی که به‌طور کامل دست از اسلام بشوییم. پس رضای خدا را با رضای دشمن معاوضه نکنیم.

ص: ۶۰

۳. ادیان الهی منادی رحمتند

حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیهم السلام حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و دیگر انبیا و جانشینان آنها علیهم السلام همگی منادی رحمت بودند. به دو نمونه توجّه فرمایید:

الف) نام دیگر سوره مریم، که آیات مورد بحث ما در آن است، سوره «رحمت» است؛ چون شانزده بار نام خداوند به عنوان رحمان در این سوره تکرار شده است. در ابتدای این سوره، رحیم به عنوان صفت خداوند آمده و در آیات پایانی، پی در پی از آن ذات مقدّس به عنوان رحمان یاد شده است و این، نشانه اهمیّت رحمت در قرآن مجید و معارف دینی ماست.

در ضمن توجّه دارید که رحمانیّت با رحمیّت تفاوت دارد. رحمانیّت رحمت عام خداست؛ بدین معنا که خداوند برخی از نعمت‌هایش را به همه موجودات می‌دهد و تفاوتی بین انسان و غیر انسان و مسلمان و غیر مسلمان نمی‌گذارد. نور آفتاب که بزرگترین نعمت پروردگار است در اختیار همه موجودات قرار گرفته است. اکسیژن، معادن، دریاها، میوه‌ها، آب‌ها، همسر و فرزند، سلامتی و مانند آن، از نعمت‌هایی است که خداوند به مقتضای رحمانیّت خویش به کافر و مسلمان، همگی می‌دهد. امّا رحیمیّت نعمت خاصّ خداست که در دنیا و آخرت فقط به بندگان با ایمانش می‌دهد. حضرت ابراهیم علیه السلام و سایر پیامبران علیهم السلام مظهر رحمانیّت خداوند هستند، و برای هدایت همه انسان آمده‌اند.

و برای همین حضرت ابراهیم علیه السلام برای هدایت ستاره و ماه و خورشیدپرستان و بت‌پرستان و نمرودپرستان تا پای جان مایه می‌گذارد.

ب) مشرکان عرب و بت‌پرستان مکّه، به شکل‌های مختلف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مسلمانان را تحت فشار و آزار و اذیّت قرار می‌دادند، تا شاید دست از توحید و یکتاپرستی بردارند. نمونه بارز این خشونت و درشتی و سنگدلی آنان، در سه سال تبعید مسلمانان به شعب ابی‌طالب و محاصره اقتصادی فریادگران توحید بود. برای تصوّر سختی سکونت در آنجا همین بس که هم اکنون انسان طاقت

ص: ۶۱

ایستادن در زیر آفتاب آنجا را برای قرائت یک فاتحه جهت شادی اموات مدفون در آنجا، به‌خصوص حضرت خدیجه و ابوطالب علیهما السلام ندارد، و به سایه‌ای پناه می‌برد؛ امّا مسلمانان صدر اسلام برای حفظ عقیده و آیین خود آن دوران بسیار سختی را تحمّل کردند، هر چند منتهی به پرداخت بهای سنگینی همچون از دست دادن ابوطالب رحمه الله شد.

امّا هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مکّه را فتح می‌کند، و تمام دشمنان اسلام، از جمله عاملین آزارواذیّت‌وشکنجه مسلمانان را سر بزیر در مقابل خویش می‌بینند، دست در حلقه کعبه کرده، و خطاب به آنها می‌فرماید:

«ماذا تَقُولُونَ؟ ماذا تَظُنُّونَ؟

؛ نظرتان در مورد برخورد من با خودتان چیست؟ گمان می‌کنید که با شما چه خواهم کرد؟» آنها که از رحمت و رأفت اسلامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مطّلع بودند پاسخ دادند:

«نَظُنُّ خَیْراً، وَنَقُولُ خَیْراً اخٌ کَریمٌ وَابْنُ اخٍ کَریم؛(۱)

تو برای ما برادری کریم و بزرگوار از خانواده‌ای کریم و بزرگواری، و از تو جز خیر و خوبی انتظار نداریم».

حضرت رسول صلی الله علیه و آله که گویا تمام شرارت‌ها و خشونت‌ها و درشتی‌ها و کینه و عناد آنها را به فراموشی سپرده بود، فرمان عفو عمومی آن جنایتکاران که در میان آنها عاملان مرگ حضرت ابوطالب و خدیجه علیهما السلام و قاتلان شهدای اسلام و رزمندگان مسلمان، مانند حضرت حمزه علیه السلام و دیگران بودند را صادر کرد و فرمود:

«فاذْهَبُوا فَانْتُمُ الطُّلَقَاء»(۲)

آری! بر خلاف آنچه دشمنان تبلیغ می‌کنند ادیان الهی پیام‌آوران رحمت و رأفت الهی هستند.

۴. بدی را با خوبی جواب دهیم

در مقابل برخوردهای زشت دیگران (مثل اینکه من از سفر مکّه آمدم و برادرم به دیدنم نیامد) امکان سه نوع برخورد وجود دارد:

۱- بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۳۵

۲- بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۳۲

ص: ۶۲

الف) من هم به دیدنش نروم.

ب) نسبت به این امور بی‌تفاوت باشم.

ج) دسته گل و هدیه‌ای تهیّه کنم و به دیدن او بروم.

سفارش اسلام برخورد سوم است و لذا خداوند متعال می‌فرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَدَاوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ»؛(۱) بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کسی که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است».

مالک اشتر لباس ساده‌ای پوشیده بود و از بازار کوفه عبور می‌کرد. سبزی فروشی مقداری سبزی گندیده به سمت مالک پرتاب کرد، فرمانده لشکر امیرالمؤمنین علی علیه السلام که در میدان جنگ، قهرمانان دشمن، تاب مقابله با وی را نداشتند بی‌اعتنا به این اهانت به راه خود ادامه داد. همکاران سبزی فروش به او گفتند: «این مرد را شناختی؟ او مالک اشتر فرمانده لشکر حضرت علی علیه السلام است.

ممکن است تو را به خاطر این اهانت مجازات سختی کند، در پی او برو و عذرخواهی کن». سبزی فروش در جستجوی مالک از این کوچه به آن کوچه رفت تا این که در نهایت وی را در مسجد در حال نماز یافت. صبر کرد نماز مالک به پایان رسید، سپس خود را به روی دست و پای مالک انداخت و از وی عذرخواهی کرد. مالک گفت: «به مسجد نیامدم، مگر برای این که از خدا برای تو طلب بخشش کنم!».(۲)

راستی اگر مسلمانان از یک سو به رأفت و رحمت اسلامی روی آورند، و از سوی دیگر بدی‌ها را با خوبی پاسخ دهند، چقدر از حجم پرونده‌های دادگستری کاسته می‌شود.

۱- سوره فصلّت، آیه ۳۴

۲- منتهی الآمال عربی، ج ۱، ص ۴۰۶

ص: ۶۳

ص: ۶۴

ص: ۶۵

فصل پنجم:

اشاره

گفتگو و مبارزه با نمرود

خداوند متعال در آیه ۲۵۸ سوره بقره، گفتگوی حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرود ستمگر را به شرح زیر نقل می‌کند:
«أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبْرَاهِیمَ فِی رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ قَالَ أَنَا أُحْیِی وَأُمِیتُ قَالَ إِبْرَاهِیمُ فَإِنَّ اللَّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَاللَّهُ لَایَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ»؛ آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی (/ نمرود) که بر اثر (غرور ناشی از) حکومتی که خدا به او داده بود با ابراهیم درباره پروردگارش محاجّه و گفتگو کرد؟ و هنگامی که ابراهیم گفت:
خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. او گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. (و دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد). ابراهیم گفت: خداوند، خورشید را از افق مشرق می‌آورد؛ (اگر راست می‌گویی) تو آن را از مغرب بیاور!» به این صورت، آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد. و خداوند، گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند».

شرح و تفسیر

اشاره

نکات متعدّدی در این آیه شریفه قابل توجّه است:

ص: ۶۶

۱. سنّ حضرت ابراهیم علیه السلام

در مورد سنّ حضرت ابراهیم علیه السلام به هنگام گفتگویش با نمرود مطلبی در آیه شریفه نیامده است، امّا طبق آنچه که در برخی از کتب تاریخی آمده، از عمر آن حضرت ۱۶ سال بیشتر نگذشته بود.(۱)
آری! فریادگر توحید در آن زمان، هر چند در آغاز جوانی بود، امّا با دنیایی از علم و دانش و شجاعت و منطق به گفتگو با نمرود پرداخت و پیروز شد.

۲. قبل از پرتاب در آتش، یا پس از آن؟

طبق آنچه که از تاریخ استفاده می‌شود، گفتگوی ابراهیم بت‌شکن علیه السلام با نمرود، پس از ماجرای پرتاب کردن آن حضرت در آتش و نجات وی از آن بود، و قراین و شواهد هم این مطلب را تأیید می‌کند.(۲) زیرا اگر قبل از آن واقعه بود و نمرود مغلوب می‌شد، هرگز ابراهیم علیه السلام را تحمّل نکرده، و دستور قتلش را صادر می‌کرد؛ امّا پس از آن واقعه، بسیاری از مردم به حقّانیّت ابراهیم علیه السلام پی برده بوده، و آن حضرت را از صمیم قلب دوست می‌داشتند، بنابراین تصمیم‌گیری در مورد او راحت نبود. و علّت این که ما قبل از بحث پیرامون بت‌شکنی حضرت ابراهیم علیه السلام و جریان به آتش انداختن آن حضرت، به این بحث پرداختیم این است که ابتدا مبارزات کلامی و گفتگوهای علمی آن حضرت را به طور کامل بررسی کنیم، سپس به مبارزات عملی ایشان بپردازیم.

۳. ظرفیّت‌های متفاوت

چرا نمرود در مقابل حضرت ابراهیم علیه السلام ایستادگی کرد، و حتّی پس از آن که

۱- تاریخ انبیا« محلّاتی»، ص ۱۴۳

۲- کتاب تاریخ انبیای محلّاتی نیز داستان گفتگوی حضرت با نمرود را پس از نجات آن حضرت از آتش‌می‌داند. به ص ۱۴۵ کتاب مذکور مراجعه فرمایید

ص: ۶۷

حضرت بطور معجزه‌آسا از آتش نجات یافت تسلیم او نشد؟

در پاسخ این سؤال توجّه به این نکته ضروری است که ظرفیّت افراد متفاوت است. توضیح این که ظرفیّت بعضی از افراد آن قدر کم است که اگر یک دست لباس نو بپوشند شیوه راه رفتن و نوع نگاه کردن و روش غذا خوردن آنها تغییر می کند. بعضی دیگر، اگر به مقام کوچکی دست یابند، دوستان و بستگان و آشنایان خویش را به فراموشی سپرده، و خود را گم می کنند. امّا روح بعضی از انسان‌ها به قدری بلند، و سعه صدرشان به قدری زیاد، و ظرفیّتشان به قدری وسیع است که اگر تمام عالَم را به آنها بدهند هیچ تغییری در آنها رخ نمی‌دهد.

حضرت علی علیه السلام نمونه کامل این دسته از افراد است. لباس آن حضرت در دوران خانه‌نشینی با لباسش به هنگام خلافت و ریاست بر جهان اسلام تفاوتی نداشت.

غذایی که در دوران خلافت می‌خورد همان غذایی بود که در دوران عزلت و خانه‌نشینی استفاده می کرد. و بر اساس همین ظرفیّت اقیانوس گونه، فرمود:

«وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِیتُ الْأَقَالِیمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاکِهَا، عَلَی أَنْ أَعْصِیَ اللَّهَ فِی نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِیرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ

؛ به خدا سوگند! اگر اقلیم‌های هفتگانه با آنچه در زیر آسمان‌هاست را به من بدهند تا خداوند را با گرفتن پوست جو از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم، هرگز چنین نخواهم کرد».(۱)

برخی افراد را مشاهده می کنیم که در اجابت خواسته خود بسیار اصرار می‌ورزند. توسّل پشت توسّل، نمازهای پی در پی در مسجد مقدّس جمکران، و زیارت همه روزه حضرت معصومه علیها السلام، قرائت انواع و اقسام دعاهای قضای حاجت، بجا آوردن انواع ذکرها، امّا خداوند خواسته آنها را اجابت نمی کند؛ چون می‌داند ظرفیّت آنها به همان مقداری است که اکنون دارند، و اگر بیش از آن نصیبشان شود به نفعشان نخواهد بود و ممکن است خداوند را فراموش کنند.

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴

ص: ۶۸

بنـابراین لطف و رحمت خـدا شامـل حالشـان شـده و خواسـته‌شان به اجـابت نمی‌رسـد. نمونه بارز این گونه افراد «ثعلبه» است. توجّه فرمایید:

«ثعلبهٔ بن حاطب» مرد فقیری بود، و مرتّب به مسـجد پیامبر صـلی الله علیه و آله می‌رفت، اصـرار داشت پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کند؛ تا خداوند مال فراوانی به او بدهد!

پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود:

«قَلیلٌ تُؤَدِّی شُکْرَهُ خَیْرٌ مِنْ کَثیرٍ لاتُطِیقُهُ؛

مقدار کمی که بتوانی حقّش را ادا کنی، بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادای حقش را نداشـته باشی». آیا بهتر نیست به پیامبر خدا تأسّـی جویی، و به زندگی ساده‌ای قناعت کنی؟ ولی ثعلبه دست‌بردار نبود، و سرانجام به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «به خدایی که تو را به حق فرستاده سوگند یاد می‌کنم، اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند، تمام حقوق آن را خواهم پرداخت».

پیامبر صـلی الله علیه و آله برای او دعا کرد، چیزی نگذشت که (طبق روایتی) پسر عموی ثروتمندش از دنیا رفت، و ثروت سرشاری به او رسـید. و طبق روایت دیگری، گوسـفندی خریـد، و زاد و ولد کرد، آن چنان که نگهداری آنها در مدینه ممکن نبود، ناچار به آبادی‌های اطراف مدینه روی آورد، و آن چنان مشـغول و سـرگرم زندگی مادّی شد، که در جماعت و حتّی نماز جمعه نیز شرکت نمی‌کرد.

پس از مدّتی پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور جمع‌آوری زکات را نزد او فرستاد، تا زکات اموالش را بگیرد.

ولی این مرد کم‌ظرفیّتِ تازه به نوا رسـیده و بخیل، از پرداخت حق الهی خودداری کرد، نه تنها زکات نپرداخت، که به اصل تشـریع این حکم نیز اعتراض نمود و گفت: این حکم برای جزیه غیر مسـلمانان است؛ ما مسـلمان شده‌ایم که از پرداخت جزیه معاف باشیم! با پرداخت زکات، چه فرقی میان ما و غیر مسلمانان باقی می‌ماند؟!

از این سخن استفاده می‌شود که او نه مفهوم جزیه را فهمیده بود، و نه درک

ص: ۶۹

صحیحی از مفهوم زکات داشت، یا فهمیده بود، امّا دنیاپرستی اجازه بیان حقیقت و عمل به این وظیفه الهی را به او نمی‌داد.

به هر حال، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله سخن او را شنید، فرمود:

«یا وَیْحَ ثَعْلَبَةَ! یا وَیْحَ ثَعْلَبَةَ!؛

ای وای بر ثعلبه! ای وای بر ثعلبه»!(۱)

نمرود هم جزء آن دسته از انسان‌های کم ظرفیّت بود که قدرت و ثروت او را مست کرده، و همه چیز را به فراموشی سپرده بود. بنابراین، برای حفظ آن به هر وسیله‌ای متوسّل می‌شد و در مقابل هر کس که از ناحیه او احساس خطر می‌کرد می‌ایستاد. در نتیجه، کم‌ظرفیّتی نمرود عامل اساسی لجاجت‌ها و مقاومت‌های وی در مقابل ابراهیم پیامبر علیه السلام بود، و در نهایت به بی‌آبرویی و نابودی او منتهی شد.

۴. حقیقت مرگ و زندگی

اشاره

به مناسبت استدلالی که حضرت ابراهیم علیه السلام به مرگ و زندگی داشت، اشاره‌ای کوتاه به این مسأله مهم، که بشر علی‌رغم پیشرفت‌های خیره‌کننده‌ای که در علم و دانش داشته و نتوانسته آن را حل کند، لازم به نظر می‌رسد. توجّه فرمایید:

دانشمندان می‌توانند در لابراتوارها و آزمایشگاه‌های خود تخم مرغی همانند تخم مرغ طبیعی بسازند که در ظاهر تمام صفات و ویژگی‌های تخم‌مرغ طبیعی را داشته باشد و به راحتی از تخم مرغ طبیعی قابل تمیز نباشد. ولی تخم‌مرغ طبیعی اگر چند روز زیر مرغ قرار گیرد جوجه می‌شود، امّا اگر صد سال تخم مرغ مصنوعی زیر مرغ قرار گیرد جوجه نخواهد شد؛ زیرا یک تخم زنده نیست و حیات ندارد.

۱- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳ ص ۲۵۶، ح ۱۵۲۸۹؛ تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۶۵، ذیل آیه ۷۵ سوره توبه

ص: ۷۰

دانشمندان می‌توانند گندمی همانند گندم طبیعی بسازند، امّا گندم طبیعی در شرایط مناسب سبز شده و رشد می‌کند، ولی اگر گندم مصنوعی سالیان درازی در مناسب‌ترین شرایط قرار گیرد سبز نخواهد شد؛ زیرا گندم مصنوعی یک موجود زنده نیست و حیات ندارد. بنابراین، بشر نمی‌تواند حیات‌آفرین باشد، و به موجود غیر زنده زندگی ببخشد.

سؤال: شبیه‌سازی، که دانشمندان عصر و زمان ما به آن دست یافته‌اند، به نوعی اعطای زندگی و حیات‌آفرینی است؛ زیرا قطعه کوچکی از بدن یک انسان را گرفته، و آن را در رحم یک زن کاشته، و شرایط رشد و نموّ را برایش فراهم کرده، و در نهایت تبدیل به یک انسان زنده همانند همه انسان‌ها می‌شود. آیا این کار، ایجاد حیات و اعطای زندگی نیست؟

جواب: دانشمندان، خود معترفند که این کار شبیه قلمه‌زنی در جهان گیاهان و درختان است؛ یعنی همان گونه که یک باغبان زبردست شاخه زنده‌ای را از درختی گرفته، و در جای دیگر کاشته و شرایط رشد و نموّ آن را فراهم می‌کند، تا تبدیل به یک درخت تنومند و پرمیوه شود، دانشمندان نیز قطعه کوچکی از بدن یک انسان زنده را گرفته و در فضای رحم یک زن کاشته و شرایط رشد و نموّ آن را فراهم می‌کنند، تا تبدیل به یک انسان کامل شود. بله اگر قطعه اوّلیّه‌ای که از بدن انسان گرفته می‌شود فاقد زندگی بود، و یا باغبان از درخت خشک قطع شده‌ای شاخه‌ای را می‌گرفت و قلمه می‌زد و تبدیل به درخت می‌شد، در آن صورت به موجود غیر زنده حیات بخشیده بودند. پس شبیه سازی نیز حیات‌آفرینی نیست، و حیات و زندگی تنها و تنها به دست خداست.

حیات و زندگی معجزه قرآن کریم

همان گونه که در مباحث قبل گذشت، حضرت ابراهیم علیه السلام هزاران سال قبل

ص: ۷۱

روی حیات و مرگ انگشت نهاد، و برای ابطال ادّعای خدایی نمرود به آن استدلال کرد. و این از معجزات علمی قرآن مجید است که پس از این زمان طولانی بشر قادر بر ایجاد حیات و زندگی در هیچ موجودی نشده است. جالب این که خداوند متعال در آیه شریفه ۷۳ سوره حج، بشر را در این زمینه به مبارزه طلبیده و می‌فرماید:

«یَا أَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ»؛ ای مردم! مَثَلی زده شد، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید (و پرستش می‌کنید)، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند».

پس از گذشتن بیش از ۱۴۰۰ سال از طرح این مسأله، هنوز بشر موفّق به خلقت و آفرینش یک موجود زنده نشده و نخواهد شد، هر چند تمام مخترعان و مکتشفان عالم و همه دانشگاه‌ها و محافل علمی و آزمایشگاه‌ها دست به دست هم دهند.

سؤال: ممکن است گفته شود اکنون دانشمندان رباطهایی می‌سازند که همانند انسان سخن می‌گوید، و مانند او حرکت می‌کند، و حتّی مثل آدمی ورزش می‌نماید. بنابراین، آنها می‌توانند رباطی همانند مگس ساخته، و کامپیوتر بسیار کوچکی در قسمت سر او جاسازی کرده، تا همانند مگس طبیعی پرواز و فعالیّت نماید. پس بشر عصر ما قادر بر آفرینش مگس می‌باشد!

جواب: حداقل سه تفاوت اساسی بین مگس طبیعی و رباط مذکور وجود دارد:

۱. مگس غذا می‌خورد و این غذا به تمام سلول‌های بدنش می‌رسد. آیا رباط می‌تواند غذا بخورد و ذرّات غذا را به تمام سلّول‌های بدنش منتقل کند؟

۲. مگس رشد و نمو کرده، و جثّه‌اش بزرگ می‌شود، ولی رباط رشد و نموّ

ص: ۷۲

نـدارد. در یکی از دایرۀالمعارف‌ها خوانـدم که درخت عظیمی در بعضـی از کشورها وجود دارد که اگر چوبش را ببرنـد می‌توان با آن تمام خانه‌های یک دهکـده را ساخت. و قطر آن حـدود ده متر است. این درخت در ابتدا دانه‌ای بیش نبود، امّا بر اثر رشد و نمو این قدر بزرگ شده است! آیا رباط مذکور رشدی خواهد داشت؟

۳. مگس تولید مثل کرده، و ده‌ها مگس همانند خود به دنیا می‌آورد، امّا رباط مگس، بلکه بزرگترین صنایع ساخته شده توسّط بشر (نظیر هواپیماها و کشتی‌های غول پیکر) قادر بر این کار نمی‌باشند؛ زیرا موجود زنده نیستند.

بنابراین، در عصر و زمان ما هم بشر از آفرینش حتّی یک مگس عاجز است.

حجاب عادت!

عادی شدن بعضـی از مسائل، و دیدن هر روزه بعضی از موجودات، باعث شده که به عظمت آنها فکر نکنیم، در حالی که هر کدام از این موجودات غوغایی دارند.

پشه و مگس که مـا به عنوان حشـره‌ای مزاحم با آن برخورد می‌کنیم در حقیقت از نشانه‌های عظمت و قـدرت خداونـد هسـتند. این حیوانـات، بـا این جثّه کوچـک در شـش طرف حرکت دارنـد؛ به سـمت بالاـ و پایین و جلو و عقب و چپ و راست پرواز می‌کننـد. هنگام بال زدن آن قـدر با سـرعت این کار را انجام می‌دهنـد که به چشم دیده نمی‌شود. راستی چه نیرویی در وجود آنها به ودیعت نهاده شده که این قدر سریع بال می‌زنند؟!

۵. مغالطه و جدل

نمرود می‌فهمید که کشتن یک زندانی محکوم به مرگ و آزاد ساختن دیگری،

ص: ۷۳

جان گرفتن و زنده کردن نیست، و منظور حضرت ابراهیم علیه السلام این است که اگر می‌تواند همچون خدا به جنین درون شکم مادر روح بدمد، یا روح انسان سالمی که هیچ مشکلی جهت ادامه حیات ندارد را باز ستاند، امّا به قصد فریب مردم به جدل و مغالطه متوسّل شد. و متأسّفانه از این نوع مغالطه‌کاری‌ها در طول تاریخ فراوان رخ داده است. به عنوان نمونه، هنگامی که فرعون مقهور قدرت‌نمایی و معجزات روشن و پی در پی حضرت موسی علیه السلام شد، او نیز به مغالطه پناه برد، در نتیجه خطاب به مردم گفت: «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَل لِّي صَرْحاً لَّعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ»؛(۱) ای گروه اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (امّا برای تحقیق بیشتر،) ای هامان، برایم آتشی بر گِل بیفروز (و آجرهای محکم بساز)، و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر گیرم؛ هر چند من گمان می‌کنم او از دروغگویان است».

آیا فرعون نمی‌دانست غیر از او خدایی وجود ندارد؟ به‌طور قطع می‌دانست خدای آسمان و زمین همان خدایی است که حضرت موسی می گوید. چگونه ممکن است او خدا باشد در حالی که طاقت یک ساعت گرسنگی و تشنگی و بی‌خوابی را ندارد؟ آری! فرعون هم، حقیقت را می‌دانست ولی به قصد فریب دادن مردم دست به مغالطه زد تا همچنان از آنها بهره‌کشی کند. او می‌دانست که آسمان بالای برج، با آسمانی که از پایین برج دیده می‌شود تفاوتی ندارد؛ امّا با طرح ساخت برج اهدافی را در نظر داشت:

اوّل اینکه: تا زمانی که برج آماده و به بهره‌برداری برسد مردم به‌تدریج پیروزی حضرت موسی علیه السلام و شکست فرعون را فراموش می‌کنند.

دوم اینکه: عدّه زیادی در ساخت برج مشغول به کار می‌شوند و با استفاده از

۱- سوره قصص، آیه ۳۸

ص: ۷۴

پول و تبلیغات حکومت، به آیین او می گروند.

و سوم اینکه: سیاستمداران برای به فراموشی سپردن دغدغه اصلی مردم، معمولًا یک مسأله فرعی انحرافی مطرح کرده و توجّه مردم را به آن سوق می‌دهند، تا مسأله اصلی به فراموشی سپرده شود. فرعون هم از همین ترفند استفاده کرد، تا به‌تدریج ساخت برج نقل مجالس شود، و مبارزات حضرت موسی علیه السلام کمرنگ گردد.

مسلمانان باید مراقب این نیرنگ دشمن باشند، تا به هنگام پیروزی‌های مهم، دشمن آنها را به مسائل فرعی و انحرافی نکشاند، و با طرح مسائل کم اهمیّت مورد اختلاف، شهد شیرین پیروزی را در کام آنها تلخ نکند.

۶. عقیده بت‌پرستان

سؤال: بت‌پرستانی که در طول تاریخ به عبادت و پرستش بت پرداخته‌اند، برای بت‌های خود چه مقامی قائل بوده‌اند؟ خالقیّت، ربوبیّت، یا الوهیّت؟

جواب: بسیار بعید است که بت‌پرستان بت‌های خود را خالق و آفریننده آسمان و زمین و تمام عالم هستی بدانند. بنابراین، برای بت‌ها مقام خالقیّت قائل نبودند. همان گونه که روشن است برای بت‌ها مقام الوهیّت و پرستش قائل بودند و آنها را شفیعانی مناسب در پیشگاه الهی می‌دانستند. امّا آیا مقام ربوبیّت و اداره عالم هستی، و مدیریّت و مدبّریّت هم برای بت‌ها قائل بودند؟

وهّابی‌ها که با آیات قرآن بطور گزینشی برخورد می کنند، معتقدند بت‌پرستان قائل به چنین مقامی برای بت‌ها نبودند، بلکه تنها معتقد به مقام الوهیّت بت‌ها بودند. امّا ما معتقدیم که بت‌پرستان مقام ربوبیّت بت‌ها را نیز قبول داشتند.

تعبیری که در آیه مورد بحث آمده، که نمرود گفت: «من هم زنده می کنم و می‌میرانم»، گواه بر ادّعای ماست. چون ابراهیم علیه السلام می گفت: «مرگ و حیات

ص: ۷۵

تنها به دست خداست»؛ ولی نمرود می‌گفت چنین نیست، من هم قادر بر این کار هستم. شاهد دیگر، این که بت‌پرستان به رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله می‌گفتند: خشم خدایان ما تو را خواهد گرفت. یعنی بت‌های ما مقام ربوبیّت و اداره عالم دارند، و اگر خشمگین شوند دامن تو را خواهد گرفت.

نتیجه این که، بت‌پرستان معتقد به مقام خالقیّت بت‌ها نبودند، اما به ربوبیّت و الوهیّت آنها اعتقاد داشتند.

۷. هدایت و ضلالت

در مورد هدایت و گمراهی و راهنمایی و ضلالت، آیات متعدّدی در قرآن مجید وجود دارد، که بعضی از این آیات سؤال برانگیز است. از جمله در آیه شریفه ۴ سوره ابراهیم می‌خوانیم:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِى مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ ما هیچ پیامبری را نفرستادیم جز به زبان قومش؛ تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد، سپس خدا هر کس را بخواهد (و مستحقّ بداند) گمراه، و هر کس را بخواهد (و شایسته باشد) هدایت می‌کند؛ و او توانا و حکیم است».

سؤال: راستی اگر هدایت و ضلالت به دست خداست و او هر کس را که بخواهد هدایت یا گمراه می‌کند، این همه سعی و تلاش و ثواب و عقاب به چه معناست؟ اگر روز قیامت از فرد گمراه بپرسند: چرا راه ضلالت را برگزیدی؟ خواهد گفت: «خداوند مرا گمراه کرد، و به اختیار من نبود»؛ بنابراین، نمی‌توان او را عذاب کرد. و اگر از دیگری چنین سؤالی را بپرسیم، خواهد گفت: «خداوند مرا هدایت کرد، و من اختیاری نداشتم». بنابراین، به او هم نمی‌توان پاداش داد؛ زیرا کار اجباری و خارج از اختیار نه استحقاق پاداش دارد و نه شایسته عذاب است.

جواب: حکیم کسی است که روی حساب کار می‌کند. بنابراین، اگر استاد

ص: ۷۶

دانشگاهی دو شاگرد داشته باشد که یکی ممتاز و دیگری تنبل باشد، و به شاگرد تنبل نمره خوب و به نفر ممتاز نمره بد بدهد کار حکیمانه‌ای انجام نداده است.

همان گونه که اگر به هر دو نمره مساوی بدهد نیز حکیمانه نیست.

با توجّه به این نکته، خداوند حکیم بی‌جهت کسی را گمراه یا هدایت نمی‌کند، و این مطلب از برخی از آیات مربوط به هدایت و ضلالت استفاده می‌شود. از جمله در سوره توبه آیه ۱۹ می‌خوانیم «وَاللَّهُ لَایَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ»؛ یعنی شخص ظالم اوّل مرتکب کار زشت و ظلم می‌شود و اصرار بر آن می‌کند، سپس خداوند توفیقات را از وی سلب می‌نماید. و هدایت به معنای مهیّا ساختن اسباب توفیق، و گمراهی به معنای سلب توفیق است.

شاهد دیگر این ادّعا، آیه شریفه ۳۴ سوره غافر است که می‌فرماید: «کَذَلِکَ یُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ»؛ این‌گونه خداوند هر اسراف‌کار تردیدکننده‌ای را گمراه می‌سازد». معنای آیه شریفه این است که شخص اسراف‌کار، که اهل شک و گمان است، اوّل مرتکب اسراف و شکّ و تردید می‌شود و بر آن اصرار می‌ورزد، سپس خداوند از او سلب توفیق می‌کند. بنابراین، مقدّمات گمراهی (سلب توفیق) از ناحیه خود انسان‌ها شروع می‌شود، تا سرانجام منتهی به سلب توفیق می‌گردد.

جوانی را در مسجد الحرام دیدم، گفت: اوّلین بار است که به مکّه مشرّف شده‌ام، امّا هیچ حال زیارت و دعا و عبادت ندارم! در حالی که بسیاری از زوّار خانه خدا در سفر اوّل، جسم و روحشان پرواز می‌کند. گفتم: «اعمال گذشته‌ات را مورد مطالعه و محاسبه قرار بده. آیا با آب توبه جسم و جان خود را شستشو داده و به اینجا آمدی؟ آیا هزینه سفر حجّت، از راه حرام، نظیر رشوه‌خواری و ظلم و تقلّب و آلودگی نبوده است؟ آیا وجوهات شرعیّه اموالت و بدهی‌های به مردم را پرداخته‌ای؟ آری عزیزان من! کارهای حرام توفیق را از انسان سلب می‌کند،

ص: ۷۷

همان‌گونه که ترک محرّمات و عمل به واجبات زمینه‌ساز توفیقات الهی می‌شود.

توفیق الهی ممکن است در سایه رفاقت یک دوست خوب حاصل شود، و یا نتیجه مصاحبت با عالمی باشد و نصیحتش در اعماق روح و جان انسان اثر بگذارد. یا این مطلب با حضور در یک مجلس دینی حاصل گردد. خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»؛ به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است. سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!».(۱)

خلاصه این که آلودگی به گناه موجب سلب توفیق، بی‌نشاطی در عبادت، بی‌حالی در مناجات، و از بین رفتن صفای دل در عزاداری‌ها می‌شود؛ امّا ترک گناه و معصیت، همنشینی با انسان‌های خوب، شرکت در مجالس مناسب، و مانند آن، زمینه‌ساز توفیق است. بنابراین شرکت در مجلس گناه حرام است.

منشأ بسیاری از اختلافات و طلاق‌ها، مجالس عروسی مختلط و آمیخته با گناه است، بدین جهت نباید در چنان مجالسی شرکت کنیم، همان گونه که نباید از غذاهای آلوده به حرام استفاده نماییم.

متأسّفانه عدّه‌ای از تولیدکنندگان گندم و تربیت‌کنندگان دام، زکات مال خود را نمی‌پردازند و این نان و گوشت زکات نداده در سر سفره ما قرار گرفته، و ما از آن استفاده می‌کنیم، و ناخودآگاه قلبمان تاریک و حال عبادت و دعا از ما سلب می‌شود. بدین علّت توصیه می‌کنیم که صدقات مستحب خود را به نیّت زکات واجب احتمالی بدهید تا جلوی این آثار منفی گرفته شود. و یا در پایان هر سال،

۱- سوره فصّلت، آیه ۳۰

ص: ۷۸

مقـدار گـوشت و نـان مصـرفی خود را بطور تخمینی محاسـبه کرده، و زکـات آن را بپردازیـد. از دیگر منافـذ ورود مـال حرام، نظیر رشوه‌خواری- که متأسّفانه کم و بیش در جامعه دیـده می‌شود و با نام‌های مختلف و گاه فریبنده صورت می‌پذیرد- نیز باید اجتناب ورزید، تا سلب توفیق نگردد.

پیامک‌های غیر اخلاقی و بلوتوث‌های مفسده‌انگیزِ تلفن‌های همراه، از دیگر اسباب سلب توفیق در عصر و زمان ماست، که به یکی از عوامل عمده فساد و انحراف جوانان تبدیل شده است، و باید بسیار مراقب آن بود.

***

ص: ۷۹

ص: ۸۰

ص: ۸۱

فصل ششم:

اشاره

ماجرای بت‌شکنی حضرت ابراهیم علیه السلام

این قسمت از زندگانی حضرت ابراهیم علیه السلام بسیار گسترده و زیبا در قرآن مجید مطرح شده، و عمدتاً در سوره انبیا (آیات ۵۱ تا ۷۳) در ضمن ۲۳ آیه، و سوره صافّات در ضمن ۱۶ آیه مورد توجّه قرار گرفته است. به این داستان طبق آنچه که در سوره انبیا آمده، توجّه فرمایید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ»؛ ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم؛ و از (شایستگیِ) او آگاه بودیم».

اگر خداوند متعال در شهر بزرگی چون بابل، که همه بت‌پرست و مشرکند، و تمام رؤسا و مسؤولین حکومتی پشتیبان شرک و بت‌پرستی هستند، به ابراهیم نوجوانِ یکّه و تنها، مأموریّت مبارزه با بت‌پرستی را محوّل کرده، استعداد و شایستگی این کار را نیز در او به وجود آورده است. شجاعت، شهامت، منطق گویا، استدلال‌های قوی، موقعیّت‌شناسی، صبر و تحمّل، از جمله شایستگی‌هایی بود که در حضرت ابراهیم ۱۷ ساله وجود داشت. چرا که مأموریّت‌های عظیم، باید همراه با توانایی‌های لازم باشد، و محال است خداوند متعال به کسی مأموریّتی بدهد در حالی که ظرفیّت و توانایی لازم را در وی ایجاد نکرده باشد. اگر به پدر و مادر مأموریّت می‌دهد که در تربیت و نگهداری فرزندشان کوشا باشند، چنان عشقی در وجود آنها ایجاد می‌کند که تمام زحمات

ص: ۸۲

و سختی‌های تربیت نوزاد را به جان می‌خرند. مادری که بر اثر سر و صدا و فریاد دیگران از خواب برنمی‌خیزد، با اوّلین ناله کودکش به او لبخند می‌زند.

حضرت ابراهیم علیه السلام می‌خواهد مبارزه عملی و فیزیکی را با بت‌پرستان آغاز کند، امّا قبل از ورود به این عرصه و به دست گرفتن تَبرِ بت‌شکنی، باید با بت‌پرستان اتمام حجّت کند، تا متّهم به خشونت نگردد. و این درس بزرگی است برای همه کسانی که قصد مبارزه با مفاسد و ناهنجاری‌ها را دارند، که در مرحله اوّل به سراغ مجازات و برخورد فیزیکی نروند.

اگر قصد مبارزه با اعتیاد، یا بدحجابی، یا دیگر مفاسد اجتماعی را دارند، ابتدا روی کارهای فرهنگی تمرکز کنند، سپس نسبت به کسانی که کارهای فرهنگی تأثیری در آنها نداشته، وارد مرحله بعد شوند؛ آیه شریفه ۵۲ سوره انبیا به تبیین همین مرحله می‌پردازد. توجّه فرمایید:

«إِذْ قَالَ لِابِیهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِیلُ الَّتِی أَنْتُمْ لَهَا عَاکِفُونَ»؛ آن هنگام که به پدرش (/ سرپرستش که در آن زمان عمویش آزر بود) و قوم او گفت: این مجسّمه‌ها (ی بی‌روح) چیست که شما همواره آنها را پرستش می‌کنید؟!».

اوّل اینکه: از آیه شریفه استفاده می‌شود که این گفتگوی حضرت با آزر، بر خلاف گفتگوی قبلی، خصوصی نبوده، بلکه در حضور مردم و به صورت آشکار و علنی صورت گرفته است.

دوم اینکه: حضرت ابراهیم علیه السلام نفرمود: «این بت‌ها کیستند؟» بلکه گفت:

«چیستند؟» و با این تعبیر اشاره ظریفی به عدم درک و شعور بت‌ها کرد. اکنون پاسخ آنها را بشنویم:

«قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِینَ»؛ گفتند: ما پدران خود را یافتیم که آنها را عبادت می‌کنند».

پاسخ بت‌پرستان در مقابل ابراهیم علیه السلام یک استدلال منطقی و معقول نبود؛

ص: ۸۳

بلکه یک تقلید و پیروی کورکورانه بود. حضرت ابراهیم علیه السلام می‌پرسد: «چرا قطعه سنگ یا چوبی را می‌تراشید و سپس آن را به عنوان مدیر و مدبّر جهان هستی عبادت می‌کنید؟» آنها می‌گویند: «چون آبا و اجداد ما این کار را می‌کردند، ما هم به پیروی از آنها چنین کردیم»؛ آیا این استدلال صحیح و منطقی است؟

به عکس‌العمل حضرت ابراهیم علیه السلام در مقابل این پاسخ سست توجّه فرمایید:

«قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ گفت: به یقین شما و پدرانتان، در گمراهی آشکاری بوده‌اید».

حضرت ابراهیم علیه السلام نه تنها استدلال آنها را نپذیرفت، بلکه عملکرد بت‌پرستان و نیاکانشان را نیز تخطئه کرده، و آنها را در ضلالت و گمراهی آشکاری دانست.

قابل توجّه این که گاه انسان در گمراهی نامحسوس قرار می‌گیرد که حق به راحتی از غیر حق تشخیص داده نمی‌شود، مانند کسانی که در ابتدای طرح کمونیست و ماتریالیسم در دام آنها می‌افتادند. ولی گاه گمراهی روشن و آشکار است؛ پرستش سنگ و چوبی که انسان با دست خود آن را می‌تراشد، و برای آن مقام الوهیّت و ربوبیّت قائل می‌شود، از مصادیق ضلال مبین و گمراهی آشکار است.

پیروی از نیاکان ممدوح است یا مذموم؟

پیروی از نیاکان سه گونه است:

الف) پیروی عاقلانه؛ مثل این که آبا و اجداد و نیاکان ما ایرانیان و به طور کلّی فارس زبان‌ها، در ایّام عید نوروز به خانه تکانی درون و برون می‌پردازند، و صله رحم می‌کنند، و به شادی‌های مشروع روی می‌آورند. این آداب، آداب خوبی است.

و بر همین اساس ما در این آداب خوب و معقول از نیاکان خود پیروی می‌کنیم.

ص: ۸۴

ب) پیروی اصلاح‌گرانه؛ بعضی از آداب نیاکان ما نیاز به بازنگری و اصلاح دارد. اگر اصلاح شود، انجام آن اشکالی ندارد. مثلًا مراسم سیزده بدر چنانچه به عنوان یک رسم بت‌پرستی (۱) انجام گردد غلط و نارواست؛ امّا اگر به عنوان خارج شدن از شهر و فضای آلوده آن، و پناه بردن به دل طبیعت و استفاده از هوای پاکیزه آن، و تفریح و استراحت سالم برای شروع مجدّد به کار با انرژی و توان کافی باشد، امر ناشایستی نخواهد بود.

به‌خصوص اگر این کار، همراه با تفکّر و اندیشه در حیات مجدّد درختان و گیاهان باشد، و در نتیجه انسان از حیات آنها درس زندگی بگیرد، و به یاد عظمت و قدرت و علم نامحدود خالق آن بیفتد. بر همین اساس جمهوری اسلامی ایران آن را به روز «طبیعت» تغییر داد.

ج) پیروی احمقانه؛ برخی از آداب و رسوم نیاکان، ضلال مبین و گمراهی آشکار است؛ مانند مراسم چهارشنبه سوری که غیر از بدبختی سودی ندارد. چه بسیار جوانانی که در پی همین تقلید غیر معقول چشمان خود را از دست دادند! چه تعداد عزیزانی که شرکتشان در این مراسم خرافی جز سوختن چهره و بدنما شدن صورت، ثمره‌ای نداشته است؛ به گونه‌ای که اکنون خجالت

۱- سرچشمه مراسم خرافی سیزده بدر از نظر تاریخی به اصحاب الرّس، که در قرآن به آن اشاره شده، برمی‌گردد. به حالات اصحاب الرّس در تفاسیر اشاره شده، و در یکی از شرح‌های نهج‌البلاغه نیز داستان مفصّل آن را چنین یافتم: دوازده شهر یا آبادی بود، که هر شهر و آبادی به یکی از ماه‌های سال خورشیدی نامیده شده بود؛ آیین مردم آن شهرها بت‌پرستی بود. درختان صنوبر را پرستش می‌کردند. زیرا صنوبر منبع درآمد خوبی برای آنها بود. روز اوّل سال، همه مردم از تمام دوازده شهر یا روستا در شهر فروردین جمع می‌شدند، و مراسم جشنی داشتند. فردا به شهر اردیبهشت می‌رفتند، و در آنجا مراسمی داشتند. روز سوم به آبادی خرداد می‌رفتند ...، تا به آبادی اسفند که می‌رسید، دوازده شهر تمام می‌شد؛ روز سیزدهم دسته‌جمعی از آبادی‌ها خارج شده، به بیابان‌ها می‌رفتند، و مراسم سیزده و جشن و پایکوبی و آلودگی به انواع مفاسد را در آنجا برگزار می‌کردند. بنابراین سیزده بدر سنّتی بوده که از بت‌پرستان باقی مانده است، همانطور که مراسم شب چهارشنبه‌سوری، که احترامی برای آتش قائل می‌شوند، سنّتی از آتش‌پرستان است

ص: ۸۵

می‌کشند بـا آن چهره در انظار عموم حاضـر شونـد! چه افرادی که در پی انفجارهای بی‌هـدف و از روی هوا و هوس، دست و پای خود را از دست داده‌اند!(۱) چه خانه‌هـایی که در آتش سوخت! چه بیماران قلبی که بر اثر صـدای انفجارهای مهیب ناگهانی راهی جهـان آخرت شدنـد! آری این نـوع پیروی از نیاکـان، پیروی احمقـانه است و انسـان عاقـل به آن تن نمی‌دهـد. پیروی قوم حضـرت ابراهیم علیه السلام از نیاکانشان از نوع سوم بود و در نتیجه حضرت آن را ضلال مبین نامید.

ما در برابر آداب و رسوم نیاکان باید اهل تفکّر و تشخیص و منطق باشیم.

آنچه را از نوع اوّل یافتیم پیروی کنیم، نسبت به آنچه از نوع دوم بود، دست به اصلاح بزنیم. و آنچه از نوع سوم بود را رها کنیم.

قوم مشـرک و بت‌پرست حضـرت ابراهیم علیه السلام، که تا کنون کسی این‌گونه صریح و بی‌پرده عقاید آنها را به نقد نکشیده بود، در مقابل سخنان آن حضرت مات و مبهوت شده، گفتند:

«أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنْ اللَّاعِبِينَ»؛ آیا مطلب حقّی برای ما آورده‌ای، یا شوخی می‌کنی؟!» آری سـخنان حضرت ابراهیم علیه السلام چنان شفّاف و بی‌پرده بود که در جدّی بودن آن تردید کردند. حضرت ابراهیم علیه السلام برای رفع هر گونه تردید آنها فرمود:

۱- آمارهای مرکز اورژانس و بیمارسـتان‌ها بیانگر این واقعیّت تلخ است که نقص عضو و مرگ و میر ناشی ازسوختگی در اسفندماه به دلیـل اسـتفاده از موادّ محترقه خطرنـاک نسبت به ماه‌هـای دیگر افزایش می‌یابـد، که در این میـان جوانـان و نوجوانـان بیشـترین قربانی‌هـای شـعله‌های دامنگیر آتش چهارشـنبه سـوری هسـتند، بـه طـوری که تنهـا در اسـفند سـال ۸۵ حـدود ۲۲۹ مرگ ناشــی از سوختگی در کشور اتفاق افتاده که در مقایسه با بهمن ماه همان سال ۲/ ۱۶ درصد افزایش را نشان می‌دهد!

همچنین فقط در یک شب چهارشـنبه پایانی سال ۸۴ بی‌احتیاطی و سـهل‌انگاری‌های خواسته و ناخواسته بیش از ۴۰۰ معلول و نقص عضو از ناحیه چشم برجای گذاشت!(سایت روزنامه جام جم، دوشنبه ۲۶ اسفند ۱۳۸۷)

ص: ۸۶

«بَلِ رَّبُّكُمْ رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِی فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَی ذَلِكُمْ مِّنَ الشَّاهِدِینَ»؛ بلکه (حق آورده‌ام) پروردگار شما همان پروردگار آسمان‌ها و زمین است که آنها را آفریده، و من بر این امر، از گواهانم». بت‌های سنگی و چوبی شایسته عبادت و پرستش و اداره جهان هستی نیستند، بلکه کسی لیاقت این امور را دارد که خالق آسمان‌ها و زمین است. به عنوان مثال، اگر شما و دوستتان از بیابان خشک و بی‌آب و علفی عبور نمایید و در وسط بیابان کاخ مجلّل و باشکوهی را مشاهده کنید که بهترین مصالح و زیباترین معماری و عالی‌ترین رنگ‌آمیزی و خوش‌سلیقه‌ترین نوع چینش وسایل در آن وجود دارد، سپس از دوست خود بپرسید که: سازنده این کاخ مجلّل کیست؟ و او در پاسخ بگوید: فکر نمی‌کنم سازنده‌ای داشته باشد، بلکه تمام این استحکام و زیبایی و هنر و سلیقه محصول تصادف است! آیا در عقل و شعور او تردید نمی‌کنید؟ مگر ممکن است چنان کاخ مجلّلی بدون پدید آورنده باشد، هر چند ما او را ندیده باشیم؟ مگر ما پدیدآورندگان تخت جمشید و ایوان مداین و طاق کسری را دیده‌ایم؟ جواب منفی است؛ ولی به هدایت عقلمان از اثر پی به مؤثّر می‌بریم. حضرت ابراهیم علیه السلام با استفاده از همین منطق می‌خواهد بت‌پرستان و مشرکان را به پدیدآورنده جهان هستی رهنمون شود، و آنها را از ضلال مبین رهایی بخشد. ما هر چند خداوند را ندیده‌ایم ونخواهیم دید، ولی از آثار فراوان و نامحدودش پی به وجود او می‌بریم.

هنگامی که گفتگوی حضرت ابراهیم علیه السلام و بت‌پرستان به پایان رسید، و حضرت ملاحظه کرد که بت‌پرستان استدلال‌های متین و منطقی ابراهیم جوان علیه السلام را نپذیرفته‌اند، و کار فرهنگی اثری در آنها نگذاشته، تصمیم گرفت در عمل به آنها نشان دهد که بت‌ها هیچ خاصیّتی نداشته، و قادر به انجام کوچکترین کاری نیستند.

در سوره انبیا به دنبال این گفتگو، داستان بت‌شکنی حضرت ابراهیم علیه السلام

ص: ۸۷

مطرح شده است. امّا در سوره صافّات یکی دو آیه دیگر وجود دارد که توجّه شما را به آن جلب می کنم:

«فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ* فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ»؛ (سپس) نگاهی به ستارگان افکند، و گفت: من بیمارم (و با شما به مراسم جشن نمی آیم)».(۱) روز جشن بُت‌ها فرا رسیده بود. بت‌پرستان در چنین روزی غذاهای چرب و لذیذی تهیّه کرده و آن را در بت‌خانه در کنار بت‌ها قرار داده، سپس به صحرا و بیابان می‌رفتند، و پس از تفریح و استراحت به بُت‌خانه باز گشته، و از غذاهای مذکور به عنوان تبرّک استفاده می کردند.

آنان برای شرکت در آن مراسم از حضرت ابراهیم علیه السلام دعوت کردند. حضرت برای این که در جشن آنان شرکت نکند و به کار مهمتری که همان شکستن بت‌هاست بپردازد، مطابق عقیده بت‌پرستان فرمود: «اوضاع کواکب و ستارگان نشان می‌دهد که من بیمار خواهم شد، بنابراین نمی‌توانم در جشن شما شرکت کنم». آنها هم عذر حضرت ابراهیم علیه السلام را پذیرفته، و به سراغ کار خود رفتند.

آغاز بت‌شکنی

همان‌گونه که گذشت مجموع آیاتی که در سوره انبیا و صافات در مورد داستان بت‌شکنی حضرت ابراهیم علیه السلام آمده در حدود چهل آیه است. حضرت وقتی که مشاهده کرد استدلال‌های قوی و منطقی وی در مورد بیهوده بودن پرستش بت‌ها، و بطلان آیین بت‌پرستی در فکر و ذهن جامد و خشک بت‌پرستان اثر نکرد، صریح و آشکار تهدید کرد که بت‌های آنها را خواهد شکست. توجّه فرمایید:

«وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ»؛ و به خدا سوگند، در غیاب شما،

۱- سوره صافّات، آیه ۸۸ و ۸۹

ص: ۸۸

نقشه‌ای برای نابودی بت‌هایتان می‌کشم!».

امّا بت‌پرستان تهدید ابراهیم نوجوان را جدّی نگرفته، و همه مردم- حتّی نگهبانان بت‌خانه- در روز عید، شهر را ترک کرده و در آنجا به جشن و پایکوبی پرداختند. ادامه داستان در سوره صافّات آیات ۹۱ و ۹۲ چنین آمده است:

«فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ* مَا لَكُمْ لَاتَنطِقُونَ»؛ او به سراغ خدایان آنها آمد و (از روی تمسخر) گفت: چرا (از این غذاها) نمی‌خورید؟! (اصلًا) چرا سخن نمی‌گویید؟!».

سؤال: با توجّه به این که جز ابراهیم علیه السلام کس دیگری در بت‌خانه نبود، به سخریّه گرفتن بت‌ها چه فایده‌ای داشت؟ چرا حضرت آن را به تمسخر گرفت؟

جواب: این کار حداقل دو فایده داشت:

۱. ایمان خودش را تقویت می‌کرد. ابراهیم علیه السلام باز هم می‌خواهد سطح یقین و معرفت خود را بالاتر ببرد، و در ذهن و قلبش مرور کند که در حقیقت کاری از بت‌ها ساخته نیست. و این وظیفه هر انسان مؤمنی است که روز به روز بر درجه ایمانش بیفزاید.

۲. او می‌داند که در آینده نزدیک به محاکمه کشیده می‌شود و از او بازپرسی می‌کنند. این گفتگو را انجام می‌دهد تا با استناد به آن در بازپرسی، وجدان خفته بت‌پرستان را بیدار کند و آنها را به حقیقت رهنمون گردد.

حضرت پس از این گفتار، و سکوت مطلقی که بت‌خانه را فرا گرفته بود، دست به کار شد. آیه ۵۸ سوره انبیا ادامه ماجرا را چنین بیان می‌فرماید:

«فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا كَبِيراً لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ»؛ سرانجام (با استفاده از یک فرصت مناسب)، همه بت‌ها- جز بت بزرگشان- را قطعه قطعه کرد؛ شاید سراغ او بیایند».

این که حضرت پس از شکستن بت‌ها تبر را بر گردن بت بزرگ انداخت در

ص: ۸۹

قرآن مجید نیامده است. ولی در کلمات برخی از مفسّران آمده است.(۱)

سؤال: اگر قرار است بت‌ها نابود شوند اوّل باید بت بزرگ شکسته شود. چرا حضرت ابراهیم علیه السلام نه تنها آن را در ابتدای کار نشکست، که در پایان کار هم سالم رها کرد؟

جواب: ابراهیم علیه السلام می‌خواهد تفکّر و فرهنگ بت‌پرستی را بشکند نه خود بت‌ها را؛ چون در غیر این صورت بت‌پرستان بت‌های جدیدی جایگزین آن می‌کنند، بنابراین به منظور مبارزه با فرهنگ بت‌پرستی، بت بزرگ را سالم رها کرد تا با این کار از سه جهت مانور تبلیغاتی راه بیندازد:

۱. چرا مرا متّهم به بت‌شکنی می‌کنید، در حالی که در همه کشورها آلت جرم در دست هر کسی یافت شود او متّهم به آن کار خواهد بود، و با توجّه به این که آلت بت‌شکنی (تبر) در دست بت بزرگ است پس او متّهم به این کار است.

۲. عملیّات شکستن بت‌ها در حضور بت بزرگ انجام شده است. شما که معتقد به درک و شعور بت‌ها و اداره عالم هستی به دست آنها هستید، از بت بزرگ سؤال کنید که چه کسی بت‌ها را شکسته است؟

۳. این بت بزرگ که نتوانسته از بت‌های کوچک در اطرافش دفاع کند، به هنگام گرفتاری شما در کوه و صحرا، چگونه قادر بر نجات شما بت‌پرستان خواهد بود؟

به هر حال حضرت ابراهیم علیه السلام همه بت‌ها به جز بت بزرگ را شکست، سپس به خانه بازگشت و مشغول استراحت شد. بت‌پرستان مراسم جشن خود را در بیابان به پایان رسانیده، و به سمت بت‌خانه حرکت کرده، تا با استفاده از غذاهایی که در بت‌خانه در کنار بت‌ها نهاده بودند خود را متبرّک سازند. امّا همین که وارد بت‌خانه شدند با صحنه باورنکردنی و غیر منتظره‌ای مواجه شدند. همه بت‌ها

۱- مجمع البیان، ج ۷، ص ۹۵

ص: ۹۰

جز بت بزرگ سرنگون، و دست و پایشان قطع شده، و خوار و ذلیل بر روی زمین افتاده بودند! ولوله و غوغای عجیبی به راه افتاد. خبر بسیار سریع در شهر پیچید، و جشن بت‌پرستان تبدیل به عزا شد. و همه به دنبال عامل این کار بودند.

آیه ۵۹ سوره انبیا، پرسش بت‌پرستان را چنین مطرح می‌کند:

«قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَـذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ»؛ (هنگامی که منظره بت‌ها را دیدند،) گفتند: هر کس با خدایان ما چنین کرده، به یقین از ستمکاران است!».

عدّه‌ای از بت‌پرستان که روز قبل در جلسه مناظره و گفتگوی حضرت ابراهیم علیه السلام حضور داشته، و تهدیدات آن حضرت را شنیده بوده، ولی آن را جدّی نگرفته بودند، به یاد سخنان حضرت ابراهیم علیه السلام افتاده، و گفتند:

«قَالُوا سَمِعْنَا فَتىً يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ»؛ (گروهی) گفتند: شنیدیم جوانی از (مخالفت با) بت‌ها سخن می‌گفت که او را ابراهیم می‌گویند».

«فتی» در لغت عرب دو گونه استعمال می‌شود: ۱. به معنای جوانمرد و با شخصیّت؛ شاعری که در مورد حضرت علی علیه السلام گفته: «لا فتی الا علی» منظورش همین معناست.

۲. به معنای نوجوان. و منظور بت‌پرستان معنای دوم است.

به هر حال پس از آن که حضرت ابراهیم علیه السلام متّهم به بت‌شکنی شد دستور دستگیری و احضارش صادر شد. توجّه فرمایید:

«قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ»؛ (جمعیّت) گفتند: او را در برابر دیدگان مردم بیاورید، تا گواهی دهند».

جمله «لعلّهم یشهدون» دو معنا دارد:

۱. «آنها که سخن تهدیدآمیز ابراهیم علیه السلام را شنیده‌اند بیایند و شهادت دهند» این تفسیر نشانگر آن است که در بابل در آن زمان نیمه تمدّنی وجود داشت، که سخن از شهادت دادن بر علیه متّهم به میان آمده است.

ص: ۹۱

۲. «مردم حضور یابنـد و ناظر و شاهـد صـحنه دادگاه باشـند» و در نتیجه عبرت بگیرند. به هر حال ابراهیم دسـتگیر و دادگاه تشـکیل شد.

اوّلین و مهم‌ترین سؤالی که از حضرت ابراهیم علیه السلام پرسیده شد به شرح زیر بود:

«قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ»؛ (هنگامی که ابراهیم را حاضر کردند،) گفتند: ای ابراهیم! تو با خدایان ما چنین کرده‌ای؟!»

«قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَـٰذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنطِقُونَ»؛ گفت: بلکه (شایـد) بزرگشان، چنین کرده باشـد؛ از آنها بپرسـید اگر سـخن می‌گویند».

مفسّـران در تفسـیر این آیه شریفه به زحمت افتاده‌اند، که چطور حضرت ابراهیم علیه السلام بت‌شکنی را به بت‌بزرگ اسناد داد، در حـالی که خودش این کـار را کرده بود؟ مگر پیـامبر خـدا می‌توانـد دروغ بگویـد! امّا به نظر ما قراین عقلیّه و عرفیّه و حالیّه شـهادت می‌دهنـد که سـخن ابراهیم علیه السـلام کنایه بود، و قصـد حقیقی نـداشت، بلکه قصـد او این بود که بت‌پرسـتان را وادار کند که به عجز و ناتوانی بت‌ها اعتراف کننـد. و اسـتعمال لفظ در معنای مجازی، با وجود قراین عقلیّه و عرفیّه و حالیّه اشـکالی نـدارد، و دروغ محسوب نمی‌شود. و حضـرت در این کار موفّق شد، در نتیجه بت‌پرسـتان با این سـخن حضرت ابراهیم علیه السلام به فکر فرو رفتند. توجّه فرمایید:

«فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ»؛ آنها به (وجدان) خویش باز گشتند؛ و (به خود) گفتند: حقّا که شما ستمکارید!».

آنها که در ابتدای حادثه شکسـته شدن بت‌ها، ابراهیم را ظالم توصیف کردند اکنون در پی عذاب وجدان و استدلال‌های پی در پی حضرت ابراهیم اعتراف کردند که خودشان ظالمند که به عبادت سنگ و چوب و بت‌های ضعیف و ناتوان و بی‌شعوری پرداخته‌اند.

ص: ۹۲

وجدان چیست؟

خداوند متعال در درون وجود هر انسان دادگاه کوچکی آفریده که نمونه‌ای از دادگاه عدل الهی در روز قیامت است. و آن دادگاه، همان وجدان بشر است، که به هنگام انجام کارهای خوب (همچون دستگیری از نیازمندان، کمک کردن به کارهای خیر، نوازش ایتام، حلّ مشکلات مردم، برطرف کردن موانع از جادّه‌های عمومی و مانند آن) احساس خوشحالی و آرامش و رضایت می‌کند. و در پی انجام کارهای زشت و ناپسند، سر به زانوی غم می‌گذارد، و از درون ملامت و سرزنش را شروع می‌کند، و آدمی را زیر شلّاق‌های پی در پی خود قرار می‌دهد. تا آنجا که بسیاری از اوقات جنایتکاران برای رهایی از عذاب وجدان، مجبور به اقرار و اعتراف می‌شوند.

خلبانی که بر روی شهرهای هیروشیما و ناکازاکی بمب اتم انداخت، و ۱۵۰ /۰۰۰ انسان را کشت، و جایزه‌های مختلفی به خاطر این جنایت بی‌سابقه گرفت، نتوانست در مقابل عذاب وجدان استقامت کند، بلکه کم کم دیوانه شد و گویا در آخر، کارش به خودکشی منتهی شد!

اگر وجدان خود را تخریب نکنیم، نقش مهمّی در حفظ ما در مقابل کارهای خلاف خواهد داشت. چرا که انسان با وجدان، نیازی به پلیس و دادگاه ندارد. به هر حال بت‌پرستان و مشرکان نتوانستند در برابر تازیانه‌های وجدان، طاقت بیاورند و در نتیجه جهت رهایی از عذاب وجدان، اقرار کردند که به خود ظلم کرده‌اند.

برخی نیز معتقدند که این مطلب تنها زبان حال آنها نبود، بلکه آن را به زبان آورده، و در بیخ گوش یکدیگر تکرار کردند.(۱)

امّا متأسّفانه شیطان و هوای نفسِ شیطان صفتان دست به کار شده، و مانع

۱- مجمع البیان، ج ۷، ص ۹۷

ص: ۹۳

بیداری کامل وجدان‌ها گردید، و با شعارهای حمایت از بت‌های آبا و اجدادی، دوباره اوضاع را به حالت سابق بازگرداندند. توجّه کنید:

«ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنطِقُونَ»؛ سپس بر سرهایشان واژگونه شدند؛ (و حکم وجدان را به کلّی فراموش کردند و گفتند:) تو می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند».

حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی این صحنه را مشاهده کرد فرمود:

«أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَايَنفَعُكُمْ شَيْئاً وَلَا يَضُرُّكُمْ* أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد، و نه زیانی به شما می‌رساند؟! اف بر شما و بر آنچه جز خدا می‌پرستید! آیا نمی‌اندیشید؟!».

در آیات مورد بحث، در مورد این که آیا کسانی از بت‌پرستان دست از پرستش بت برداشته و به حضرت ابراهیم ایمان آوردند یا نه؟ مطلبی نیامده است. ولی مسلّماً عدّه‌ای تحت تأثیر قرار گرفته و ایمان آوردند.

هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام آخرین سخن را به بت‌پرستان گفت، و در پی سخنان کوبنده او می‌رفت که گرد و غبار تعصّب و لجاجت و نادانی از وجدان خفته آنها کنار رود، و ضربات پی در پی تازیانه وجدان، نفس سرکش آنها را تسلیم نماید، ناگهان هوچیگران شعارهای فریبنده‌ای به شرح زیر سر دادند:

«حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنتُمْ فَاعِلِينَ»؛ او را بسوزانید و معبودهای خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است».

چند نکته در اینجا قابل توجّه است:

۱. در صحنه‌های مبارزاتی با دشمن، ممکن است طرف مقابل قصد داشته باشد با استفاده از شعارهای کاذب وضعیّت موجود را به نفع خودش تغییر دهد.

این مواقع باید هوشیار و بیدار بود و در مقابل شعار باطل آنها شعار صحیح

ص: ۹۴

داد. در جنگ احد مشرکان به منظور تقویت روحیه بت‌پرستان، بت‌ها را به همراه آورده بودند. هنگامی که جنگ و نبرد شروع شد، ابوسفیان برای تضعیف روحیه مسلمانان بت هُبَل را با خود برداشت و به بالای کوه برد و فریاد زد:

«اعْلُ هُبَلْ

؛ بت هبل والامقام وبلندمرتبه است» و به تعبیر سلیس فارسی: «زنده باد هبل»، پیامبر صلی الله علیه و آله به مسلمانان دستور داد شعار باطل آنها را با این شعار حقیقی پاسخ دهند:

«اللَّهُ اعْلی وَاجَلَ

؛ خداوند از همه چیز بلندپایه‌تر و اجلّ است».(۱)

با این شعار ترفند دشمن بی‌اثر، و شعار دروغین آنها بی‌ثمر شد. امّا آنها شعار دیگری سر دادند که:

«لَنا الْعُزّی وَلا عُزّی لَکُمْ

؛ ما بت عزّی داریم و شما ندارید» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما بگویید

«اللَّهُ مُوْلانا وَلا مَوْلی لَکُمْ

؛ خداوند مولای ماست، و شما تکیه‌گاهی ندارید».(۲)

آری! در مقابل شعار باید شعار داد، و در مقابل کارهای فرهنگی دشمن باید کار فرهنگی کرد، و چنان‌چه آنها با ساخت فیلم و مانند آن به جنگ ما آمدند، ما هم باید به سلاح فیلم مسلّح شده، و حقایق اسلام و ضعف‌های آنها را به تصویر بکشیم. جمعی از جوانان آگاه و غیور در پاسخ فیلم فتنه، که در دانمارک بر علیه اسلام ساخته شد، فیلم زیبایی در مورد این که اسلام طرفدار رحمت و صلح و دوستی است ساختند، و در آن فیلم خشونت‌ها و جنایات مسیحیان (نه آیین واقعی مسیحیّت) از جمله جنگ‌های جهانی اوّل و دوم و جنگ‌هایی که آمریکایی‌های مسیحی در افغانستان و عراق ایجاد کردند را به تصویر کشیدند.

آری! دشمن با هر حربه‌ای که به جنگ ما آمد، باید با همان سلاح پاسخش را داد.

۲. آنها به خیال خود دادگاهی برای محاکمه ابراهیم علیه السلام تشکیل دادند تا او را به اتّهام بت‌شکنی مجازات کنند، امّا ابراهیم علیه السلام با طرح سؤالات پی در پی از

۱- بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۴۵ و ص ۹۱

۲- همان مدرک، ص ۴۴

ص: ۹۵

آنان، جای متّهم و قاضـی را عوض کرد. او خود قاضـی دادگاه شد و بت‌پرسـتان متّهم، و بت‌پرستی جرمی بزرگ غیر قابل بخشش! البته این کار بدون ابتکار و شجاعت و استقامت و توکّل بر خدا تحقّق نمی‌یابد.

۳. چرا دشمن تصمیم گرفت ابراهیم نوجوان را در آتش بسوزاند؟ در حالی که می‌توانست با ضربه شمشیری سر از بدنش جدا کند، یا با پرتاب کردن وی از بالای کوه جانش را بگیرد، و یا با اجرای مراسم سنگسار به زندگیش خاتمه دهد؟

علّت این کار این بود که می‌خواستند دست همه مردم را به خون ابراهیم علیه السلام آلوده کنند، در حالی که در مجازات با شمشیر تنها یک نفر، و در مجازات پرتاب از کوه سه چهار نفر، و در سـنگسار پنجاه الی شصت نفر شرکت در قتل دارند، امّا در آتش زدن تمام کسانی که هیزم جمع کرده‌اند، شـریک در قتلند. به همین علت مأموران حکومتی در شـهر بابل اعلان کردند که همه باید هیزم بیاورند و در مجازات ابراهیم پیامبر شرکت کنند.

تبلیغات دشـمن دوباره اوج گرفت، و کار به جایی رسـید که عـدّه‌ای نـذر کردنـد که اگر حاجتشان برآورده شد مقداری هیزم برای آتش زدن ابراهیم علیه السـلام تهیّه کننـد! و برخی که در آسـتانه مرگ بودنـد وصـیّت کردنـد که از اموال آنها مقـداری هیزم برای منظور فوق تهیّه شود! و زنـان نـخریس، بخشـی از درآمـد خود را به این کـار اختصـاص دادند(۱) و اگر شخصـی بیمار می‌شـد نذر می‌کرد که در صورت بهبودی مقداری هیزم برای آن آتش تهیّه کند!(۲)

به هر حال، همه مردم بابل در کار جمع‌آوری هیزم برای افروختن خرمنی از آتش که ابراهیم علیه السـلام را در آن بیندازند شـرکت کردند و هیزم کافی جمع شد.

۱- تاریخ انبیا(محلاتی)، ص ۱۴۱

۲- التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۱۸۷

ص: ۹۶

روز موعود فرا رسید، همه مردم بت‌پرست و مشرک حاضر شدند تا ناظر سوختن ابراهیم نوجوان در آتش باشند. صحنه بسیار عجیبی بود. یک نوجوان ۱۷ ساله یکّه و تنها با دهها هزار نفر مشرک مبارزه کرده، و اکنون می‌خواهند او را در دریایی از آتش بسوزانند. قسمتی از هیزمها به آتش کشیده شد، باید صبر کنند تا تمام آن آتش بگیرد، و آتشی گداخته فراهم گردد. پس از آن که همه هیزمها آتش گرفت، حرارت بسیار زیادی تولید شد و شعله آتش دهها متر به سمت آسمان بلند شد، به گونه‌ای که پرندگان نمی‌توانستند از آن منطقه عبور کنند!(۱) اکنون می‌خواهند ابراهیم علیه السلام را در آتش بیفکنند، ولی حرارت شدید اجازه نزدیک شدن به آتش را نمی‌دهد. پیشنهاد داده شد که از منجنیق استفاده کنند.

(همان دستگاهی که برای پرتاب سنگ به سمت قلعه دشمن مورد استفاده قرار می گرفت) ابراهیم علیه السلام را در بالای دستگاه قرار دادند. اثری از نگرانی و تشویش در چهره‌اش دیده نمی‌شود.(۲) جبرئیل خدمت حضرت رسید. پرسید: حاجت و خواسته‌ای نداری؟ فریادگر توحید گفت: سرتاپا حاجت و نیازم، امّا خواسته‌ای از تو ندارم. جبرئیل گفت: خواسته‌ات را از خداوند بخواه! ابراهیم علیه السلام گفت:

«حَسْبی مِنْ سُؤالی عِلْمُهُ بِحالی

؛ همین که خدا از امورم آگاه است، مرا کفایت می کند».(۳)

ابراهیم علیه السلام از دعا کردن به درگاه پروردگار طفره نرفت، بلکه این جمله خود نوعی دعاست، و ما هم می‌توانیم در قنوت نماز از آن استفاده کنیم.

یعنی خدایا! تو خود شاهد فقر و نیاز من هستی. تو خود شاهد کوله‌بار گناهان و خطاهای من هستی. تو خود از خواسته‌ها و حاجات من آگاهی، پس آنها را

۱- التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۱۸۷

۲- موقعی که حضرت را در آتش انداختند گفت:« لا اله الا انت، سبحانک رب العالمین، لک الحمد ولک الملک، لاشریک لک»(التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۱۸۷)

۳- تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۴۵

ص: ۹۷

برآورده فرما. به هر حال فرمان پرتاب ابراهیم علیه السلام به خرمن آتش صادر گشت.

فنر مخصوص و قوی منجنیق رها شد، و ابراهیم نوجوان با سرعت به قلب دریای آتش سوزان رها شد.

صدای هلهله و شادی مشرکان و بت‌پرستان بلند شد، و از این که انتقام خدایان دست و پا شکسته خود را از عامل بت‌شکنی گرفتند بسیار خوشحال و راضی بودند. آنها تصوّر می‌کردند با این آتش فراوان و با عظمت، دیگر خاکستر ابراهیم علیه السلام را هم نخواهند دید، امّا اراده خدای ابراهیم علیه السلام چیز دیگری بود. به آیه ۶۹ سوره انبیا توجّه کنید:

«قُلْنَا يَا نَارُ كُونِى بَرْداً وَسَلَاماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ»؛ (سرانجام او را به آتش افکندند؛ ولی ما) گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش».

با این فرمانِ پروردگار، آتش سوزان، کمترین آسیبی به ابراهیم نرساند. و هنوز هلهله بت‌پرستان خاموش نشده بود، که آتش در میان بهت و ناباوری آنها خاموش، و تبدیل به گلستان شد، و بت‌پرستان مشاهده کردند که ابراهیم نوجوان شاد و خندان و سالم در وسط آن گلستان نشسته و لبخند می‌زند! همه، انگشت حیرت به دندان گرفته، و در دل اعتراف به حقّانیّت ابراهیم کردند، و بذر توحید و یکتاپرستی در قلب‌های آنها پاشیده شد. طبق برخی از روایات، بهترین لحظات عمر حضرت ابراهیم علیه السلام لحظه گلستان شدن آتش بود.(۱) جمعیّت، که دلهره عجیبی پیدا کرده بودند، متفرّق شده و به خانه‌هایشان بازگشتند.

درس‌های ماندگار

۱. درس توحید

ما معتقد به توحید و یکتاپرستی هستیم؛ و یکی از شاخه‌های توحید، توحید

۱- التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۱۸۸

ص: ۹۸

افعالی است، که به زبان ساده یعنی: «سرنخ همه چیز به دست خداست، و تا او اراده نکند و اجازه ندهد هیچ حادثه‌ای رخ نمی‌دهد، و هیچ کس به جز اراده او منشأ اثر نخواهد بود. (لا مؤثر فی الوجود الا اللّه). اگر کارد می‌بُرد، به فرمان خداست. اگر سم می کشد، به اذن خداست. اگر دارو شفا می‌دهد، به خواست خداست. اگر آتش می‌سوزاند، به تأیید خداست. اگر او فرمان ندهد آتش ابراهیم را نمی‌سوزاند، و کارد گلوی اسماعیل را نمی‌برد، و سم اثر نمی کند، و دارو شفا نمی‌بخشد. البتّه این، به معنای انکار عالَم اسباب نیست، و ما آن را حق می‌دانیم.

۲. درس استقامت

جوانان عزیز! کسانی که در دنیا و آخرت به جایی می‌رسند، افراد با استقامتی هستند. انسان‌های سست و کم استقامت به جایی نمی‌رسند. این مطلب با مطالعه حالات و زندگینامه دانشمندان، علما، مخترعان و مکتشفان و مانند آنان روشن می‌شود. به دو نمونه در این زمینه توجّه فرمایید:

۱. معروف است که نیوتن در سایه درخت سیبی نشسته بود، که یک عدد سیب از درخت جدا شد و به زمین افتاد. این حادثه ساده، که قبلًا برای میلیون‌ها انسان رخ داده بود، نیوتن را در فکر فرو برد که چرا این سیب روی زمین افتاد؟

چرا به سمت آسمان بالا نرفت؟ پنج سال روی این حادثه به ظاهر ساده مطالعه کرد، تا این که قانون جاذبه را کشف کرد.

قانون جاذبه یعنی هر دو جسم یکدیگر را به نسبت مستقیم جرم‌ها و به نسبت معکوس مجذور فاصله‌ها، جذب می کنند.

۲. آیهٔ اللّه العظمی بروجردی رحمه الله گاه آن قدر غرق در مطالعه می‌شد که گذر زمان را احساس نمی‌کرد، و با شنیدن اذان متوجّه می‌شد که وقت نماز صبح فرا رسیده است. بنابراین، برای رسیدن به هدف در هر کاری باید استقامت داشت.

ص: ۹۹

۳. درس شجاعت

انسان‌ها در راه رسیدن به هدفشان باید با ترس خداحافظی نموده و شجاع باشند. مخترعین هواپیما در پرواز اوّل احتمال سقوط و کشته شدن می‌دادند، امّا از این خطرات ترسی به دل راه نداده، و با شجاعت سوار بر هواپیمای خود شده، و پرواز را با موفقیّت انجام داده، و با این شجاعت منشأ خدمت بزرگی به جامعه بشریّت شدند. در کارهای دیگر نیز بدون شجاعت نمی‌توان به مقصد رسید و آدم‌های ترسو به جایی نمی‌رسند.

۴. توکّل بر خدا

خوانندگان گرامی! اگر در هر کاری علاوه بر تهیّه مقدّمات و شرایط عادّی آن، نیّت خود را صاف، و هدفتان را پاک، و با توکّل بر خدا به آن کار بپردازید، حتماً موفّق خواهید شد. بیان داستان ابراهیم پیامبر علیه السلام در قرآن مجید صرفاً برای سرگرمی و وقت‌گذرانی نیست، بلکه درس توحید و یکتاپرستی و استقامت و شجاعت و توکّل بر خداست.

طبق آنچه که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در شب معراج از خداوند متعال پرسید: «ای پروردگار من! پرفضیلت‌ترین اعمال انسان کدام است؟ خداوند عزّوجل فرمود:

«لَیسَ شَیءٌ عِنْدی افْضَلَ مِنَ التَّوَکُّلِ عَلَیَّ وَالرِّضا بِما قَسِمْتُ

؛ هیچ چیز در نزد من با فضیلت‌تر از توکّل بر من و راضی شدن به آنچه (بین بندگانم) تقسیم می‌کنم نیست».(۱)

زیانکارترین مردم

در ادامه داستان بت‌شکنی حضرت ابراهیم علیه السلام چنین می‌خوانیم:

۱- سفینة البحار، ج ۸، ص ۵۷۴

ص: ۱۰۰

«وَأَرَادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ»؛ آنها خواستند برای ابراهیم نقشه (خطرناکی) بکشند؛ ولی ما آنها را از زیانکارترین مردم قرار دادیم».

چه کسانی «أخسرین أعمالًا» هستند؟ زیان‌کارترین مردم چه ویژگی‌هایی دارند؟

آیه شریفه ۱۰۲ سوره کهف پاسخ این سؤال را می‌دهد. توجّه فرمایید:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً»؛ بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ همان کسانی که سعی و تلاششان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده؛ در حالی که می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند».

اگر می‌بینیم قرآن مجید چنین کسانی را زیانکارترین مردم نام نهاده، دلیلش روشن است؛ زیرا کسانی که مرتکب گناهی می‌شوند، امّا می‌دانند خلاف کارند اغلب حدّ و مرزی برای خلاف‌کاری خود قرار می‌دهند، ولااقل چهار اسبه نمی‌تازند، و بسیار می‌شود که به خود می‌آیند و برای جبران آن به سراغ توبه و اعمال صالح می‌روند.

امّا آنها که گنهکارند و در عین حال گناهشان را عبادت، و اعمال سوء خود را صالحات، و کژی‌ها را درستی می‌پندارند، نه تنها درصدد جبران نخواهند بود، که با شدّت هر چه تمام‌تر به کار خود ادامه می‌دهند، حتّی تمام سرمایه‌های وجود خود را در این مسیر به کار می‌گیرند، و لذا زیانکارترین مردم محسوب می‌شوند.

سؤال: بت‌پرستان بابل قصد داشتند با آتش زدن ابراهیم علیه السلام به حمایت از خدایان خود برخیزند، امّا از همه زیانکارتر شدند. چرا؟

جواب: چون اگر حضرت ابراهیم علیه السلام می‌خواست تبلیغات گسترده‌ای برای توحید و یکتاپرستی کند، و صدای خود را به تمام مردم شهر بابل و شهرها و روستای اطراف برساند، نه ابزار لازم را برای این کار داشت، و نه نیرویی کافی

ص: ۱۰۱

در اختیارش بود. امّا دشمن ناخواسته این خدمت را به حضرت ابراهیم علیه السلام کرد.

آنها تمام مردم بابل و اطراف را برای مراسم به آتش افکندن ابراهیم علیه السلام و پایان دادن به دعوت‌های وی، دعوت کردند. تبلیغات دشمن همه جا را پر کرده بود، و مردم از همه جا جمع شدند. آتش شعله‌ور شد. ابراهیم علیه السلام را به قلب آتش پرتاب کردند.

صدای هلهله و شادی جمعیّت بت‌پرست بلند شد. فکر کردند از این تبلیغات گسترده و سرمایه‌گذاری عظیمی که برای نابودی حضرت ابراهیم کرده‌اند، سود جستند. ولی ناگهان آتش خاموش شد و در وسط آتش گلستانی پدید آمد که ابراهیم نوجوان صحیح و سالم در وسط گلستان به عبادت و بندگی خدای یکتا مشغول بود! همه ناظران و تماشاچیان در بهت و حیرت فرو رفته، و با تماشای این صحنه، در دل به ابراهیم و آیین او متمایل شدند. طبق برخی از روایات، هفت روز حضرت ابراهیم در آن گلستان مشغول عبادت بود. مردم بابل و اطراف آن، گروه گروه برای دیدن این صحنه زیبا به آنجا می‌آمدند. موج این تبلیغات که اکنون بر خلاف انتظار به نفع ابراهیم علیه السلام رقم خورده بود، همه جا را فرا گرفت و بذر یکتاپرستی در همه قلب‌ها پاشیده شد. آنها که بیشترین هزینه و فعالیّت را کرده بودند کمترین نتیجه را گرفته، و ابراهیم پیامبر علیه السلام که کمترین هزینه را کرده بود بیشترین نتیجه را گرفت. بدین جهت، خداوند متعال بت‌پرستان و مشرکان را زیانکارترین مردم معرّفی کرده است.

***

ص: ۱۰۲

ص: ۱۰۳

ص: ۱۰۴

ص: ۱۰۵

فصل هفتم:

اشاره

داستان هجرت

حضـرت ابراهیم علیه السـلام در مبارزه با بت‌پرسـتان و مشـرکان بابل پیروز شـد و به هدف خود که آبیاری قلب و روح آنان با آب چشـمه‌سار توحید و یکتاپرستی بود رسید. بدین جهت تصمیم گرفت از بابل هجرت کند و در منطقه‌ای دیگر که مردم تشنه معارفِ ناب آیین یکتاپرستی هستند به تبلیغ آیین حق بپردازد.

آیه ۷۱ سوره انبیا داستان هجرت را چنین بیان می‌فرماید:

«وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطاً إِلَى الْأَرْضِ الَّتِى بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ»؛ و او و لوط را به آن سـرزمین که آن را برای همه جهانیان پربرکت ساختیم (/ سرزمین شام نجات دادیم».

ابراهیم علیه السلام و لوط پیامبر علیه السـلام از بابل به کجا هجرت کردنـد؟ به مصـر رفتنـد؟ یا به مکّه عزیمت نمودند؟ و یا به شام سفر کردند؟

آیه اوّل سوره إسراء پاسخ این سؤال را می‌دهد، توجّه فرمایید:

«سُبْحَانَ الَّذِى أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِى بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّه هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»؛ پاک و منزّه است خـدایی که بنـده‌اش را در یک شب، از مسـجد الحرام به مسـجد الاقصـی- که گرداگردش را پربرکت ساخته‌ایم- برد، تا برخی از نشانه‌های خود را به او ارائه دهیم، چرا که او شنوا و بیناست».

ص: ۱۰۶

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که سرزمین مبارک، سرزمینی است که مسجدالاقصی در آن قرار دارد و آن سرزمین شام است. بنابراین، حضرت ابراهیم علیه السلام از بابل به سوی شام هجرت کرد. هر چند بعداً به مصر و مکّه هم سفر نمود.

اهمیّت هجرت

مهاجرت، یکی از برنامه‌های مهمّ اسلام است. بنابراین، هنگامی که می‌خواهند برای تاریخ اسلامی مبدأیی در نظر بگیرند، سال هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان به مدینه به عنوان مبدأ تاریخ اسلامی انتخاب می‌شود. چرا که بزرگترین حادثه زمان پیامبر صلی الله علیه و آله همان هجرت از مکّه به مدینه بود.

سؤال: آیا مسأله هجرت، پس از هجرت مسلمانان از مکّه به مدینه به پایان رسید، یا این حکم زیبای دین، در تمام اعصار و مکان‌ها جریان دارد؟

جواب: هجرت مانند سایر احکام و معارف دینی اختصاص به عصر و زمان و مکان خاصّی ندارد، بلکه شرایط آن برای هر کس محقّق شود باید به آن عمل کند. بنابراین، اگر زنان یا مردان مسلمان به مکانی بروند که فعالیّت‌های دینی و انجام اعمال عبادی در آن ممکن نیست، باید به نقاطی که این امکان وجود دارد هجرت کنند، و این هجرت از برون است.

نوع دیگری از هجرت داریم که هجرت از درون نام دارد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در توصیف این هجرت فرمود:

«یَقُولُ الرَّجُلُ هاجَرْتُ وَلَمْ یُهاجِرْ انَّمَا الْمُهاجِرُونَ الَّذینَ هَجَرُوا السَّیِّئاتِ؛

برخی از انسان‌ها، مدّعی هجرتند در حالی که هجرت نکرده‌اند، مهاجران واقعی کسانی هستند که از گناه، به طاعت (از بخل به سخاوت، از هواپرستی به خداپرستی، از حرص به قناعت، از بی‌تقوایی به تقوا) مهاجرت کرده‌اند».

ص: ۱۰۷

حضرت ابراهیم علیه السلام نه بر اساس نیاز خود، بلکه بر اساس نیاز جامعه از بابل به سوی شام هجرت کرد، تا آیین خداپرستی و یکتاپرستی را در آنجا هم بسط و گسترش دهد.

جایزه حضرت ابراهیم علیه السلام

اشاره

مأموریّت سخت و دشوار حضرت ابراهیم علیه السلام با موفقیّت به پایان رسید و به سوی شام حرکت کرد. اکنون خداوند متعال می‌خواهد در مقابل زحمات طاقت‌فرسای ابراهیم علیه السلام به او جایزه و پاداش بدهد. فکر می‌کنید جایزه آن حضرت چیست؟ به آیه زیر توجّه فرمایید:

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ»؛ واسحاق- و علاوه بر او- یعقوب را به وی بخشیدیم، و همه آنان را افرادی صالح قرار دادیم».(۱)

جایزه‌ای که خداوند متعال طبق این آیه شریفه به حضرت ابراهیم علیه السلام داده (که انسان‌هایی برومند و پاک و پیامبرانی الهی بودند) نشان می‌دهد که فرزند خوب چقدر اهمیّت دارد، و می‌توان آن را بزرگترین نعمت خدا دانست. بنابراین وقتی که انسان از دنیا می‌رود، اعمال نیک فرزندش هم در پرونده اعمال فرزند ثبت می‌شود و هم در پرونده اعمال والدینش.(۲) مردم هم، برای پدر و مادر کسی که کار خیری انجام می‌دهد طلب رحمت و مغفرت می‌کنند. چرا که والدین در تربیت این فرزند نقش داشته، آنها سبب شده‌اند که فرزند چنین مسیری را انتخاب کند. همان‌گونه که اگر فرزندی ناخلف شود و کار زشتی کند در آنجا هم والدین او را نفرین می‌کنند. یکی از این فرزندان ناخلف خدمت پدر رسید و از او تقاضایی کرد، که پدر قادر بر انجام آن نبود. فرزند او را تهدید کرد که اگر خواسته‌ام را اجابت نکنی کاری می‌کنم که مردم تو را نفرین کنند! پدر گفت:

۱- سوره انبیاء، آیه ۷۲

۲- بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۹۳، ح ۱ و ص ۲۹۴، ح ۳ و ۴ و ۵

ص: ۱۰۸

چطور؟ فرزنـد گفت: کارهای زشت و ناشایستی انجام می‌دهم تا مردم تو را نفرین کنند! بنابراین، تربیت فرزند بسیار مهم و در عین حال پیچیده است.

بـدین جهت لازم است از یک سو پـدران و مادران، و از یک سو مـدارس و دانشـگاه‌ها و مراکز آموزشـی، و از سوی دیگر صـدا و سیما و سایر رسانه‌ها، و از سوی چهارم جامعه اسلامی دست به دست هم دهند و در تربیت فرزندان کشور اسلامی تلاش نمایند.

خداوند متعال در آیه ۷۳ سوره انبیا ضـمن بیان ویژگی‌های جایزه حضـرت ابراهیم علیه السـلام، به ما یادآور می‌شود که یک فرزند صالح و شایسته باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد. می‌فرماید:

«وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِیتَاءَ الزَّکَاةِ وَکَانُوا لَنَا عَابِدِینَ»؛ و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می کردند؛ و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم، و تنها ما را عبادت می کردند».

در اهمیّت تربیت فرزند همین بس که از لحظه انعقاد نطفه شـروع می‌شود. از این‌رو حتّی در آن لحظه نیز باید به یاد خدا باشد، و در دوران حمل ادامه دارد، تا از غـذای حرام اسـتفاده نکنـد، و با تولـد بچّه وارد مرحله تازه‌ای می‌شود. بـدین جهت، بایـد در گوش او اذان و اقـامه گفته شود، و در بـدو ولاـدت با مفاهیم توحیـد و یکتاپرستی و رسالت و امامت و فلاح و رسـتگاری و نماز وماننـد آن آشنا شود.

به امتیازات پنجگانه‌ای که در آیه مذکور آمده توجّه فرمایید:

۱. هدایت مردم

یکی از ویژگی‌های فرزنـدان قهرمان توحیـد، که قرار بود به عنوان جایزه به وی عنایت شود، این است که فقط به فکر هـدایت خود نیستند، بلکه به هدایت

ص: ۱۰۹

دیگران هم می‌اندیشند. هر مؤمن صالحی نیز باید این هدف را پی بگیرد، و تنها به هدایت خویش قناعت نورزد. بلکه فرزندان، برادران، خواهران، سایر بستگان، همسایگان، همکاران، دوستان و آشنایان خود را نیز هدایت نماید.

حتّی گاه نیاز است که فرزندان، پدران و مادران خود را نصیحت کنند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن روایت معروف خطاب به علی علیه السلام فرمودند:

«لَإِنْ یَهْدِیَ اللَّهُ بِکَ رَجُلًا واحِداً خَیْرٌ لَکَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ؛

اگر خداوند به وسیله تو یک نفر را هدایت کند، از آنچه خورشید بر آن می‌تابد برای تو بهتر است».(۱)

می‌دانیم که خورشید فقط بر کره زمین نمی‌تابد، بلکه بر تمام منظومه شمسی می‌تابد؛ بنابراین، هدایت یک انسان از تمام منظومه شمسی مهم‌تر و بهتر است.

۲. کار خیر

دومین ویژگی فرزندان ابراهیم علیه السلام آن است که کار خیر انجام می‌دهند. کار خیر فقط کمک مالی نیست، بلکه انسان می‌تواند با زبان، قلم، قدم، سخن گفتن، و گاه با سکوت کردن کار خیر انجام دهد. عمل صالح از نظر اسلام بسیار مهم و ارزشمند است، به گونه‌ای که بیش از ۷۰ آیه از آیات قرآن کریم در این مورد بحث می‌کند، و مفهوم گسترده و فراگیر و دایره وسیعی دارد و شامل هرگونه کار خیری که در راستای رضای خدا انجام شود، می‌گردد. در روایت زیبایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

«الْایمانُ بِضْعَةٌ وَسَبْعُونَ شُعْبَةً اعْلاها شَهادَةُ انْ لا الهَ الَّا اللَّهُ وَادْناها اماطَةُ الْاذى عَنِ الطَّریقِ

؛ ایمان هفتاد و چند مرحله دارد که برترین آن کلمه توحید است و کمترین حدّ آن برطرف کردن موانع از سر راه مسلمانان است».(۲)

۱- میزان الحکمه، ج ۱۱، ص ۴۵۶(باب ۴۰۰۰، ح ۲۱۱۳۶)

۲- عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۳۱؛ صحیح مسلم، و کتاب الایمان، باب ۱۲، ح ۵۸

ص: ۱۱۰

این روایت، علاوه بر بیان وسعت دایره عمل صالح، به این مطلب اشاره دارد که اسلام به کوچک‌ترین مسائل زندگی مسلمان‌ها عنایت ویژه‌ای دارد.

۳ و ۴. نماز و زکات

خداوند پس از آن که به اعمال خیر به عنوان یک ویژگی ممتاز فرزندان ابراهیم اشاره کرد، دو نمونه از مهمترین اعمال خیر را نام می‌برد؛ یکی نماز و دیگری زکات. نماز رابطه انسان با خدای خویش، و زکات ارتباط انسان‌ها با یکدیگر است. اگر انسان‌ها این دو رابطه را ایجاد کنند، و آنها که ایجاد کرده‌اند آن را تقویت نمایند، همه چیز حل می‌شود.

یکی از امتیازات مولای متّقیان علی علیه السلام، که مدّعی هستیم شیعه اوییم، آن است که به نماز فوق‌العاده اهمیّت می‌داد. آن حضرت گاه در یک شب هزار رکعت نماز بجا می‌آورد. بعضی در این مسأله تردید کرده و می‌پرسند: مگر ممکن است که در یک شب هزار رکعت نماز خوانده شود؟

مرحوم علّامه امینی در کتاب ارزشمند الغدیر در پاسخ این سؤال می‌فرماید:

در نجف اشرف افرادی را سراغ دارم که به تبعیّت از مولای خود برخی از شبها هزار رکعت نماز خوانده‌اند! جالب این که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین شخصی را توصیه به نماز می‌کند. آیا علی علیه السلام نیازی به سفارش به نماز داشت؟ نه، بلکه این سفارش پیامبر همانند سفارش به هدایت مردم، برای من و شماست که خود را پیرو آن بزرگان دانسته، و دم از ولایت آنها می‌زنیم.

برخی از مردم به نماز و رابطه بین خود و خدا اهمیّت می‌دهند، امّا در بخش رابطه با خلق مشکل دارند و تصوّر می‌کنند تمام آنچه را که خداوند به آنها ارزانی داشته برای خودشان است، و به‌همین علّت حقوق شرعیّه آن را نمی‌پردازند.

ص: ۱۱۱

۵. توحید و یکتاپرستی

آخرین ویژگی فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام، توحید و یکتاپرستی آنهاست.

این صفت در واقع ریشه صفات چهارگانه قبلی است؛ اگر انسان توحید خالص داشته باشد، و فقط خدا را پرستش کند، هم فریضه نماز را بجا می‌آورد، و هم حقوق شرعیّه‌اش را با میل و رغبت- نه اکراه و اجبار- می‌پردازد، و هم به هدایت دیگران بها می‌دهد، و هم کارهای خیر برایش افتخار محسوب می‌شود.

اهمیّت فوق‌العاده جایزه حضرت ابراهیم علیه السلام

جایزه‌ای که خداوند متعال برای حضرت ابراهیم علیه السلام در نظر گرفت، بسیار مهم و ارزشمند بود. چرا که در سنّ کهولت و پیری، دو پسر به نام اسحاق و اسماعیل به وی داد. اسحاق علیه السلام پدر تمام پیامبران بنی‌اسرائیل، و اسماعیل علیه السلام جدّ پیامبر اسلام بود. یعنی تمام پیامبران پس از ابراهیم علیه السلام از نسل او هستند.

و هر کار خیری که کسی تا دامنه قیامت، انجام دهد، حضرت ابراهیم علیه السلام نیز در آن شریک خواهد بود. و چه نعمتی از این بالاتر که آن حضرت در تمام کارهای خیر سهیم و شریک است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «پرونده اعمال انسان پس از مرگ بسته می‌شود. (نه یک ثواب به ثواب‌هایش افزوده می‌گردد، و نه یک گناه از گناهانش کاسته می‌شود). مگر در سه مورد:

۱. علمی که از خود بجا بگذارد؛ (تا زمانی که شاگردان و آثار علمی‌اش باقی باشد برایش ثواب می‌نویسند).

۲. بنای خیری که احداث کند؛ (اگر مسجد، یا درمانگاه، یا مدرسه، یا جادّه یا بنای خیر دیگری بسازد، تا آن بناهای خیر باقی است و مردم از آن استفاده می‌کنند، سازنده‌اش هم در ثواب آن شریک است).

ص: ۱۱۲

۳. فرزنـد صالحی که برای او دعا کنـد؛ (تا زمانی که آن فرزنـد صالـح و نسل صالح او کارهای خیر کنند، او هم شـریک ثواب‌های آنها خواهد بود)».(۱)

این روایت نشانگر اهمیّت فرزنـد صالـح و تربیت اوست، و هر چه در مورد تربیت فرزندان گفته شود، باز هم کم است. بنابراین باید در مورد تربیت فرزندان دقّت نمود، و با آنها با محبّت و همچون یک دوست رفتار کرد. در عصـر و زمان ما، که فساد از در و دیوار می‌بارد، و امواج مفاسد از هر نقطه‌ای به نقطه دیگر سرازیر شده، و ابتلای فرزندان به گناه و معصیت را زیاد کرده، باید حواسمان را جمع کنیم، و به‌خصوص زودتر مقـدّمات ازدواجشـان (که جلوی بسـیاری از مفاسـد را می‌گیرد) را فراهم کنیم، و نگران هزینه‌هـای ازدواج و زندگی مشترک آنها نباشیم، که خداوند متعال در سوره نور، آیه ۳۲ وعده داده آنها را بی‌نیاز خواهد کرد.

یکی دیگر از اموری که فرزنـدان را در مقابل مفاسد بیمه می‌کند، جلسات مذهبی و دینی است. فرزندانتان را همراه خود به جلسات مـذهبی ببریـد، هر چنـد هزینه داشـته باشـد. چنـدی پیش یکی از مؤمنین به همراه دوسـتش جهت رسـیدگی به خمس اموالش به ما مراجعه کرد، و پس از رسـیدگی خمس اموال، اشاره‌ای به دوستش کرد و گفت: «ایشان در مورد تربیت فرزندان درست عمل کرد؛ کـه فرزنــدانش را همراه خـود بـه محافـل و مجـالس دینی می‌برد. اکنـون هـم احـترامش را دارنـد، و هـم در میـان مردم انسان‌هـای خوش‌نامی هسـتند. امّا من به جای این کار آنها را جهت ادامه تحصـیلات به خارج از کشور فرستادم و اکنون حاضر نیستند که حتی شبی را در خانه آنها بسر ببرم!».

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۴، ح ۷۰

ص: ۱۱۳

بشارت فرزنددار شدن حضرت ابراهیم علیه السلام

اشاره

داستان بشارت فرزند به حضرت ابراهیم علیه السلام در سنّ پیری، در سوره ذاریات آیات ۲۴ تا ۳۰ آمده است. توجّه فرمایید:

«هَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ ضَیْفِ إِبْرَاهِیمَ الْمُکْرَمِینَ»؛ آیا خبر مهمان‌های گرامی ابراهیم به تو رسیده است؟!».

«إِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقَالُوا سَلَاماً قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُّنکَرُونَ»؛ در آن زمان که بر او وارد شدند و گفتند: سلام بر تو! او گفت: سلام بر شما که گروهی ناآشنایید!».

چهره‌های این میهمان‌ها برای ابراهیم علیه السلام ناشناخته بود، امّا به هر حال میهمان او بودند و باید از آنها پذیرایی می کرد. پس مشغول تهیّه مقدّمات پذیرایی از آنان شد. به آیه بعد توجّه فرمایید:

«فَرَاغَ إِلَی أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِینٍ»؛ سپس پنهانی به سوی خانواده خود رفت و گوساله فربه (و بریان شده‌ای را برای آنها) آورد».

«فَقَرَّبَهُ إِلَیْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْکُلُونَ»؛ و نزدیک آنها گذارد، (ولی با تعجّب دید دست به سوی غذا نمی‌برند) گفت: «آیا شما غذا نمی‌خورید؟!».

در زمان‌های گذشته اگر میهمان ناشناسی بر کسی وارد می‌شد و از غذای صاحبخانه می‌خورد، احساس امنیّت کرده، می گفتند: «او نمک ما را خورده، و نمکدان نمی‌شکند». امّا اگر غذا نمی‌خورد، می گفتند: «حتماً نیّت بدی در ذهنش دارد، که دست به سوی غذا دراز نمی کند». ابراهیم علیه السلام به خاطر این که میهمانان از غذا استفاده نکردند، نگران شد. توجّه کنید:

«فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِیفَةً قَالُوا لَاتَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِیمٍ»؛ و (چون غذا نخوردند) از آنها احساس وحشت کرد، گفتند: نترس (ما فرستادگان و فرشتگان پروردگار توایم)! و او را بشارت به تولّد پسری دانا دادند».

فرشتگان دو مأموریّت داشتند: نخست ویران کردن شهر قوم لوط، که با روی

ص: ۱۱۴

آوردن به همجنس‌بازی به‌خصوص لواط، و رواج این کار زشت، تمام شهر را به فساد کشیده بودند. و دیگر بشارت فرزندی پاک و صالح به حضرت ابراهیم علیه السلام.

آیه بعد عکس‌العمل ساره، همسر حضرت ابراهیم علیه السلام را به هنگام شنیدن این خبر منعکس می‌کند. می‌فرماید:

«فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِی صَرَّةٍ فَصَکَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِیمٌ»؛ در این هنگام همسرش جلو آمد در حالی که فریاد می‌کشید به صورت خود زد و گفت: (آیا پسری خواهم آورد با اینکه) پیرزنی نازا هستم؟!».

«قَالُوا کَذَلِکَ قَالَ رَبُّکِ إِنَّهُ هُوَ الْحَکِیمُ الْعَلِیمُ»؛ گفتند: پروردگارت چنین گفته است، و او حکیم و داناست».

حضرت ابراهیم علیه السلام پس از دریافت این خبر مسرّت‌بخش، از مأموریّت اصلی فرشتگان پرسید:

«قَالَ فَمَا خَطْبُکُمْ أَیُّهَا الْمُرْسَلُونَ»؛ (ابراهیم) گفت: ای فرستادگان (خدا) مأموریت شما چیست؟».

«قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَی قَوْمٍ مُّجْرِمِینَ* لِنُرْسِلَ عَلَیْهِمْ حِجَارَةً مِّنْ طِینٍ* مُّسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُسْرِفِینَ»؛ گفتند: ما به سوی قوم مجرمی فرستاده شده‌ایم؛ تا بارانی از «گِل‌های متحجّر» بر آنها بفرستیم؛ که از ناحیه پروردگارت برای اسراف‌کاران نشان گذاشته شده است».

حضرت ابراهیم علیه السلام که از این خبر محزون و ناراحت شد، تقاضای عفو و بخشش و اعطای مهلتی دیگر برای توبه و جبران به قوم لوط کرد. چرا که آن حضرت انسانی بردبار و دلسوز بود. امّا این شفاعت اثری نداشت و پاسخ فرشتگان طبق آیه ۷۶ سوره هود چنین بود:

«یَا إِبْرَاهِیمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّکَ وَإِنَّهُمْ آتِیهِمْ عَذَابٌ غَیْرُ مَرْدُودٍ»؛ (گفتیم:) ای ابراهیم! از این (درخواست) صرف نظر کن، که فرمان پروردگارت

ص: ۱۱۵

فرا رسیده؛ و به یقین عذاب بدون بازگشت (الهی) به سراغ آنها می‌آید».

عذاب قوم لوط قطعی شد، امّا بر خلاف آنچه که در میان مردم مشهور است، آتش الهی، تَر و خشک (گناه‌کار و بی‌گناه) را با هم نمی‌سوزاند، زیرا خداوند عادل است، و این کار بر خلاف عدالت خداست. به‌همین علّت می‌فرماید:

«فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ* فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ»؛ ما مؤمنانی را که در آن (شهرها) بودند (قبل از نزول عذاب) خارج کردیم، ولی جز یک خانواده با ایمان در آنجا نیافتیم».(۱)

فرشتگان الهی پس از ابلاغ مأموریّت خویش به حضرت ابراهیم علیه السلام و گفتگویی که با وی داشتند، به سمت قوم لوط حرکت کردند، و حضرت ابراهیم علیه السلام نیز به مأموریّت خویش، که همان پاشیدن بذر توحید در میان مردم شام بود ادامه داد.

یکی از شاهکارهای قرآن مجید این است که در لابلای تاریخ انبیا و پیامبران، انواع درس‌های فضیلت و معرفت و اخلاق و عبرت و در یک کلام گفتنی‌ها را بیان می‌کند. از جمله در آیات مورد بحث به دو موضوع میهمانی و ثروت اشاره شده، که لازم است مطالبی درباره آن مطرح شود.

۱. میهمانی

اشاره

طبق آنچه که از آیات مورد بحث استفاده می‌شود، حضرت ابراهیم علیه السلام از آمدن میهمانان شاد و خوشحال گشت، و بلافاصله مشغول تهیّه وسایل پذیرایی و بخصوص آماده کردن غذا شد. در حالی که برخی از ما مسلمانان هنگامی که متوجّه می‌شویم قرار است میهمانی برای ما بیاید عزا گرفته، و بسیار ناراحت می‌شویم. اسلام دین رحمت و عاطفه است، و اهمیّت زیادی به میهمانی

۱- سوره ذاریات، آیه ۳۵ و ۳۶

ص: ۱۱۶

می‌دهد. در قرآن مجید ۵ بار کلمه میهمانی تکرار شده، که نشانگر اهمیّت آن از دیدگاه اسلام است. و در روایات، احادیث فراوانی به چشم می‌خورد، که به چهار نمونه آن قناعت می‌کنیم:

۱. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«الضَّیْفُ یَأْتِی الْقَوْمَ بِرِزْقِهِ فَاذا ارْتَحَلَ ارْتَحَلَ بِجَمیعِ ذُنُوبِهِمْ

؛ میهمان که وارد می‌شود روزی‌اش هم می‌آید (و چیزی از روزی صاحبخانه کسر نمی‌شود) و هنگامی که منزل میزبان را ترک می‌کند، همه گناهان اهل خانه را می‌برد».(۱)

۲. در روایت دیگری از آن حضرت می‌خوانیم:

«مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالیَوْمِ الْآخَرِ فَلْیُکْرِمْ ضَیْفَهُ

؛ هر کس به توحید و معاد ایمان دارد، باید به میهمان خود احترام بگذارد و او را اکرام کند».(۲)

۳. در کتاب المناقب آمده است:

«رُئِیَ امیرُ الْمُؤْمِنینِ علیه السلام حَزیناً، فَقیلَ لَهُ: مِمَّ حُزْنُکَ؟ قالَ: لِسَبْعٍ اتَتْ لَمْ نُضِفْ الَیْنا ضَیْفٌ

؛ روزی حضرت علی علیه السلام محزون وغمگین بود. از آن حضرت پرسیده شد: چرا ناراحتی؟ فرمود: یک هفته بر من گذشته و میهمانی نداشته‌ام!».(۳)

۴. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

«کُلُّ بَیْتٍ لایَدْخُلُ فیهِ الضَّیْفُ لایَدْخُلُهُ الْمَلائِکَةُ

؛ هر خانه‌ای که میهمان داخل آن نشود، فرشتگان در آن تردّد نمی‌کنند».(۴)

آنچه ذکر شد، گوشه‌ای از روایات اسلامی در مورد اهمیّت میهمانداری بود.

اکنون مقایسه‌ای بین فرهنگ دنیای غرب و اسلام را انجام بدهیم. در دنیای غرب که همه چیز بر محور مادّیات دور می‌زند و عواطف انسانی مرده، مسأله میهمانی

۱- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۶۱، ح ۱۷

۲- همان مدرک، ص ۴۶۰، ح ۱۴

۳- سفینة البحار، ج ۵، ص ۲۶۸، واژه« الضیف والضیافة»

۴- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۶۱، ح ۱۴

ص: ۱۱۷

موضوعیّت نـدارد. حتّی اگر دو دوست صـمیمی به رسـتورانی بروند و با هم غذا بخورند، هر کس پول سـهم خود را می‌دهد و هیچ کدام دیگری را میهمان خود نمی‌کند! آری وقتی انسان مادّی شود همه معنویات رنگ می‌بازد.

امّا اسـلام آنقـدر بر میهمانی تأکیـد می‌کند که امیرالمؤمنین علی علیه السـلام بخاطر نیامدن میهمان محزون و غمگین می‌شود. با این حال غربی‌ها ما را متّهم به خشونت و بی‌عاطفگی می‌کنند. شـما خواننده گرامی قضاوت کنید که: ما اهل خشونتیم، یا آنها که بویی از عاطفه نبرده‌اند؟!

آداب میهمانداری

در روایات اسلامی و معارف دینی آداب فراوانی در مورد میهمانداری مطرح است، که به هفت نمونه آن اشاره می‌شود:

۱. میزبـان بایـد میهمـان خود را با گشاده‌رویی و خوشـرویی و مهر و عاطفه و مهربانی پـذیرایی کنـد،(۱) و رو ترش نکنــد، و چهره درهم نکشد، تا میهمان احساس نکند سربار است.

۲. میزبـان بـا میهمان هم‌غـذا شود، و اگر میهمان‌های متعـدّدی دارد قبل از همه شـروع کرده، و پس از همه دست از غـذا بکشـد، تا میهمانان احساس شرم نکنند، و به راحتی غذا بخورند.(۲)

۳. هنگـامی که میهمان آهنگ رفتن کرده، و قصـد خـداحافظی دارد او را بـدرقه کنـد.(۳) تـا درِ خـانه، تا سرِ کوچه، یا ترمینال، یا ایستگاه راه‌آهن، تفاوت مقدار بدرقه، بستگی به نوع میهمان دارد.

۱- سفینهٔ البحار، ج ۵، ص ۲۷۰

۲- همان مدرک

۳- همان مدرک

ص: ۱۱۸

۴. هنگامی که میهمان وارد می‌شود در حمل و نقل اثاثیه‌اش به او کمک کند، امّا موقع رفتن این کار را نکند،(۱) تا احساس کند از آمدنش خوشحال و از رفتنش ناراحت هست.

۵. در صورتی که میهمان روزه نمی‌گیرد، میزبان هم روزه (غیر واجب معیّن) نگیرد.(۲) مثلًا اگر میزبان دوست دارد در روز عید غدیر که روزه‌اش ثواب فوق‌العاده‌ای دارد روزه بگیرد، امّا میهمانش روزه نیست، اسلام به میزبان دستور می‌دهد روزه نگیرد تا میهمان به هنگام غذا خوردن خجالت نکشد.

۶. میزبان کار منزل را بر میهمان تحمیل نکند.(۳) مثل اینکه بگوید: «چه خوب شد آمدی، این فرش را بگیر تا به زیرزمین منزل ببریم»؛ یا بگوید: «مدّت‌ها بود می‌خواستم تانکر بالای پشت بام را پایین بیاورم، لطفاً کمک کن که این کار را انجام دهم». البتّه اگر خود میهمان مایل باشد و اصرار کند (همان‌گونه که بعضی از خانم‌ها در میهمانی با میل خود به هنگام شستن ظروف غذا به میزبان کمک می‌کنند) اشکالی ندارد.

۷. میهمان را دچار زحمت نکند.(۴) مثلًا چندین رقم غذا و سفره‌ای رنگین نچیند، چون به ضرر خود میهمان هم هست. زیرا چه بسا قصد دارد علاوه بر ناهار، شام را هم نزد صاحبخانه بماند، امّا وقتی مشاهده می‌کند که میزبان چقدر به خود و خانواده‌اش زحمت می‌دهد، از این کار صرف نظر کرده و پس از ناهار می‌رود.

«عبداللَّه بن سنان» میهمان «صفوان»، که هر دو از اصحاب امام صادق علیه السلام بودند، شد. عبداللَّه خطاب به میزبان خود گفت: «صفوان! اگر غذایی داری بیاور.

۱- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۳، ح ۱۶

۲- سفینهٔ البحار، ج ۵، ص ۲۷۲

۳- همان مدرک، ص ۲۷۰

۴- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۹، ح ۵

ص: ۱۱۹

صفوان گفت: کمی صبر کنید، فرزندم را فرستاده‌ام بازار مقداری گوشت و تخم مرغ بخرد، تا با آن غذایی تهیّه کنیم. گفت: او را بازگردان. فرزند صفوان بازگشت. میهمان به میزبان گفت: در خانه چه داری؟ گفت نان و سرکه و روغن زیتون، گفت: همان را بیاور، کفایت می کند».(۱)

اسلام سفارش می کند که میزبان خود را به زحمت و تکلّف نیندازید، چرا که تکلّف هم به ضرر صاحبخانه است، هم میهمان و هم میهمانی. زیرا اگر تکلّف رایج شود به‌تدریج میهمانی‌ها کم می‌شود، و هر چه تکلّف‌ها کمتر شود میهمانی‌ها فراوان‌تر می گردد. چقدر شایسته است میهمانی‌ها ساده‌تر برگزار گردد.

برخی از مردم به بهانه حفظ آبرو، خود و خانواده را به زحمت می‌اندازند و علی‌رغم نداشتن بودجه کافی، میهمانی پرخرجی داده، و زیر بار قرض می‌روند، در حالی که این کارها آبروداری نیست، بلکه وهم و خیالات است.

آبرویی که می‌خواهد با یک سفره رنگین بیاید، و با یک غذای ساده برود، ارزشی ندارد.

خلاصه اینکه: میهمانداری از دیدگاه اسلام اهمیّت فراوانی دارد، و باید فرهنگ آن را گسترش داد، و این کار جز با رعایت آداب ضیافت که به بخشی از آن اشاره کردیم، عملی نخواهد شد.

۲. ثروت شایسته و ناشایست

همه شنیده‌ایم که حضرت ابراهیم علیه السلام در سایه کار و تلاش و فعّالیّت و مدیریّت، انسان ثروتمندی بود. از این‌رو در بین برادران ترک زبان مرسوم است که اگر بخواهند برای کسی دعا کنند که ثروتمند شود می گویند: «خداوند

۱- سفینهٔ البحار، ج ۵، ص ۲۶۹

ص: ۱۲۰

دولت ابراهیم عطا کند»؛ امّا آیا ثروتمند بودن امری ناپسند و مذموم است، یا پسندیده و ممدوح می‌باشد؟

در جامعه ما دو دیدگاه در این زمینه وجود دارد که یکی جانب افراط را طی کرده، و دیگری راه تفریط را پیموده است. عدّه‌ای بطور کلّی ثروت را ضدّ ارزش، و ثروتمند را انسانی غیر ارزشی می‌پندارند، و در مقابل، برخی آن را بسیار خوب می‌دانند. کدام نظریّه حق است؟

پاسخ این سؤال را حضرت علی علیه السلام در خطبه ۲۰۹ نهج‌البلاغه داده است.

توضیح اینکه: حضرت وارد بصره شد. در آنجا دوستی به نام «علاء بن زیاد» دارد، که انسانی با معرفت و با شخصیّتی است. به حضرت اطّلاع دادند که علاء بیمار شده است. حضرت فرمود: «به عیادتش برویم». عیادت یکی از آداب ارزشمند اسلامی است که در روند درمان بیمار بسیار مؤثّر است؛ چرا که عیادت باعث تقویت روحیه بیمار می‌شود، و ۵۰٪ سلامتی بیمار در تقویّت روحیه اوست. حضرت و همراهان به سمت خانه علاء حرکت کردند. وقتی به خانه او رسیدند، مشاهده کردند که علاء دارای خانه‌ای بسیار وسیع است. حضرت در کنار بستر علاء نشست و پس از احوالپرسی مختصر به علاء فرمود: «این خانه بزرگ در روز قیامت بیشتر مورد نیاز توست»؛ یعنی چرا خانه‌ای به این بزرگی تهیّه کرده‌ای، می‌توانستی به خانه کوچکتری قناعت کنی و بقیّه پول آن را صرف بی‌خانمان‌ها نمایی. سپس فرمود:

«بَلی انْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ: تَقْری فیهَا الضَّیْفَ، وَتَصِلُ فیهَا الرَّحِمَ، وَتُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطلِعَها؛ فَاذا انْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ ؛ آری! اگر بخواهی می‌توانی به وسیله آن به آخرت برسی (و سعادتمند شوی) به این گونه که از میهمانان در آن پذیرایی کنی و صله رحم در آن بجا آوری و حقوق شرعی و الهی آن را بپردازی؛ اگر به وسیله این خانه چنین کنی، به خانه آخرت نایل شده‌ای!».

ص: ۱۲۱

امروزه هم اگر ثروتمندان پنج شرط را رعایت کنند، سرمایه آنها ضدّ ارزش نخواهد بود. انسان‌های مدیر و مدبّر، اگر با توجّه به پنج شرطی که می‌آید سرمایه‌ای تهیّه کنند هیچ مشکل شرعی نخواهد داشت:

۱. آن را از راه مشروع تهیّه کنند. برای به دست آوردن آن، مرتکب احتکار، رباخواری، امتیازات نامشروع، زد و بند، رشوه‌خواری و مانند آن نشده باشند.

۲. درآمدشان را در همین کشور سرمایه گذاری کرده، و آن را روانه بانک‌های خارجی نظیر سوئیس و دبی و دیگر کشورها ننمایند.

۳. حق و حقوق شرعی و قانونی آن را بپردازند. نه در پرداخت وجوهات شرعیّه کوتاهی کنند، و نه از مالیات عادلانه شانه خالی نمایند.

۴. سرمایه خود را احتکار نکنند، بلکه به وسیله ثروت خود، تولید کار کرده و جوانان بیکار را دعوت به کار و فعالیّت نموده، و گوشه‌ای از مشکلات بیکاری را حل نمایند.

۵. زندگانی تجمّلاتی و پر از تشریفات برای خود و اطرافیان فراهم نکرده، و در عمل مشوّق و مروّج روحیه اشرافی‌گری نباشند.

اگر ثروتمندی این پنج شرط را رعایت کند هر چه ثروت داشته باشد، مشکلی نخواهد داشت؛ زیرا ثروت چنین انسانی در حقیقت در اختیار جامعه است.

فراوان شدن این نوع ثروت‌ها نه تنها ضدّ ارزش نیست و لطمه‌ای به جایی نمی‌زند، که ارزش محسوب می‌شود و مفید به حال جامعه خواهد بود. امّا اگر یک یا دو یا همه شرایط مذکور نادیده گرفته شود، باید درباره چنان ثروتی حسّاسیّت به خرج داد.

اگر حضرت خدیجه کبری علیها السلام ثروت کلانی داشت، اصول فوق در آن رعایت شده بود، و همه را در راه نشر و تبلیغ اسلام قرار داد.

حضرت علی علیه السلام ثروت حلالی تهیّه کرد، تا آنجا که هزار برده را با پول

ص: ۱۲۲

حاصل از دسترنج شخصی خود آزاد کرد(۱) و نخلستان‌های متعدّد و قنات‌های مختلفی را احداث و برخی از آنها را وقف نمود.(۲) و هنگامی که چشم از جهان پوشید، چیزی از خود به جای نگذاشت.

۱- این روایت در کتب مختلف نقل شده است؛ از جمله مرحوم علّامه مجلسی رحمه الله در بحارالانوار، ج ۴۱، صفحات ۳۲ و ۳۷ و ۴۳ و ۵۸ و ۱۰۲ و ۱۱۰ و ۱۳۰ و ۱۳۳ و ۱۳۸ آن را نقـل فرموده و طبق برخی از روایات این کار در زمان حیات رسول اللّه صـلی الله علیه و آله رخ داده است

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۳، احکام الوقوف والصدقات، باب ۱۰، ح ۴؛ فروغ ولایت، ص ۲۹۸

ص: ۱۲۳

ص: ۱۲۴

ص: ۱۲۵

فصل هشتم:

اشاره

معاد و جهان پس از مرگ

اسلام به دو اصل اهمیّت فوق العاده‌ای داده است؛ اصل توحید و اصل معاد.
اگر این دو اصل در وجود انسان زنده شود، و خدای عالم هستی را باور کند، که روزی به اعمال او حسابرسی خواهد نمود، نیازی به دادگاه نخواهد بود. زیرا انسانی که خداوند را همه جا حاضر و ناظر اعمال خویش می‌داند، و معتقد است فرشتگان الهی تمام اعمالش را ثبت و ضبط می‌کنند، و روزی به تمام اعمال وی- حتّی کوچک‌ترین آنها- رسیدگی خواهد شد، حواسش را جمع می‌کند. ستم نمی‌کند، به اموال و حقوق دیگران تجاوز نمی‌کند، آبروی مردم را نمی‌ریزد، و دیگران را تحقیر نمی‌کند. اگر پلیسی مأمور مراقبت از شخصی شود، و همواره همراه او باشد، و کوچکترین رفتارهای غیر معمول او را به مأموران قضایی گزارش دهد، چنین انسانی هرگز مرتکب کار خلاف نمی‌شود.
ابراهیم علیه السلام هم قهرمان توحید و یکتاپرستی است (همان گونه که در مباحث گذشته پیرامون آن سخن گفته شد) و هم قهرمان معاد و مؤمن به جهان پس از مرگ است. در این رابطه به آیه ۲۶۰ سوره بقره توجّه فرمایید:
«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِی كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِی»؛ و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من بنمایان چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟! گفت: آری (ایمان

ص: ۱۲۶

آورده‌ام)، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد».

ایمان درجاتی دارد، از جمله علم الیقین، حق الیقین، و عین الیقین. حضرت ابراهیم علیه السلام علم‌الیقین و حق الیقین دارد، امّا می‌خواهد به عین الیقین برسد.

بنابراین خداوند با خواسته‌اش موافقت کرد. بدین جهت در ادامه آیه می‌خوانیم:

«قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْکَ»؛ فرمود: در این صورت چهار پرنده (از گونه‌های مختلف) را انتخاب کن، و آنها را (پس از ذبح کردن) قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز)».

در مورد این که آن چهار حیوان چه بوده‌اند؟ در قرآن مجید چیزی نیامده است؛ امّا از روایات و کتب تفسیر استفاده می‌شود که چهار نوع مرغ با چهار ویژگی مختلف بودند:

۱. طاووس، که مظهر تکبّر و خودنمایی است.

۲. خروس، که معروف به شهوت‌رانی است.

۳. کبوتر، که شهره بازیگری است.

۴. کلاغ، که نماد آرزوهای دور و دراز است، چرا که می‌گویند کلاغ یکصد سال عمر می‌کند و هماهنگ با عمر طولانی آرزوهای بلند دارد.

«ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَکَ سَعْياً وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَکِيمٌ»؛ سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده، بعد آنها را صدا بزن، به سرعت به سوی تو می‌آیند. و بدان که خداوند قادر و حکیم است».

حضرت ابراهیم علیه السلام با انجام این دستور الهی، صحنه معاد را در دنیا مشاهده کرد. و علّت این درخواست ابراهیم علیه السلام این بود که روزی از کنار دریایی عبور می‌کرد، مشاهده کرد مرداری در کنار ساحل افتاده، نیمی از بدنش در آب دریا و نیم دیگر در خشکی است. حیوانات دریایی آن قسمت از بدن مردار که در دریاست، و حیوانات خشکی آن قسمت که در خشکی است را می‌خورند.

ص: ۱۲۷

سپس به فکر فرو رفت که اگر این مردار بدن یک انسان بود، و نصف آن را حیوانات خشکی و نصف دیگر را حیوانات دریا می‌خوردند، خداوند چگونه آنها را در روز قیامت جمع‌آوری و مبعوث می‌کرد؟(۱) این همان شبهه معروف آکل و مأکول است که خداوند متعال در این آیه شریفه با زبان مثال آن را بیان کرده است.

این نوع شبهات در حقیقت بی اطّلاعی یا کم خبری از قدرت بی‌انتها و لایزال خداوند است. شما اگر یک گرم آهن را کاملًا پودر نموده، و با یک خروار خاک مخلوط کنید، سپس آهن ربای قوی به دست بگیرید و در آن خاک‌ها بچرخانید، تمام آهن پودر شده جذب آهن‌ربا می‌شود. خداوندی که چنین قدرتی به آهن‌ربا داده، آیا خود از یافتن اجزای بدن انسان در نقاط مختلف زمین، و خلقت و آفرینش مجدّد آن عاجز است؟!

درس‌ها و نکته‌ها

اشاره

آیه شریفه فوق درس‌ها و نکته‌های متعدّدی دارد، که باید آنها را فرا گرفت.

۱. معاد جسمانی

برخی از معتقدان به جهان آخرت می‌گویند: «در روز قیامت روح انسان حاضر شده و مورد بازخواست قرار گرفته، و سپس پاداش داده می‌شود، یا مجازات می‌گردد. امّا جسم انسان، که نابود شده، قابل بازگشت نیست. و در یک جمله، معاد روحانی است، نه جسمانی!».

این سخن به شهادت آیات فراوانی از قرآن مجید، از جمله آیه مورد بحث،

۱- التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۲۶؛ البتّه آنچه که در متن آمده یکی از احتمالات چندگانه‌ای است که‌مفسّران ذکر کرده‌اند؛ شرح بیشتر را در همان کتاب مطالعه فرمایید

ص: ۱۲۸

باطل است. چرا که انسان با این جسم خاکی عبادت کرده، یا مرتکب گناه شده است، و روح به اتّفاق این جسم به‌طور مشترک، بندگی یا معصیت کرده‌اند، پس باید هر دو با هم در جهان آخرت پاداش گرفته یا مجازات شوند. راستی مگر منکران معاد جسمانی قرآن نمی‌خوانند، یا مرتکب تفسیر به رأی شده‌اند؟ به آیات ۷۸ تا ۸۱ سوره یس توجّه فرمایید:

«وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ* قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ* الَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنْتُمْ مِّنْهُ تُوقِدُونَ* أَوَلَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَی وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ»؛ و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟! بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید؛ و او نسبت به هر مخلوقی داناست.

همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید و شما به وسیله آن، آتش می‌افروزید. آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده، قادر نیست همانند آنان را بیافریند؟! آری (می‌تواند)، و او آفریدگار آگاه است».

نتیجه این‌که معاد تنها روحانی نیست، بلکه هم روحانی است و هم جسمانی.

۲. تفسیر عرفانی

برخی از عرفا برای آیه شریفه، تفسیری عرفانی ارائه کرده‌اند. هر چند نمی‌توان آن را کاملًا به آیه مذکور نسبت داد، امّا طرح آن به عنوان یک احتمال اشکالی ندارد. آنها می‌گویند: «اگر می‌خواهید مؤمن واقعی شوید باید از چهار صفت اجتناب ورزید: صفت خودخواهی و کبر و غرور که طاووس نماد آن است را در خود ذبح کنید. هوسرانی و هوسبازی که خروس نماد آن است را از بین ببرید. بازیگری و خودنمایی که کبوتر نماد آن است را در خود بکشید.

ص: ۱۲۹

آرزوهای طولانی که کلاغ نماد آن است را در وجود خود نابود کنید. اگر این چهار صفت رذیله را در وجود خود ذبح کنید مؤمن واقعی خواهید شد و به مرحله اطمینان و یقین می‌رسید».(۱)

۳. آثار ایمان به معاد

ایمان به معاد مشکلات جوامع انسانی را حل کرده، و آثار فراوانی در زندگی شخصی و اجتماعی انسان خواهد داشت. سختی‌های زندگی ما انسان‌ها، به خاطر عدم ایمان به معاد و حساب و کتاب است.

قبل از انقلاب جهت تبلیغ به تهران رفته، و روزهای پنجشنبه و جمعه منبر می‌رفتم. فکر کردم کار فرهنگی ریشه‌داری انجام دهم. بدین منظور هر روز جمعه یک حدیث با ترجمه و ذکر منبع و شرح مختصری نوشته و فتوکپی آن را گرفته، در اختیار حضّار مجلس- که عموماً جوان بودند- گذاشته، سپس پیرامون آن سخن می‌گفتم. بعداً پیشنهاد شد که مسابقه‌ای جهت حفظِ احادیثِ مطرح شده، برگزار و به برندگان آن جوایزی داده شود. روز امتحان تعیین، و عدّه زیادی شرکت کردند. قرار شد شرکت‌کنندگان، چهل حدیث با اعراب و ترجمه و ذکر منبع آن بنویسند. بسیاری از شرکت‌کنندگان برنده شدند. و جالب اینکه تعدادی از شرکت‌کنندگان حدیث را با یک رنگ، اعراب آن را با رنگ دیگر، و ترجمه و منبع آن را با رنگ‌های متفاوت نوشتند. جایزه‌ها را، که به وسیله تاجر نیکوکاری تهیّه شده بود، تقسیم کردیم. سپس برای ارائه گزارشی از چگونگی مسابقه و نفرات برنده و اهدای جوایز، به آن فرد نیکوکار پیشنهاد دادیم که نام ایشان را هم به عنوان تهیّه‌کننده جوایز بنویسیم، او فکری کرد و گفت: «ننویسید! اگر اینجا بنویسید می‌ترسم آنجا که باید بنویسند، نوشته نشود!».

۱- تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۶۰

ص: ۱۳۰

این جملات، تراوش فکر یک انسان معتقد به معاد بود. او می‌ترسید که با این کار عملش شائبه ریا پیدا کند، و مورد پذیرش خداوند قرار نگیرد.

تأثیر ایمان به معاد در زندگی حضرت علی علیه السلام

معاد در زندگی اولیای الهی ظهور و بروز فراوانی دارد، چرا که ایمان آنان به معاد فوق‌العاده بالاست.

برای این منظور به خطبه ۲۲۴ نهج‌البلاغه، که حاوی دو داستان عجیب و برخورد حاکی از شدّت ایمان امام علی علیه السلام به معاد است، اشاره می کنیم.

حضرت در ابتدای خطبه و قبل از پرداختن به آن دو جریان، در جملات زیبا و تکان‌دهنده‌ای چنین می‌فرماید:

«واللّهِ لَانْ ابیتَ عَلی حَسَکِ السَّعْدانِ مُسَهَّداً، اوْ اجَرَّ فِی الْاغْلالِ مُصَفَّداً، احَبُّ الَیَّ مِنْ انْ ألْقَی اللَّهَ وَرَسُولَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ ظالِماً لِبَعْضِ الْعِبادِ، وَغاصِباً لِشَیْءٍ مِنَ الْحُطام، وَکَیْفَ اظْلِمُ احداً لِنَفْسٍ یُسْرِعُ الَی الْبِلی قُفُولُها، وَیَطُولُ فِی الثَّری حُلُولُها؟!

؛ سوگند به خدا اگر شب را بر روی خارهای «سعدان» بیدار به سر برم! و یا در غل‌ها و زنجیرها بسته و کشیده شوم، برایم محبوب‌تر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده، و چیزی از اموال دنیا را غصب نموده باشم. چگونه به کسی ستم روا دارم، آن هم برای جسمی که تار و پودش به سرعت به سوی کهنگی پیش می‌رود (و از هم می‌پاشد) و مدّت‌های طولانی در میان خاک‌ها می‌ماند».

علی علیه السلام و تقاضای بی‌مورد عقیل

سپس به داستان برادرش «عقیل»(۱) اشاره کرده، می‌فرماید:

۱- ابوطالب چهار پسر داشت، که هر کدام با یکدیگر ۱۰ سال فاصله سنّی داشتند. اسامی آنها به ترتیب سن عبارت است از: ۱. طالب. ۲. عقیل. ۳. جعفر. ۴. علی علیه السلام. ابوطالب« عقیل» را بسیار دوست می‌داشت، از همین‌رو پیامبر به عقیل می‌فرمود:« من از دو جهت تو را دوست دارم: یکی از نظر خویشاوندی، و دیگر به‌خاطر آنکه می‌دانم عمویم ابوطالب تو را سخت دوست می‌داشت».

عقیل در جنگ موته همراه برادرش جعفر شرکت داشت، و از« انساب» عرب و سرگذشت آنها در ایّام جاهلیت از همه داناتر، و در مناظرات سخت حاضرجواب بود. در مورد اینکه قبل از شهادت امیرمؤمنان علی علیه السلام نزد معاویه رفت یا پس از آن، در میان مورّخان اختلاف نظر است؛ ولی محقّقان معتقدند پیش از شهادت نبوده است(ترجمه گویا و شرح فشرده بر نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۵۹۷)

ص: ۱۳۱

به خدا قسم! عقیل برادرم را دیدم که به شدّت فقیر شده بود، و از من می‌خواست که یک مَن از گندم‌های شما را (بر خلاف موازین) به او ببخشم.

کودکانش را دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده، و بر اثر فقر رنگشان دگرگون گشته، و گویا صورتشان با نیل رنگ شده بود! عقیل باز هم اصرار کرد، و چند بار خواسته‌اش را تکرار نمود، من به او گوش فرا دادم! خیال کرد دینم را به او می‌فروشم! و به دلخواه او قدم برمی‌دارم، و از راه و رسم خویش دست می‌کشم! (امّا من برای بیداری و هشدار به او) آهنی را در آتش گداختم، سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم (توجّه کنید حضرت آهن را به بدن او نزد، بلکه آن را نزدیک بدنش برد) تا با حرارت آن عبرت گیرد، (ناگهان) ناله‌ای همچون بیمارانی که از شدّت درد می‌نالند سر داد، و چیزی نمانده بود که از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: هان ای عقیل! زنان سوگمند در سوگ تو بگریند! از آهن تفتیده‌ای که انسانی آن را به صورت بازیچه سرخ کرده ناله می‌کنی! امّا مرا به سوی آتشی می‌کشانی که خداوند جبّار با شعله خشم و غضبش آن را برافروخته است. تو از این حرارت می‌نالی و من از آن آتش سوزان نالان نشوم؟!».(۱)

۱- عقیل داستان خود را برای معاویه چنین نقل می‌کند:

« زندگی بر من سخت شده بود، فرزندانم را جمع کردم و به نزد برادرم علی علیه السلام رفتم. گرسنگی در قیافه فرزندانم هویدا بود، به من فرمود:« شب بیا تا چیزی به تو بدهم». شب یکی از فرزندانم دست مرا گرفت، و به سوی او برد. پس از نشستن، امام به فرزندم دستور داد از آنجا خارج شود. سپس به من گفت:« بگیر!» من خیال کردم کیسه‌ای از طلا است، دستم را دراز کردم، ناگاه احساس کردم که پاره آهن داغی است ... صدایم بلند شد. به من فرمود:« مادرت برایت گریه کند. این آهنی است که آتش دنیا آن را داغ کرده است. من و تو چگونه خواهیم بود آنگاه که به زنجیرهای جهنّم کشیده شویم؟» آنگاه این آیه را قرائت کرد:« إِذِ الْأَغْلَالُ فِی أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ یُسْحَبُونَ»(غافر، آیه ۷۱) سپس فرمود:« بیش از آنچه خداوند برای تو قرار داده، نزد من نیست».

عقیل می‌گوید: پس از نقل این جریان، معاویه در شگفتی فرو رفت و گفت:« هیهات هیهات عقمت النساء ان یلدن مثله؛ دیگر زنان همانند علی نخواهند زایید»(شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۳)

ص: ۱۳۲

به‌راستی علی علیه السلام چه می کند، و دیگران چگونه رفتار می کنند؟ ایمان علی به او اجازه نمی‌دهد موادّ غذایی مختصری را به برادر فقیر و نیازمند و عیالمند و نابینایش بر خلاف ضوابط بدهد، امّا زمامداران بی‌ایمان دنیا چنان رانت‌خواری‌هایی می کنند که انسان از بیان آن شرم می کند. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

علی و هدیه شبانه!

حضرت سپس به داستان «اشعث بن قیس» منافق- که عامل بسیاری از مفاسد و اختلافات دوران کوتاه خلافتش بود- اشاره می کند. اشعث با کسی اختلاف داشت، و پرونده این اختلاف نزد حضرت علی علیه السلام بود، و قرار بود روز بعد در مورد آن قضاوت کند. حضرت می‌فرماید:

«از سرگذشت عقیل شگفت‌آورتر داستان کسی است که نیمه‌شب ظرفی سرپوشیده پر از حلوای خوش طعم و لذیذ به درب خانه ما آورد. ولی این حلوا معجونی بود که من از آن متنفّر شدم. گویا آن را با آب دهان مار، یا استفراغش خمیر کرده بودند! لذا نگاه تندی به او افکندم و گفتم: «آیا این کاسه حلوا رشوه است؟ یا صدقه؟ یا زکات؟ علی، نه اهل رشوه است تا به سبب آن بر خلاف حق

ص: ۱۳۳

قضاوت کند، و نه اهل صدقه و زکات، که اینها بر بنی‌هاشم حرام است».

اشعث که از این برخورد قاطع و تند امیر زمامداران، دست و پای خود را گم کرده بود، گفت: نه، هیچ کدام نیست، بلکه هدیه است! هر مسلمانی حق دارد به مسلمان دیگر هدیه دهد. (این کار در واقع کلاه شرعی بود که متأسّفانه در عصر ما نیز صورت می‌گیرد، و رشوه‌خواری، تحت عناوینی از قبیل: هدیه، انعام، شیرینی، حق و حساب و مانند اینها تحقّق می‌پذیرد).

حضرت که چهره هزار رنگ اشعث را می‌شناخت، به نیّت واقعی او واقف گشته، فرمودند: اشعث! آیا دیوانه شده‌ای؟! یا عقلت را از دست داده‌ای؟! یا هذیان می‌گویی؟! تو نیمه شب با این کاسه حلوا می‌خواهی علی را بفریبی، و او را به ظلم دعوت کنی، تا فردا به نفع تو حکم دهد! اشعث تو مرا با خود مقایسه کرده‌ای! بگذار تا خود را بشناسانم: «اشعث این حلوا که سهل است چون این حلوایی که من دیدم، گویا با آب دهان مار مخلوط گشته (اگرچه ظاهری زیبا دارد؛ ولی باطنش بسیار کثیف است.) به خدا قسم اگر آسمان‌های هفتگانه را به علی دهند تا بر مورچه‌ای ظلم کند، چنین نخواهد کرد».

حال، آیا دنیا با چنین زمامداری امن و امان است، یا جهانی که حاکمانش، هستی کشور خویش را در مقابل یک زن آلوده مصالحه می‌کنند!؟ این کجا و آن کجا!

آری! ایمان به معاد آثار گرانقدری دارد که اگر پرتوی از آن در جامعه‌ای باشد، از رانت‌خواری (۱)، تبعیض‌های ناروا، ظلم و ستم، پرونده‌های فراوان اختلافات و درگیری‌ها، رشوه‌خواری، و پایمال کردن حقوق دیگران، و مانند آن اثری نخواهد بود.

حضرت پس از بیان این دو داستان عجیب، جمله‌ای بسیار زیبا و سرشار از عدالت به زبان می‌آورد، که جز علی علیه السلام کسی نمی‌تواند بگوید، و شایسته است

۱- منظور از رانت‌خواری گرفتن امتیازات ویژه‌ای از حکومت است

ص: ۱۳۴

این جملات با آب طلا نوشته و در تمام ادارات در مقابل چشمان مسؤولان آن نصب شود. می‌فرماید:

«وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِیتُ الْأَقَالِیمَ السَّبْعَهَٔ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاکِهَا، عَلَی أنْ أَعْصِیَ اللَّهَ فِی نَمْلَهٍٔ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِیرَهٍٔ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْیاکُمْ عِنْدِی لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَهٍٔ فِی فَمِ جَرَادَهٍٔ تَقْضَمُهَا؛

به خدا سوگند اگر اقلیم‌های هفتگانه با آنچه در زیر آسمان‌هاست (همه جهان هستی) را به من بدهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم، هرگز چنین نخواهم کرد! (چرا که) دنیای شما، از برگ جویده‌ای که در دهان ملخی باشد نزد من خوارتر و بی‌ارزش‌تر است!».

آیةاللّه العظمی بروجردی رحمه الله از زبان یکی از یاران

یکی از یاران و همراهان استاد ما، آیةاللّه العظمی بروجردی رحمه الله در مدح و توصیف معظّم له می‌گفت: «ایشان قیامت را باور کرده است!» این جمله در توصیف مرجع تقلید بزرگی همچون ایشان در بدو نظر شاید جمله ساده و سبکی به نظر برسد، امّا با دقّت و اندیشه، بزرگی و عظمت آن ظاهر می‌گردد.

اگر مردم قیامت را باور داشتند، لازم نبود طلبکار به سراغ بدهکار برود، بلکه ترس از دادگاه الهی در قیامت بدهکار را به دنبال طلبکار می‌فرستاد! باور قیامت باعث می‌شود که مجرم به دنبال پلیس و دستگاه قضایی باشد تا با اجرای قانون مجازات، بار او را سبک کند.

***

ص: ۱۳۵

ص: ۱۳۶

ص: ۱۳۷

فصل نهم:

اشاره

بنای خانه کعبه

یکی دیگر از امتیازات مهمّ حضرت ابراهیم علیه السلام، قهرمان بت‌شکن، تجدید بنای خانه کعبه است. کعبه در زمان حضرت آدم علیه السلام ساخته شد،(۱) امّا به هنگام طوفان نوح علیه السلام ویران گشت، و ابراهیم خلیل علیه السلام از سوی خداوند جلیل مأموریّت یافت آن را تجدید بنا کند.

به شهادت آیه شریفه: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ»(۲) کعبه اوّلین معبد در جهان است، و قبل از آن هیچ عبادتگاهی وجود نداشته است.

سؤال: چرا همه مسلمانان به هنگام نماز باید به سمت کعبه بایستند؟

۱- شاهد این مطلب در آیات قرآن مجید یافت می‌شود، که به دو نمونه آن اشاره می‌شود:

الف) آیه ۱۲۷ سوره بقره که طبق مضمون آن، حضرت ابراهیم علیه السلام به کمک اسماعیل علیه السلام فرزندش پایه‌های خانه کعبه را بالا برد. یعنی پایه‌های آن از زمان‌های سابق موجود بود، و حضرت همان را تعمیر و بازسازی کرد، و خود شالوده کعبه را نریخت.

ب) خداوند در آیه ۳۷ سوره ابراهیم، به نقل از آن حضرت می‌فرماید:« خانواده‌ام را در کنار خانه‌ات گذاشتم»؛ اگر ابراهیم علیه السلام بنیانگذار خانه کعبه بود، این مطلب چه معنایی دارد؟ نتیجه این که بنیان اصلی کعبه را حضرت آدم علیه السلام نهاد، و ابراهیم خلیل علیه السلام آن را بازسازی کرد

۲- سوره آل عمران، آیه ۹۶؛ ترجمه:« نخستین خانه‌ای که برای مردم(و نیایش خداوند) بنا نهاده شد، همان‌است که در سرزمین مکّه است، که پربرکت، و مایه هدایت جهانیان است»

ص: ۱۳۸

جواب: زیرا کعبه قـدیمی‌ترین معبـد در جهـان است؛ بنـابراین همه مسـلمانان در سراسـر کره زمین بر گرد آن به نمـاز ایسـتاده، و به پرستش خداوند می‌پردازند.

مقدّمات ساختن کعبه

خداوند متعال در آیات ۳۷ تا ۴۱ سوره ابراهیم، مقدّمات ساختن کعبه را بیان می‌کند. توضـیح این که: حضـرت ابراهیم علیه السلام دو همسـر به نام‌هـای «سـاره» و «هـاجر» داشت. سـاره همسـر اوّل، و هاجر که کنیزی بود، همسـر دوم حضـرت محسوب می‌شـد. آن حضرت از هیچ کدام صاحب فرزند نشد. در سنّ کهولت و پیری، از خداوند تقاضای فرزند کرد. خداوند دعایش را مستجاب نمود. ابتـدا پسـری از هاجر متولّـد شـد که نام او را اسـماعیل نهادنـد، سـپس خداونـد به ساره هم پسـری عنایت کرد و نام اسـحاق برای او انتخاب شد.

هنگامی که هاجر بچّه‌دار شد و هنوز ساره صاحب فرزند نشده بود، ناراحت و غمگین شد، در نتیجه از حضـرت ابراهیم علیه السـلام تقاضا کرد هاجر را از نزد او ببرد.

خداوند به ابراهیم علیه السـلام دسـتور داد که هاجر را با فرزند شیرخوارش به سرزمین مکه ببرد. فاصله شام تا مکّه زیاد بود. مکّه در آن زمان آب و آبادی نـداشت، بلکه یک بیابان خشک و سوزان بود. طبق برخی از روایات، جبرئیل قافله کوچک ابراهیم و هاجر و اسماعیل علیهم السلام را همراهی کرد، و مرکبی در اختیار آنها گذاشت.

پس از طیّ این مسـیر طولانی به جوار خانه کعبه رسیدند، یک درخت در وسط بیابان خشک و بی آب و علف بود. چادری بر روی آن انـداخت، و هاجر و اسـماعیل را با مقـداری آب و غذا در آنجا گذاشت. هاجر گفت: ابراهیم! من زنی تنها، با این بچّه شـیرخوار در وسـط این بیابـان خشـک و سوزان و بی آب و علف، چه کنم؟ ابراهیم فرمود: آن کس که فرمـان داد تو را به اینجا بیاورم، از تو حمایت خواهد کرد.

ص: ۱۳۹

چاه زمزم

ابراهیم علیه السلام خداحافظی کرد و رفت. هاجر و اسماعیل علیهما السلام مختصر آب و غذا را مصرف کردند. اکنون نه غذا دارند و نه آب، مادر شاید بتواند در مقابل تشنگی و گرسنگی مقاومت کند، امّا تشنگی و گرسنگی طفل شیرخوارش را نمی‌تواند تحمّل کند. در کنار کوه مروه ایستاده بود. سرابی در سمت کوه صفا توجّهش را به خود جلب کرد، به امید یافتن آب به سوی آن حرکت کرد. امّا هنگامی که به کوه صفا رسید از آب خبری نبود. از آنجا نگاهی به سمت کوه مروه کرد، سرابی در آن سمت مشاهده نمود. به سوی کوه مروه حرکت کرد، وقتی به مروه رسید خبری از آب نبود. این رفت و آمد هفت بار تکرار شد (سعی صفا و مروه و دیگر برنامه‌های حج، جنبه نمادین از تاریخ زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام و خانواده‌اش دارد). هاجر نگران و ناامید به سمت کودک شیرخوارش، که او را در محلّ فعلی چاه زمزم رها کرده بود، حرکت کرد. نزدیکتر که شد شاهد جوشش آبی از زیر پای اسماعیل شیرخوار شد! باور نمی‌کرد. نکند این هم سراب باشد، جلوتر آمد، یقین پیدا کرد که این بار سراب نیست. فرزند شیرخوارش را سیراب کرد، سپس خود آب نوشید، و مقداری خاک در اطراف آب ریخت تا آب در گودالی جمع شود و چند روزی ذخیره داشته باشند، غافل از این که به لطف الهی قرار است این چشمه همواره بجوشد، و عامل آبادی مکّه گردد. در لغت عرب به جمع و جور کردن چیزی، هم «ضمّ» می‌گویند و هم «زم»، بنابراین آن چشمه «زمزم» نام گرفت.

با پدید آمدن آن چشمه، پرندگان (که هر جا چشمه‌ای بیابند و آبی پیدا کنند به آنجا می‌روند) به سمت چاه زمزم حرکت کرده، تا از آب آن استفاده کنند.

هنگامی که قبیله جرهم- که در صحرای عرفات بود- رفت و آمد پرندگان را به سمت کعبه مشاهده کردند، مطمئن شدند که آنجا آبی وجود دارد، از این‌رو

ص: ۱۴۰

به‌سوی کعبه و محلّ نزول پرنـدگان کوچ کردند. ناگهان در وسط آن بیابان خشک و سوزان، با چشـمه آب زلالی مواجه شدند. از آن عجیب‌تر، وجود یک زن و نوزاد شـیرخوارش در کنار چشمه بود. از هاجر پرسیدند: «خانم! شما با یک کودک شیرخوار، تنها و بی‌کس، در این بیابـان خشک و بی‌آب و علف چه می‌کنیـد؟» گفت: «من همسـر ابراهیم خلیل علیه السـلام و این فرزنـدم اسـماعیل است که به فرمان خدا اینجا منزل کرده‌ایم». گفتند: «اجازه می‌دهید در اینجا سکونت کنیم؟»، گفت: «مانعی ندارد».

قبیله جرهم نیز در کنار چشـمه زمزم ساکن شدند. هر یک از اعضای قبیله یکی دو گوسـفند به هاجر دادند، بدینوسـیله اموال زیادی برای او و فرزنـدش جمع شـد. هاجر اکنون دیگر نه غصّه تنهایی را می‌خورد، و نه نگران تشـنگی خویش و فرزنـدش می‌باشـد، و نه مشکل غذا و سیر کردن شکم خود و فرزندش را دارد. با این مقدّمه به تفسیر آیات مورد بحث می‌پردازیم:

«رَبَّنَا إِنِّی أَسْکَنتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُوا الصَّلَاةَ»؛ پروردگـارا! من بعضـی از فرزنـدانم را در سرزمین بی‌آب و علفی، در کنار خانه‌ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند».

حضـرت در این قسـمت از آیه شـریفه، هدف از اسـکان دادن هاجر و اسـماعیل علیهما السـلام را در کنار خانه کعبه، اقامه نماز بیان می‌کند. و این نشانگر اهمیّت فوق‌العاده و وصف‌ناشدنی نماز- که بهترین نوع راز و نیاز با خداست- می‌باشد.

حضـرت پس از بیـان هـدف از مـأموریّت مـذکور، دست به دعا برمی‌دارد، تا در حال حاضـر که نمی‌توانـد در کنار همسـر و فرزند دلبندش باشد، و مشکلات آنها را از نزدیک حل کند، لااقل دعایش بدرقه راه آنها باشد. فرمود:

«فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ»؛ تـو دل‌هـای گروهی از مردم را متـوجّه آنهـا سـاز؛ و از ثمرات به آنها روزی ده، شاید

ص: ۱۴۱

آنان شکر تو را به جای آورند».

دعای ابراهیم خلیل علیه السلام مستجاب شد، و به زودی همسر و فرزندش از تنهایی درآمده، و روز به روز بر عمران و آبادی مکّه افزوده شد، و میوه‌ها و ثمرات به سمت کعبه سرازیر گشت، به گونه‌ای که اکنون انسان باور نمی‌کند که این شهر آباد و سرسبز، همان سرزمین خشک و بی‌آب و علف است. همه جای مکّه را درخت کاشته‌اند، حتّی صحرای عرفات (که تا چند سال قبل خشک و سوزان بود، و حجّاج حتّی داخل خیمه‌ها تحمّل ماندن نداشتند) تبدیل به باغ بزرگ و سرسبزی شده است. علاوه بر این که قلب‌های مردم سراسر دنیا متوجّه آن شده، و هر ساله میلیون‌ها زائر برای زیارت آن خانه مقدّس و مبارك، رنج سفر را بر خود هموار می‌کنند. و این اقبال، به‌خصوص بعد از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی ایران در کشور ما، چند برابر شده است، به گونه‌ای که هم اکنون اگر کسی ثبت نام کند ۱۸ سال باید در نوبت بماند تا توفیق تشرّف یابد. عدّه‌ای از مسلمانان آرزویشان این است که همه زندگی خود را بدهند و یك بار توفیق زیارت کعبه نصیبشان شود. و اینها همه از برکت دعای ابراهیم علیه السلام بود.

حضرت سپس، انگیزه خالص و صاف و خالی از ریای خود را چنین بیان می‌کند:

«رَبَّنَا إِنَّکَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِی وَمَا نُعْلِنُ وَمَا یَخْفَی عَلَی اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ فِی الْأَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ»؛ پروردگارا! تو آنچه را که پنهان کرده و یا آشکار می‌سازیم؛ می‌دانی و چیزی در زمین و آسمان بر خدا پنهان نیست».

خدایا! آنچه برای من مهم بود جلب رضا و انجام فرمان تو بود. پس به هیچ عنوان نگران نبودم که یك زن تنها و کودکی شیرخوار در آن بیابان خشك و سوزان چه خواهند کرد، بلکه چون تو راضی به آن بودی، با توکّل بر تو فرمانت را بجا آوردم. در آیه بعد می‌فرماید:

ص: ۱۴۲

«الْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْکِبَرِ إِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعَاءِ»؛ ستایش مخصوص خدایی است که در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید؛ به یقین پروردگار من، شنونده (و اجابت کننده) دعاست».

خدایا! از تو به خاطر استجابت دعایم، و دو فرزندی که به من عنایت کردی متشکّرم. هرگز در استجابت دعا ناامید نشدم، چرا که یقین داشتم تو دعاهای مرا می‌شنوی. حضرت سپس چند دعا می‌کند:

«رَبِّ اجْعَلْنِی مُقِیمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّیَّتِی رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ* رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسَابُ»؛ پروردگارا! مرا برپادارنده نماز قرار ده، و از فرزندانم (نیز چنین فرما)؛ پروردگارا! دعای مرا بپذیر؛ پروردگارا! من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را، در آن روزی که حساب برپا می‌شود، بیامرز!».

درس‌ها و نکته‌ها

۱. خداوند وقتی که اراده می‌کند دعایی را مستجاب کند، چه عالی مستجاب می‌نماید. آن بیابان سوزان کجا و مکّه آباد، با آن همه هتل‌های سر به فلک کشیده، و امکانات کجا؟ امکانات فوق‌العاده‌ای که گاه انسان در فصل تابستان سوزان عربستان در داخل اطاق‌های خنک هتل‌ها سرما می‌خورد! تمام کوه‌های مکّه به‌تدریج جهت احداث بنا و ایجاد ساختمان تراشیده و آماده می‌شود.

۲. گاه برخی حوادث، ظاهری تلخ امّا باطنی شیرین و سرشار از رحمت الهی دارد. کوچ ابراهیم علیه السلام و همسر و فرزندش به مکّه، ظاهری تلخ و دشوار داشت؛ امّا برکات آن تا قیام قیامت ادامه دارد. بنابراین، اگر ظاهر برخی از دستورات دینی تلخ و دشوار است، نباید ناراحت شویم؛ چرا که باطن آن قطعاً شیرین و سرشار از رحمت پروردگار است.

۳. کسی را که خداوند می‌خواهد عزیز کند نمی‌توان او را ذلیل کرد، هر چند

ص: ۱۴۳

تمام ما سوی اللّه (غیر خـدا) دست در دست یکـدیگر بدهنـد. شاید ساره قصد داشت با تبعید هاجر و فرزندش از شام، آنها را دچار زحمت و سختی نموده، و در نهایت از چشم ابراهیم علیه السلام بیندازد؛ امّا خداوند اراده کرد آنها را عزیز کند.

بـدین جهت، آنهـا نه تنها از چشم ابراهیم خلیل علیه السـلام نیفتادنـد، بلکه نام آنها در کنار کعبه جاودانه شـد، و هر کس به زیارت آن خانه مقدّس مشـرّف می‌شود، یاد و خاطره آنها را گرامی می‌دارد. از عجایب این که: در ضـلع شـمالی کعبه، حجر اسماعیل علیه السـلام به صورت یک نیم‌دایره با مساحت حـدود صـد متر وجود دارد، که مدفن حضـرت اسـماعیل و هاجر علیهما السـلام است، و حجّاج به هنگام طواف نبایـد از داخل آن دور بزنند، بلکه باید از پشت آن حرکت کنند، یعنی حجر اسـماعیل مانند کعبه باید داخل محدوده طواف قرار گیرد. آری! اگر خداوند اراده کند کسی را عزیز کند، هیچ کس نمی‌تواند بر خلاف آن عمل نماید.

برادران حسود یوسف علیه السـلام او را در چـاه انداختنـد تـا نـابودش کننـد، امّـا در همان چاه پایه‌های سـلطنت و عزّت و سـربلندی حضرت یوسف علیه السلام بنا شد.

بنی‌امیّه، و در رأس آنها معاویه، تلاش گسترده و فراوانی کردند که نام علی علیه السـلام را از صحنه گیتی محو کنند، و بدین منظور لعن و نفرین بر علی علیه السـلام را بر فراز منـابر سـنّت کرده، و این کـار را به صورت یـک فرهنگ درآوردنـد، و هفتاد سال بر آن اصـرار و مداومت ورزیدند و صدای هر کس که در فضل علی علیه السـلام سخن می‌گفت را در نطفه خفه کردند، و زبان ثناگویان علی علیه السلام همچون میثم تمّار را قطع کردند، امّا موفّق نشدند بر خلاف اراده خدا کاری کنند.

ابن ابی الحدیـد می‌گویـد: «چه بگویم درباره مردی که دشـمنان از حسادت، فضایلش را مخفی نموده و دوسـتانش از ترس، جرأت ابراز آن را نداشتند، اما امروز فضایلش شرق و غرب عالم را پر کرده است».(۱)

۱- پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۳؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۷۱

ص: ۱۴۴

نـه تنهـا مسـلمانان، بلکـه پیروان سـایر ادیـان نیز لـب به بیـان فضایـل علی علیه السـلام گشوده‌انـد. جرج جرداق مسیحی، که کتـاب ارزشمندی در فضایل علی علیه السلام نوشته، معتقد است: «بانگ عدالت جهانی بشریت از گلوی علی بلند است».

آری! همه دشمنان قصد کردند نام علی را به فراموشی بسپارند، امّا خدای علی اراده کرد که ذکر علی در همه دل‌ها زنده بماند چرا که اراده خدا فوق همه اراده‌هاست.

دختر سه ساله امام حسین علیه السلام در خرابه شام در کنار کاخ زیبا و خیره‌کننده یزید از دنیا رفت. امّا خداوند اراده کرد آن دختر و آن خرابه را عزیز و یزیـد و کـاخش را ذلیـل و ویران کنـد. اکنون به دمشق برویـد و ببینیـد که بارگاه ملکوتی حضـرت رقیّه علیها السلام چه عظمت و شکوهی دارد، و چیزی از کاخ یزید و نام و خاطره وی باقی نمانده است.

بازسازی کعبه

حضـرت اسـماعیل و هـاجر علیهما السـلام در کنار قبیله جرهم، که اهل یمن و فاتحان حجاز بودنـد، زنـدگی خود را می‌گذراندنـد. اسـماعیل روز به روز بزرگ‌تر و رشـیدتر می‌شد. مادر برایش همسـری از قبیله جرهم انتخاب کرد، و بدینسان اسـماعیل علیه السـلام داماد آنها شـد. اکنون دیگر سـختی‌های دوران کودکی اسـماعیل پشت سـر گذاشـته شده، و آنها زندگی خوبی دارند. ابراهیم علیه السـلام چند بار به همسـر و فرزندش سـر زد. در یکی از سـفرها، وقتی که به مکّه آمد، متوجّه شد همسـرش هاجر از دنیا رفته است. اسـماعیل مرگ مادر را به پدر تسلیت گفت. در این سفر بود که ابراهیم خلیل خطاب به اسماعیل گفت: «اکنون زمان بازسازی خانه کعبه فرا رسیده است. اسماعیل! تو قطعات سنگ را به نزدیکی کعبه بیاور، تا من کار بازسازی خانه را شروع کنم».

ص: ۱۴۵

اسماعیل از کوه‌های اطراف خانه خدا، سنگ‌های مناسب را انتخاب کرده و به کنار کعبه منتقل نمود، و ابراهیم علیه السلام خانه را ساخت. خانه‌ای بسیار ساده، که عظمت و شکوه بسیاری دارد.

حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه می‌فرماید:

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ، سُبْحَانَهُ، اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، إِلَىالْآخِرِينَ مِنْ هذَا الْعَالَمِ؛ بِأَحْجَارٍ لَاتَضُرُّ وَ لَاتَنْفَعُ، وَ لَا تُبْصِرُ وَ لَاتَسْمَعُ. فَجَعَلَهَا بَيْتَهُالْحَرَامَ «الَّذِى جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِياماً»»

. ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بِقَاعِ الْأَرْضِ حَجَراً، وَ أَقَلِّ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدَراً. وَ أَضْيَقِ بُطُونِ الْأَوْدِيَةِ قُطْراً. بَيْنَ جِبَالٍ خَشِنَةٍ، وَ رِمَالٍ دَمِثَةٍ، وَ عُيُونٍ وَشِلَةٍ، وَ قُرًى مُنْقَطِعَةٍ؛ لَا يَزْكُوبِهَا خُفٌّ، وَ لَاحَافِرٌ وَ لَاظِلْفٌ. ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عَلَيهِ السَّلَامُ وَ وَلَدَهُ أَنْ يَثْنُوا أَعْطَافَهُمْنَحْوَهُ، فَصَارَ مَثَابَةً لِمُنْتَجَعِ أَسْفَارِهِمْ، وَ غَايَةً لِمُلْقَى رِحَالِهِمْ. تَهْوِى إِلَيْهِ ثِمَارُ الْأَفْئِدَةِمِنْ مَفَاوِزِ قِفَارٍ سَحِيقَةٍ وَ مَهَاوِى فِجَاجٍ عَمِيقَةٍ، وَ جَزَائِرِ بِحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ، حَتَّى يَهُزُّوامَنَاكِبَهُمْ ذُلُلًا يُهَلِّلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ. وَ يَرْمُلُونَ عَلَى أَقْدَامِهِمْ شُعْثاً غُبْراً لَهُ. قَدْ نَبَذُواالسَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ، وَ شَوَّهُوا بِإِعْفَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ، ابْتِلَاءً عَظِيماًوَ امْتِحَاناً شَدِيداً وَ اخْتِبَاراً مُبِيناً. وَ تَمْحِيصاً بَلِيغاً جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَباً لِرَحْمَتِهِ، وَ وُصْلَةًإِلَى جَنَّتِهِ. وَ لَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَ مَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَّاتٍ وَأَنْهَارٍ وَسَهْلٍ وَقَرَارٍ، جَمَّ الْأَشْجَارِ، دَانِىَ الثِّمَارِ، مُلْتَفَّ الْبُنَى، مُتَّصِلَ الْقُرَى بَيْنَ بُرَّةٍ سَمْرَاءَ وَ رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ، وَ أَرْيَافٍ مُحْدِقَةٍ، وَ عِرَاصٍ مُغْدِقَةٍ، وَ رِيَاضٍ نَاضِرَةٍ، وَ طُرُقٍ عَامِرَةٍ، لَكَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ. وَ لَوْ كَانَ الْإِسَاسُ الَمحْمُولُ عَلَيْهَا، وَ الْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِها بَيْنَ زُمُرُّدَةٍ خَضْرَاءَ، وَ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ؛ وَ نُورٍ وَ ضِيَاءٍ، لَخَفَّفَ ذلِكَ مُصَارَعَةَ الشَّكِّ فِى الصُّدُورِ، وَ لَوَضَعَ مُجَاهَدَةَ إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ، وَلَنَفَى مُعْتَلَجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ، وَ لكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ، وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ، وَيَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجاً لِلتَّكَبُّرِ مِنْ

ص: ۱۴۶

قُلُوبِهِمْ، وَ إِسْكَاناً لِلتَّذَلُّلِ فِی نُفُوسِهِمْ. وَلِیَجْعَلْ ذلِکَ أَبْوَاباً فُتُحاً إِلَی فَضْلِهِ، وَ أَسْبَاباً ذُلُلًا لِعَفْوِهِ؛

مگر نمی‌بینید خداوند انسان‌ها را از زمان آدم تا انسان‌های آخرین این جهان، با سنگ‌هایی که نه زیان می‌رسانند و نه نفع می‌بخشند، نه می‌بینند و نه می‌شنوند آزمایش نموده، و این سنگ‌ها را خانه محترم خود قرار داده، و آن را موجب پایداری و پابرجایی مردم گردانیده است.

سپس آن را در سنگلاخترین مکان‌ها، و بی‌گیاه‌ترین نقاط زمین، و کم فاصله‌ترین درّه‌ها قرار داد. در میان کوههای خشن، رمل‌های فراوان، چشمه‌های کم‌آب و آبادی‌های از هم جدا و پرفاصله، که نه شتر و نه اسب و نه گاو و نه گوسفند هیچ کدام در آن به راحتی زندگی نمی‌کند.

سپس آدم علیه السلام و فرزندانش را فرمان داد که به آن سو توجّه کنند، و آن را مرکز تجمّع و سرمنزل مقصود و باراندازشان گردانید؛ تا افراد از اعماق قلب به سرعت از میان فلات و دشت‌های دور، و از درون وادی‌ها و درّه‌های عمیق، و جزایر از هم پراکنده دریاها، به آنجا روی آوردند، تا به هنگام سعی، شانه‌ها را حرکت دهند و لا الهَ الَّا اللَّه گویان، اطراف خانه طواف کنند، و با موهای آشفته و بدن‌های پرگرد و غبار به‌سرعت حرکت کنند، لباس‌هایی که نشانه شخصیّت‌هاست را کنار انداخته، و با اصلاح کردن موها قیافه خود را تغییر دهند.

این آزمونی بزرگ، و امتحانی سخت و آزمایشی آشکار و پاکسازی و خالص شدنی مؤثّر است، که خداوند آن را سبب رحمت و رسیدن به بهشتش قرار داده است.

اگر خداوند خانه محترمش و مکان‌های مناسک حج را در میان باغ‌ها و نهرها و سرزمین‌های هموار و پردرخت و پرثمر، مناطقی آباد و دارای خانه و کاخ‌های بسیار و آبادی‌های به هم پیوسته؛ در میان گندم‌زارها و باغ‌های خرّم و پرگل

ص: ۱۴۷

و گیاه، در میان بستان‌های زیبا و پرطراوت و پرآب؛ در وسط باغستانی بهجت‌زا و جادّه‌های آباد قرار می‌داد، به همان نسبت که آزمایش و امتحان ساده‌تر بود پاداش و جزا نیز کمتر بود.

و اگر پی و بنیان خانه کعبه و سنگ‌هایی که در بنای آن به کار رفته از زمرّد سبز و یاقوت سرخ و نور و روشنایی بود ...

شک و تردید دیرتر در سینه‌های (ظاهربینان) رخنه می‌کرد، و کوشش ابلیس بر قلب‌ها کمتر اثر می‌گذاشت، و وسوسه‌های پنهانی از مردم منتفی می‌گشت.

امّا خداوند بندگانش را با انواع سختی‌ها می‌آزماید، و با انواع مشکلات دعوت به عبادت می‌کند، و به اقسام گرفتاری‌ها مبتلا می‌نماید، تا تکبر را از قلب‌هایشان خارج سازد، و خضوع و آرامش را در جان آنها جایگزین نماید، و دروازه‌های فضل و رحمتش را به رویشان بگشاید، و وسایل عفو خویش را به آسانی در اختیارشان قرار دهد».

دعاهای ابراهیم خلیل علیه السلام

حضرت ابراهیم علیه السلام پس از اتمام بازسازی کعبه دست به دعا برمی‌دارد و هفت دعا می‌کند که هر کدام از دیگری بهتر است. می‌فرماید:

۱. «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَداً آمِناً»؛ پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده».(۱) اوّلین دعا و خواسته ابراهیم خلیل علیه السلام امنیّت شهر مکّه است؛ اگر امنیّت نباشد جامعه‌ها از استحکام لازم برخوردار نخواهد بود؛ زیرا تمام مسائل بر محور امنیّت دور می‌زند. هنگامی که نیروی انتظامی برای برقراری امنیّت در سطح شهرها و کشور، با اراذل و اوباش برخورد می‌کند، تا خانواده و ناموس‌های مردم احساس امنیّت کنند، صدای رسانه‌های خارجی بلند شده، و متأسّفانه بعضی از

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۶

ص: ۱۴۸

هم‌فکرانشان در داخل کشور نیز با آنها هم‌صدا می‌شوند. آیا آنها دوست دارند امنیّت خانواده‌های مردم در خطر باشد، امّا اراذل و اوباش احساس خطر نکنند؟

این نوع برخوردها حقیقتاً جای تعجّب دارد. معنای امنیّت را کسانی درک می‌کنند که جنگ تحمیلی هشت‌ساله را لمس نمودند. زمانی که صدام ملعون، شهرها را هدف موشک‌های دوربرد خود قرار می‌داد بعضی از مردم حاضر نبودند به حمام بروند؛ زیرا می‌ترسیدند همان زمان مورد حمله موشکی قرار گرفته و در حالی که عریان هستند کشته شوند! برای نماز باید گوشه‌ای از خانه که استحکام بیشتری داشت را انتخاب می‌کردیم تا به هنگام حمله هوایی کمتر احساس خطر کنیم. اکنون باید هزاران بار خدا را شکر کنیم که امنیّت در کشور ما حکمفرماست. اگر سری به کشورهای ناامن همسایه بزنیم، قدر امنیّت خود را خواهیم دانست.

۲. «وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ»؛ و اهل آن را- آنها که به خدا و روز بازپسین، ایمان آورده‌اند- از ثمرات (گوناگون)، روزی ده».(۱) دعای اوّل، جنبه معنوی داشت، و این دعا جنبه مادّی. علّت این که حضرت دعا می‌کند خداوند به اهل مکّه روزی دهد تا دچار فقر و نیازمندی نشوند، این است که فقر باعث کفر و بی‌ایمانی می‌شود. فقر زمینه‌ساز انواع مفاسد و جرایم و گناهان (نظیر موادّ مخدر، مفاسد اجتماعی، و ناهنجاری‌های اقتصادی) و شایع شدن فقر و فحشا و جرایم است، و اساس خانواده‌ها را به خطر می‌اندازد. در نتیجه اسلام توصیه می‌کند که مسلمانان به گونه‌ای برنامه‌ریزی کنند که حتّی یک فقیر در جامعه نباشد. امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردم حقوق شرعیّه اموال خود را بپردازند یک مسلمان فقیر باقی نمی‌ماند. (مابقی مسلم فقیراً محتاجاً).(۲)

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۶

۲- وسائل‌الشیعه، ج ۶، ص ۴، ح ۶

ص: ۱۴۹

باید به آن سمت حرکت کنیم، تا در نتیجه بتوانیم اخلاق و ایمان جوانانمان را حفظ نماییم.

۳. «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»؛(۱) پروردگارا! از ما بپذیر، که تویی شنوا و دانا».

از این دعا استفاده می‌شود که: «تنها فزونی اعمال مهم نیست، بلکه اعمال مقبول مهم است». دو رکعت نمازی که با حضور قلب خوانده شود و مقبول درگاه الهی قرار گیرد، از هزار رکعت نماز بدون حضور قلب که مقبول درگاه پروردگار قرار نگیرد، بهتر است.

اگر نیّت‌ها خالص شود اعمال نیز پاک و مقبول می‌گردد، چرا که خلوص نیّت به اعمال رنگ و جهت می‌دهد. تصوّر کنید که دو نفر می‌خواهند در شهری، بیمارستانی بسازند. یکی با خلوص نیّت، و دیگری با ریاکاری. آن که نیّت خالص دارد، محرومترین نقطه شهر را انتخاب کرده، و بهترین مصالح و ابزار را به کار می‌گیرد، تا ساختمانی محکم و با عمری طولانی، برای محتاج‌ترین مردم ساخته شود. امّا شخص ریاکار، که کاری با نیاز و احتیاج مردم ندارد، ساختمان را در محلّی بنا می‌کند که بیشتر در دید مردم بوده، و تعریف و تمجید آنها را در پی داشته باشد و استحکام بنا و مصالح خوب و مناسب هم برایش مهمّ نیست، بلکه به دنبال آن است که هر چه زودتر سرهم‌بندی کند و به هدف و مقصود خود که تعریف و تمجید مردم است، برسد.

۴. «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَکَ»؛ پروردگارا! ما را تسلیم (فرمان) خود قرار ده».(۲)

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۷

۲- سوره بقره، آیه ۱۲۸

ص: ۱۵۰

تسلیم فرمان پروردگار بودن، و گزینشی برخورد نکردن، بسیار مهم است. این که آنچه از دستورات اسلام که موافق میل و حافظ منافع ماست را بپذیریم، و آنچه مخالف میل و مطامع شخصی ماست را نپذیریم، صحیح نیست.

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرندبانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست

در اوّلین سفری که به حج مشرّف شدم همسفری داشتم که استاد دانشگاه و رئیس بیمارستان شیراز در زمان طاغوت بود. موهای بلند زیبایی داشت.

روزی نزد من آمد و پرسید: آیا می‌توانم موهای سرم را نتراشم؟ گفتم: به فتوای آیـةاللّه العظمی بروجردی رحمه الله، که از مراجع تقلید آن زمان بود احتیاط واجب آن است که سرتان را بتراشید. گفت: اگر موهای سرم را بزنم سردرد می گیرم. باز هم باید آن را بتراشم؟ گفتم: در این صورت تراشیدن واجب نیست.

او را در سرزمین منی دیدم که سرش را تراشیده، و کلاهی بر سر نهاده بود.

پرسیدم: چطور شد که سر را تراشیدید؟ گفت: «فکر کردم نکند سردرد بهانه‌ای برای فرار از انجام این حکم الهی باشد، به همین خاطر سر را تراشیدم. یا قانون و آیینی را نباید بپذیریم، و اگر پذیرفتیم باید کاملًا به تمام دستورات آن عمل کنیم. این که تراشیدن موهای سر است، اگر اسلام دستور دهد سرم را از بدن جدا کنم این کار را خواهم کرد!».

خدایا! ما را در مقابل تمام دستوراتت تسلیم کن.

۵. «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَّکَ»؛ و از دودمان ما، امّتی که تسلیم (فرمان) تو باشند به وجود آور».(۱)

پنجمین دعای حضرت ابراهیم علیه السلام برای آیندگان است. او نه تنها نگران ایمان و اعتقاد نسل فعلی است، که در اندیشه ایمان و اسلام نسل‌های بعدی نیز هست.

لذا می‌فرماید: «خدایا فرزندان و نوه‌ها و نتیجه‌ها و نسل آنها، همه را تسلیم فرمان

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۸

ص: ۱۵۱

خود گردان». کسانی که به خارج از کشور مهاجرت کرده و در آنجا ساکن می‌شوند، باید از این دعای حضرت ابراهیم علیه السلام درس بگیرند. زیرا ممکن است دین و اعتقادات خود و خانواده و فرزندانشان را حفظ کنند، ولی اغلب نسل آنها از دست خواهند رفت، و با اسلام خداحافظی خواهند کرد. بدین جهت، باید برنامه‌ای تنظیم کنند که نسلشان بیمه و تضمین شود، و آنها هم تسلیم فرمان‌های الهی باشند.

۶. «وَأَرِنَا مَنَاسِکَنَا وَتُبْ عَلَیْنَا إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ»؛ و شیوه عبادتمان را به ما نشان ده و توبه ما را بپذیر، که تویی توبه‌پذیر و مهربان».(۱)

عبادات و دیگر برنامه‌های دینی باید همان گونه که خداوند فرموده و در شرع مقدّس مشخّص شده انجام شود، و هر کس حق ندارد مطابق میل و سلیقه و علاقه خود آن را انجام دهد. متأسّفانه در عصر و زمان ما برنامه‌هایی دیده می‌شود که معلوم نیست چه کسانی آن را درست کرده‌اند و بر چه پایه و اساسی است، و مسلمانان باید مراقب باشند. به عنوان مثال می‌توان به ختم انعام اشاره کرد؛ سوره انعام بسیار مهم است تا آنجا که هنگام نزول آن ۱۰ هزار فرشته این سوره را بدرقه می‌کردند، و ختم و تلاوت آن بسیار ارزشمند است (۲)؛ امّا باید مانند سایر سوره‌ها از ابتدا تا انتهای آن تلاوت گردد، و در بین آیات آن چیزی خوانده نشود، و ذکر توسّل و سایر اذکار که مایلند انجام شود قبل از شروع به تلاوت سوره یا پس از پایان یافتن آن انجام شود؛ زیرا اگر هر کس بخواهد دستورات دینی را مطابق میلش بجا آورد، سنگ روی سنگ باقی نمی‌ماند.

۷. «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِکَ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَیُزَکِّیهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»؛ پروردگارا! پیامبری در میان آنها از خودشان

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۸

۲- تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۶۵

ص: ۱۵۲

برانگیز، تـا آیـات تو را بر آنـان بخوانـد، و آنهـا را کتـاب و حکمت بیـاموزد، و پـاکیزه کنـد، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری)».(۱)

همّت حضـرت ابراهیم علیه السـلام چقدر بلند است. دعایی می‌کند که پس از سالیان دراز در عصـر خاتم‌الانبیا حضرت محمّد صلی الله علیه و آله به اجابت می‌رسد. بنابراین اگر خوب فکر کنیم ما امروز بر سـر سـفره حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام نشسته‌ایم؛ چرا که پیامبر ما از نسل فرزند او اسماعیل علیه السلام و دین ما محصول دعای اوست.

وقتی که انسان در مورد دعاهای حضـرت ابراهیم علیه السـلام انـدیشه می‌کنـد به وجد می‌آید. ما باید دعا کردن را هم از پیامبران و ائمّه علیهم السـلام فرا گیریم. آنها فقط به مسائل مادّی نمی‌اندیشـیدند، همان گونه که فقط به فکر خود و نسل حاضـر نبودند، امّا ما چگونه دعا می‌کنیم؟!

صلاح کار کجا ومن خواب کجاببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

ما باید در مورد دعاهای حضـرات معصومین علیهم السـلام نظیر دعای کمیل حضـرت علی علیه السـلام، دعای عرفه امام حسین علیه السـلام، دعای ابوحمزه امام سجّاد علیه السلام، و دعای افتتاح امام زمان علیه السلام، و سایر دعاهای ارزشمند و دارای مضامین عالی آن بزرگواران، بیشتر مطالعه و تحقیق نموده، و از نحوه دعا کردن آن عزیزان درس عبرت گرفته، و آن را به دیگران انتقال دهیم.

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۹

ص: ۱۵۳

ص: ۱۵۴

ص: ۱۵۵

فصل دهم:

اشاره

داستان ذبح اسماعیل علیه السلام

یکی از بخش‌های مهمّ زندگانی ابراهیم خلیل علیه السلام- که بسیار پر رمزو رازست- داستان قربانی و سر بریدن فرزندش اسماعیل علیه السلام است که خداوند متعال در ضمن آیات ۱۰۱-/ ۱۰۸ سوره صافّات به آن پرداخته است. توجّه فرمایید:

«فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ»؛ ما او (/ ابراهیم را به نوجوانی بردبار (و صبور) بشارت دادیم».

از آنجا که خداوند می‌خواهد داستان ذبح اسماعیل علیه السلام را بیان کند، و آن حضرت در این امتحان حلم و بردباری کرد، خداوند به این صفت او اشاره کرده است.

«فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ قَالَ یَا بُنَیَّ إِنِّی أَرَی فِی الْمَنَامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَی قَالَ یَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ»؛ هنگامی که او به مقام سعی و کوشش (و حدّ رشد) رسید، گفت: پسرم! من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم، پس بنگر رأی تو چیست؟ گفت: پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت».

اوّل اینکه، از جمله «افعل ما تؤمر» استفاده می‌شود که حضرت ابراهیم علیه السلام تنها صحنه ذبح اسماعیل علیه السلام را در خواب مشاهده نکرد، بلکه در عالم خواب به وی دستور داده شد که فرزندش اسماعیل را ذبح کند.

ص: ۱۵۶

دوم اینکه، خواب انبیا با خواب‌های مردم تفاوت دارد؛ خواب انبیا حجّت است، امّا خواب‌های مردم حجّیت ندارد. این که فلان کس خواب می‌بیند در فلان مکان امامزاده‌ای دفن شده، و روح آن امامزاده به او دستور داده که به مردم بگوید برای او گنبد و بارگاهی بسازند اعتباری ندارد. تفاوتی نمی‌کند که واقعاً چنین خوابی دیده باشد، و یا به اهداف و اغراض مالی و به دست آوردن درآمد و مانند آن، خوابی دروغین ساخته باشد، که از هر دو نمونه کم نیست. در هر حال هیچ یک از خواب‌های مردم حجّت نیست، و منشأ عمل واقع نمی‌شود. امّا خواب انبیا و پیامبران علیهم السلام چنین نیست. خوابی که حضرت ابراهیم علیه السلام در مورد ذبح اسماعیل علیه السلام می‌بیند، خوابی که حضرت یوسف علیه السلام می‌بیند،(۱) خوابی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مورد فتح مکّه می‌بیند،(۲) و خواب دیگر انبیا همه حجّت است. و در حقیقت یکی از مجاری وحی انبیا خواب است، زیرا همان گونه که فرشته در بیداری بر پیامبران نازل می‌شود، در خواب هم نازل می‌گردد.

سوم اینکه، طبق آنچه در روایات آمده، خواب حضرت ابراهیم علیه السلام چند بار تکرار شد.(۳) اوّلین بار در صحرای عرفات بود، بار دیگر در صحرای مشعر الحرام خواب دید، سپس در منی همان خواب تکرار شد، تا این که ابراهیم علیه السلام مطمئن شد که این یک خواب معمولی نیست، بلکه مأموریّتی الهی است که باید انجام دهد.

چهارم اینکه، ابراهیم علیه السلام با ذبح اسماعیل علیه السلام نهایت ایثار را از خود بروز داد.

چون خداوند این فرزند را در سنّ پیری به او داده، و مدّت‌ها (حدود ۱۳ سال) از وی دور بوده، و به فرمان خدا با مادرش به تنهایی در صحرای گرم و سوزان مکّه

۱- سوره یوسف، آیه ۴

۲- سوره فتح، آیه ۲۷

۳- تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۱۱۱

ص: ۱۵۷

زنـدگی کرده است. از این‌طور تمـام دلبسـتگی ابراهیم علیه السـلام در این دنیا- به حسب ظاهر- به اسـماعیل علیه السـلام است. امّا اکنون مأموریّت یافته که با دستان خویش سر از بدنش جدا کند. آیا بالاتر از این ایثار تصوّر می‌شود؟!

پنجم اینکه، نه تنها! ابراهیم خلیل علیه السـلام تسـلیم محض فرمان خدا بود، که همسرش هاجر و فرزند سیزده ساله‌اش اسماعیل علیه السـلام نیز آمـاده پـذیرش فرمان الهی بودنـد. بنابراین وقتی که حضـرت ابراهیم علیه السـلام نظر اسـماعیل را در مورد این مأموریّت پرسـید، در پاسـخ گفت: «هر چه دسـتور خـداست اجرا کن، به خواست خـدا صبر خواهم کرد» و هنگامی که اسـماعیل علیه السـلام مـأموریّت پـدر را برای مـادرش بیـان کرد، هـاجر خطاب به شوهرش گفت: «ای پیامبر خـدا! هر چنـد اسـماعیل حاصل تمام عمر من است، ولی در برابر فرمـان خـدا راهی جز اطاعت و تسـلیم نیست. بنابراین، مأموریّتت را انجام بـده». بـدینسان هر سه نفر آماده انجام فرمان پروردگار شدند.

ششم اینکه، ابراهیم خلیل علیه السـلام دست فرزنـد دلبنـدش را گرفت و با هم به سوی قربانگاه حرکت کردند. به جمره اولی (اوّلین ستونی که حجّاج در مناسک حـج آن را رمی کنند) که رسـیدند شـیطان ظاهر شد و شـروع به وسوسه حضـرت ابراهیم علیه السـلام کرد و گفت: «این چه کار غیر عاقلانه‌ای است که می‌خواهی انجام دهی؟ این خواب، وحی نبود، بلکه از وسوسه‌های شیطان است». ابراهیم علیه السـلام هفت سنگ برداشت و به سوی شیطان نشانه گرفت. شیطان دور شد. ابراهیم و اسماعیل مقداری حرکت کردند. در محلّ جمره دوم، دوبـاره شـیطان ظـاهر شـد و گفـت: «ابراهیم! فردا جـواب ملامت‌هـا و سـرزنش‌های مردم را چه خـواهی داد؟» حضرت دوباره با هفت سنگریزه شیطان را دور کرد، و به حرکت خود ادامه داد.

شیطـان برای بـار سوم در محلّ جمره سوم ظاهر گشت، و گفت: «ابراهیم! تو می‌خواهی عمری را با هاجر زنـدگی کنی. پس از ذبح اسماعیل چگونه می‌توانی

ص: ۱۵۸

به صورت هـاجر نگـاه کنی؟» حضـرت برای بـار سوم هفت سـنگریزه دیگر به سوی شیطان پرتـاب کرد، و هنگامی که شیطان دید وسوسه‌های او در عزم راسخ ابراهیم علیه السلام هیچ خللی وارد نمی‌کند، او را رها کرد و رفت.

ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام به قربانگاه رسیده، آماده انجام فرمان خداوند شدند.

امّا هر دو ماننـد ابر بهار اشک می‌ریختنـد. ابراهیم علیه السـلام پـدر است و عاطفه پـدری دارد، و اسـماعیل نوجوان فرزنـد اوست و محبّت و علاقه فرزنـدی دارد. و عاطفه و محبّت پدری و فرزندی منافاتی با انجام فرمان خدا ندارد. دسـتور خدا را انجام می‌دهد، امّا گریه‌اش را هم می‌کند.

هفتم اینکه، اسماعیل ۱۳ ساله که تسـلیم فرمان پروردگار و آماده انجام مأموریّت پدر شده، خطاب به پدر می‌گوید: «پدرجان! ابتدا صورتم را بر روی خـاک بگـذار، تـا چشـمانت به چشـمانم نیفتـد، و عواطف پـدرانه‌ات تحریـک نشود؛ زیرا ممکن است مانع انجام فرمان پروردگار شود. سپس دست‌هایم را محکم ببند، تا مبادا از خود بی خود گشته و مانع انجام مأموریّتت گردم».(۱)

همه چیز آماده شده، و تمام مقدّمات فراهم گردیده، و اینک ابراهیم خلیل قصد دارد فرزندش اسماعیل را به خاطر انجام فرمان الهی ذبـح کند. بدین منظور، کارد را بر گلوی اسـماعیل می‌گذارد. امّا هر چه فشار می‌دهد، نمی‌برد! نکند کارد تیز نیست، آن را امتحان می‌کنـد، بسیار تیز و برّان است. دوبـاره کـارد را بر گلوی اسـماعیل می‌گـذارد، ولی این بـار هم نمی‌برد. حضـرت خطـاب به کارد می‌گوید:

چرا نمی‌گـذاری فرمـان پروردگـارم را انجـام دهم؟ کـارد می‌گویـد: «الخلیل یأمرنی والجلیل ینهانی؛ ابراهیم خلیل مرا امر به بریـدن می‌کند، و خدای ابراهیم از این کار مَنعم می‌کند».(۲) اینجا بود که فرشته وحی بر حضرت ابراهیم علیه السلام نازل شد.

توجّه کنید:

۱- تفسیر المیزان، ج ۲۲، ص ۱۵۵

۲- اطیب البیان، ج ۱۰، ص ۲۳۱ و ج ۱۱، ص ۵۶ و ۱۷۸؛ و تفسیر اثنی عشری، ج ۱۱، ص ۱۴۳

ص: ۱۵۹

«فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ* وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِينَ* إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ* وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ* وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِی الْآخِرِينَ»؛ هنگامی که هر دو تسلیم (فرمان الهی) شدند و ابراهیم پیشانی او را بر خاک نهاد، او را ندا دادیم که: ای ابراهیم! آن رؤیا را تحقّق بخشیدی (و آماده قربانی فرزند شدی) ما این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. به یقین این همان امتحان آشکار است. ما قربانی عظیمی را فدای او کردیم، و نام نیک او را در امّت‌های بعد باقی نهادیم».

امتحان دیروز و آثار امروز

امتحان حضرت ابراهیم علیه السلام با موفقیّت و سربلندی به پایان رسید؛ امّا آثار آن امتحان تا به امروز باقی است، و تا قیام قیامت ادامه خواهد داشت. هر یک از زوّار خانه خدا که به زیارت آن خانه مقدّس می‌رود، و برای مناسک حج احرام می‌بندد، به یاد امتحان بزرگ حضرت ابراهیم علیه السلام و آن ایثار و فداکاری بی‌مانند، گوسفندی را قربانی می‌کند، و با این قربانی هم آن خاطره را زنده نگه می‌دارد، و هم هواها و هوس‌های خویش را ذبح می‌نماید.

قربانی ابراهیمی

بنابر آنچه که گذشت، قربانی حجّاج در مکّه باید یادآور ذبح حضرت ابراهیم علیه السلام باشد. ولی متأسّفانه مدّتی بود که قربانی‌ها در کوره‌های بزرگ سوخته یا در گودال‌های عظیم دفن می‌گردید. ما گفتیم که این قربانی ابراهیمی نیست، گوشت قربانی که قرآن مجید دستور داده، باید صرف فقرا و نیازمندان شود. به همین علّت فتوا دادیم که در آن شرایط در آنجا قربانی نکنند، بلکه این سنّت الهی را در وطن بجا آورند، تا گوشت آن مصرف شود.[1] عربستان سعودی که

۱- شرح این مطلب را در کتاب« حکم الاضحیة فی عصرنا» مطالعه فرمایید

ص: ۱۶۰

ادامه آن وضع را مایه آبروریزی دید، دستگاه‌های مجهّز سردخانه‌ای تهیّه نموده، و تمام گوشت‌ها را بسته بندی کرده و برای نیازمندان به نقاط مختلف ارسال کرد.

پس از این وضعیّت بود که گفتیم: «در این شرایط انجام قربانی در مکّه اشکالی ندارد».

نکته‌ها و درس‌ها

۱. آزمایش و امتحان

خوانندگان محترم! همه انسان‌ها در دنیا امتحان می‌شوند. از این‌رو در روایات آمده است: «دعا نکنید خدا شما را امتحان نکند، بلکه دعا کنید در امتحانات روسفید شوید».(۱)

سؤال: چرا خداوند امتحان می‌کند؟ مگر بندگانش را نمی‌شناسد؟

جواب: امتحانات الهی برای شناخت بندگان نیست، بلکه برای این است که صفات درونی بندگان در لابه‌لای اعمال آنها ظاهر و آشکار شود. امام حسین علیه السلام و یاران فداکارش انسان‌های ایثارگر و شهادت‌طلب و فداکاری بودند، امّا خداوند به صفات درونی تا زمانی که بارز و آشکار نشود، پاداش نمی‌دهد. آنها باید در صحرای کربلا آن صفات را از خود بروز داده، و در عمل آشکار کنند، تا استحقاق پاداش یابند. بنابراین، آزمایش و امتحانات الهی برای کشف مجهولات نیست، بلکه برای عینیّت بخشیدن به صفات درونی است.

۲. تفاوت امتحان اشخاص

آزمایش اشخاص مختلف با توجّه به موقعیّت و مقام آنها متفاوت است.

۱- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۹۳

ص: ۱۶۱

امتحانی که خداوند از حضرت ابراهیم علیه السلام گرفت از یک عالم بزرگ دینی نمی‌گیرد. و امتحان یک عالم بزرگ با عالم متوسّط و معمولی یکسان نیست.

همان‌گونه که امتحان عالم با جاهل همسان نمی‌باشد، بلکه آزمایش هر شخصی بر حسب استعداد و امکاناتی که دارد صورت می‌پذیرد. در نتیجه امتحان‌های حضرت ابراهیم علیه السلام با توجّه به رفعت مقام و اوج ایمان و تقرّبش بسیار سخت بود. مبارزه با بت‌پرستان بابل و شکستن بت‌ها در سنّ ۱۶ سالگی، به آتش انداختن آن حضرت، تبعید از بابل به شام، فرستادن همسر و فرزندش به بیابان خشک مکّه، و بالاخره ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام از جمله امتحانات سخت آن حضرت بود، که از همه آنها سربلند بیرون درآمد.

۳. پاداش‌های الهی

خداوند متعال به کسانی که در آزمایش‌ها و امتحانات قبول می‌شوند پاداش می‌دهد، امّا پاداش‌های الهی در خور امتحان نیست، بلکه در خور مقام ذات خداست. شهیدان کربلا نصف روز فداکاری و ایثار کردند، امّا خداوند چقدر به آنها پاداش داد. تا آنجا که گاه پنج شش میلیون نفر در ایّام شهادت حضرت امام حسین علیه السلام در کنار مزار آن شهدا جمع می‌شوند. مقام شفاعت آن بزرگواران که بسیار بالاتر است.

جوانان امروز هم در معرض امتحانات سخت و مشکلی هستند؛ وسوسه‌های شیطان، عوامل فحشا و فساد، سایت‌های اینترنتی فاسد و مفسد، ماهواره‌های فساد برانگیز، بلوتوث‌های بی‌شرمانه، و دیگر عوامل فساد، جوانان ما را در معرض امتحانات سختی قرار داده، که باید سعی کنند با توکّل بر خدا و توسّل به حضرات معصومین علیهم السلام و تلاش و کوشش مستمر و خستگی‌ناپذیر، ان‌شاءاللّه از امتحان‌ها سرافراز خارج شوند.

***

ص: ۱۶۲

ص: ۱۶۳

ص: ۱۶۴

ص: ۱۶۵

فصل یازدهم:

اشاره

مناسک حج

یکی دیگر از افتخارات حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام این است که آن حضرت بنیانگذار مناسک حج بود. چندین هزار سال قبل، این پیامبر اولوالعزم بنیاد مراسم حج را نهاد، که خداوند طیّ آیات ۲۶ تا ۲۹ سوره حج آن را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یادآوری می کند:

«وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»؛ (به خاطر بیاور) زمانی را که محلّ خانه کعبه را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا آن را بنا کند)».

با توجّه به این که خانه کعبه در زمان حضرت آدم علیه السلام ساخته شده (۱) و پس از طوفان نوح علیه السلام ویران گشته و باقیمانده آثارش در زیر گِل و لای حاصل از سیلاب‌ها و خاک‌ها و شن‌های حاصل از باد و طوفان پنهان شده بود، خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور داد آن را بازسازی کند. طبق برخی از روایات،(۲) هنگامی که فرمان ساختن خانه کعبه بر روی پایه‌های پیشین آن به حضرت ابراهیم علیه السلام داده شد، آن حضرت خطاب به خدا عرض کرد: «جای پایه‌های خانه‌ات کجاست؟» خداوند طوفانی فرستاد، خاک‌های روی پایه‌های خانه کعبه کنار رفت، و پایه‌هایی که حضرت آدم علیه السلام نهاده بود، آشکار شد. حضرت

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۶۵، ح ۴۷

۲- همان مدرک، ص ۶۱، ح ۳۱

ص: ۱۶۶

ابراهیم علیه السلام کار بازسازی خانه خدا را آغاز کرد. اسماعیل جوان و با نشاط و پرقدرت، با همکاری عدّه‌ای از فرشتگان سنگ‌های مناسب را از کوه‌های اطراف کعبه به ابراهیم خلیل رساندند و آن حضرت خانه را ساخت، و بدین شکل خانه کعبه ساخته شد. خداوند پس از اشاره به دستور بنای خانه کعبه، سه دستور به ابراهیم خلیل داد:

۱. «أنْ لَاتُشْرِكْ بِی شَیْئاً»؛ (و به او گفتیم:) چیزی را همتای من قرار مده».

مفسّران معمولًا این آیه شریفه را به معنای شریک قرار ندادن برای خداوند تفسیر کرده‌اند، ولی به نظر می‌رسد که خداوند متعال در این آیه دستور خلوص عمل به حضرت ابراهیم علیه السلام داده است. گویا می‌فرماید: «ابراهیم! در ساختن خانه‌ام نیّتت را خالص گردان، و فقط برای رضا و خشنودی من آن را بساز»؛ زیرا هر کاری با خلوص نیّت انجام پذیرد، بادوام و پربرکت و آبرومند خواهد شد.

بنابراین، ما هم باید سعی کنیم در تمام کارها فقط به جلب رضایت پروردگار بیندیشیم. اگر مسجد می‌سازیم، اگر سرپرستی ایتام را می‌پذیریم، اگر نماز واجب یا مستحب می‌خوانیم، اگر عهده‌دار بنای درمانگاه و حسینیّه و بیمارستان و مدرسه می‌شویم، اگر به زیارت می‌رویم، و خلاصه دست به هر کاری می‌زنیم فقط و فقط به رضایت پروردگار و قرب الهی بیندیشیم. زیرا تنها آنچه برای خدا انجام می‌شود، پایدار است.(۱)

گاه مساجد بسیار بزرگ و مجلّل و وسیعی با انواع امکانات ساخته می‌شود، امّا نمازگزار چندانی ندارد. در مقابل مساجد کوچک قدیمی وجود دارد که غلغله است و جای خالی در آن یافت نمی‌شود. خلوص نیّت این را پررونق، و عدم اخلاص آن را کم رونق کرده است.

اخلاص عجیب حضرت ابراهیم علیه السلام آنقدر مؤثّر بود که پس از سه هزار سال

۱- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۶۴۶؛ الصراط المستقیم، ح ۲، ص ۲۱

ص: ۱۶۷

روز به روز بر عظمت خانه کعبه و مراسم حج افزوده می‌شود؛ خانه و مراسمی که قوی‌ترین نویسندگان، و تواناترین خطیبان و سخنرانان، از توصیف آن عاجزند، و باید رفت و از نزدیک مشاهده کرد.

۲. «وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»؛ و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع‌کنندگان و سجده‌گزاران (از آلودگی بت‌ها و از هرگونه آلودگی) پاک ساز».

دومین دستوری که خداوند به خلیلش می‌دهد این است که پس از بنای کعبه، آن را از هر نظر- مادّی و معنوی- برای چهارگروه آماده کن: الف) طواف‌کنندگان.

ب) نمازگزاران که در حال نماز قیام دارند. ج) رکوع‌کنندگان. د) سجده‌کنندگان.

و خلاصه برای طواف‌کنندگان و نمازگزاران آن را آماده ساز. هم نظافت ظاهری آن را عهده‌دار شو، و هم آن را از لوث وجود بت‌های سنگی و چوبی پاک نگهدار.

خوانندگان محترم! مسأله تمیز نگه داشتن خانه خدا اختصاص به کعبه و مسجدالحرام ندارد، بلکه بر همه مسلمانان در سراسر جهان لازم است، تمام مساجد را همواره تمیز و باشکوه نگه دارند، تا مؤمنان با شوق و رغبت، جهت برگزاری نماز جماعت و فرادا و دیگر مراسم عبادی و دینی در مساجد حاضر شوند.

۳. «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ»؛ مردم را دعوت عمومی به حج کن».

سومین دستور پروردگار به ابراهیم خلیل علیه السلام پس از بنا و تمیزکردن خانه کعبه چنین است: «اکنون که خانه کعبه آماده پذیرایی از میهمانان خود می‌باشد، همه مردم را به صورت عام دعوت به حج کن»؛ حضرت ابراهیم علیه السلام در پاسخ می گوید: «خدایا! صدای من در این فضا به گوش کسی نمی‌رسد!» خداوند فرمود:

«عَلَيْكَ الْاذانُ وَعَلَيْنَا الْبَلاغُ

؛ تو صدا بزن، ما به گوش همه می‌رسانیم»(۱)؛

۱- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۳

ص: ۱۶۸

ابراهیم علیه السلام به سمت شرق و غرب عالم رو کرد، و با این عبارت مردم را به حج فرا خواند:

«ایُّهَا النَّاسُ کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْحَجُّ الَی الْبَیْتِ الْعَتیقُ فَاجیبُوا رَبَّکُمْ

؛ ای مردم! حج خانه خداوند بر تمام (افراد مستطیع از) شما واجب شده است، خداوندتان را اجابت کرده و تکلیف الهی را بجا آورید».

خداوند متعال مطابق وعده‌ای که داده بود، نه تنها صدای پیامبرش را به گوش همه جهانیان عصر ابراهیم علیه السلام رساند، بلکه صدای او را به گوش تمام انسان‌های موجود در شکم مادر و انسان‌هایی که تا قیام قیامت خواهند آمد، رساند و در نتیجه کسانی که در پاسخ ندای ابراهیم لبّیک گفتند، خداوند توفیق تشرّف حج را نصیبشان خواهد کرد.(۱) آیا گسترده‌ترین و وسیع‌ترین رسانه‌های جهان قادرند اخبار خود را به جنین‌های درون رحم مادران و نسل‌های آینده‌ای که هنوز نطفه آنها منعقد نشده برسانند؟ خداوند متعال در ادامه آیه می‌فرماید:

«یَأْتُوکَ رِجَالًا وَعَلَی کُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ»؛ تا پیاده و سواره بر مرکب‌های لاغر (/ چابک و ورزیده از هر راه دوری به سوی تو بیایند».

سؤال: چرا فرموده است: «سوار بر مرکب‌های لاغر»، آیا خصوصیّتی دارد؟

جواب: مفسّرین در پاسخ این سؤال گفته‌اند: در زمان‌های گذشته، رفتن به مکّه به وسیله اسب و مانند آن، آنقدر مشکلات و ناملایمات داشت، که وقتی به مقصد می‌رسیدند اسب فربه و چاق، لاغر و نحیف می‌شد.

در آیه بعد به فلسفه حج و آثار و فواید آن اشاره شده است. می‌فرماید:

«لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»؛ تا شاهد منافع گوناگون خویش (در این برنامه حیات‌بخش) باشند».

۱- وسائل‌الشیعه، ج ۸، ص ۵، ح ۹

ص: ۱۶۹

حج منافع مختلف مادّی و معنوی و اخلاقی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دارد که در مباحث آینده به آنها خواهیم پرداخت. امّا آنچه در اینجا لازم به ذکر است، این که جمعی از مسلمانان- که پیرو مکتب اهل‌بیت نیستند- معتقدند احکام الهی فلسفه‌ای ندارد. امّا ما پیروان مکتب اهل بیت معتقدیم: «خداوند حکیم است، و شخص حکیم بی‌حساب دستوری صادر نمی‌کند، و از انجام کاری جلوگیری نمی‌نماید. دستورات او مصلحتی دارد، و در نهی کردن‌هایش مفسده‌ای نهفته است، هر چند این مصالح و مفاسد برای ذات پاک او سودی ندارد، زیرا او از همه چیز غنی و بی‌نیاز است، امّا برای ما مکلّفین مفید و سومند است».

خداوند متعال، سپس به برخی از جزئیّات مناسک حج پرداخته، می‌فرماید:

«وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِى أَيَّام مَّعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»؛ و در روزهای معیّنی نام خدا را، بر چهارپایانی که به آنها روزی داده است، (به هنگام قربانی کردن) ببرند».

جالب این که برخی از جزئیّات حج در قرآن مجید آمده در حالی که خداوند متعال متعرّض جزئیّات نماز در قرآن نشده است. آیه فوق اشاره به سه روز بیتوته حجّاج در منی در روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذیحجّه دارد. حجّاج باید در آنجا بیتوته کرده و ذکر خدا را بگویند:

«اللَّهُ اكْبَرُ، اللَّهُ اكْبَرُ، لاالهَ الَّا اللَّهُ واللَّهُ اكْبَرُ، اللَّهُ اكْبَرُ، عَلى ما هَدانا، وَاللَّهُ اكْبَرُ عَلى ما رَزَقْنا مِنْ بَهيمَةِ الْانْعامِ، وَالْحَمْدُ للَّهِ عَلى ما ابْلانا» (۱).

سپس به یکی دیگر از اعمال حج، که قربانی است، اشاره کرده و دستور مصرف گوشت قربانی را می‌دهد:

«فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ»؛ پس از گوشت آنها بخورید، و بینوای فقیر را نیز اطعام نمایید».

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۳۰۷، ح ۱۵

ص: ۱۷۰

این آیه شریفه صراحت در لزوم استفاده از گوشت‌های قربانی دارد. لازم به تذکّر است که امروز، عدّه‌ای مخالف خوردن گوشت هستند، در حالی که این سخن اشتباه است. و اسلام استفاده از گوشت را به صورت معتدل سفارش می‌کند. در روایات متعدّد آمده است:

«مَنْ تَرَکَه ارْبَعینَ صَباحاً لَمْ یَأْکُلِ الَّحْمَ ساءَ خُلْقُهُ، وَمَنْ ساءَ خُلْقُهُ فَأَذِّنُوا فی اذُنِه

؛ کسی که چهل روز گوشت نخورد بداخلاق می‌شود، و باید در گوش کسی که بداخلاق شده اذان گفت».(۱)

بنابراین، استفاده از گوشت در حدّ متعادل خوب است، البتّه افراط و زیاده‌روی در هیچ کاری از جمله خوردن گوشت سزاوار نیست، در روایات آمده است که شکم‌های خود را مقبره و گورستان حیوانات نکنید.

(لاتَجْعَلُوا قُلُوبَکُمْ مَقابِرَ الْحَیْوانِ).(۲)

نکته‌ها و درس‌ها

شکر نعمت

ما باید در مقابل نعمت‌هایی که خداوند به ما ارزانی داشته شاکر و قدردان باشیم. آیا شکر نعمت این است که صدها هزار قربانی را در کوره‌های مخصوص ریخته و آنها را آتش بزنیم، و یا در گودال‌های بزرگ به وسیله لودر و مانند آن دفن کنیم؟ به خاطر دارم زمانی که قربانی‌ها دفن می‌شد، یا آن را آتش می‌زدند، شخصی در قربانگاه به من گفت: آیا اسلام دستور داده که این همه قربانی تلف شود، و میلیون‌ها گوسفند را بکشند و بسوزانند یا دفن کنند؟ خدا را شکر می‌کنیم که عربستان سعودی تصمیم عاقلانه‌ای گرفت و با هزینه فراوان امکان بسته‌بندی

۱- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۶۷

۲- همان مدرک، ج ۴۱، ص ۱۴۸

ص: ۱۷۱

بهداشتی گوشت‌ها و ارسال آن را به مناطق محروم فراهم کرد، و این علامت سؤال از اعمال و مناسک حج برداشته شد.

مقایسه‌ای بین حجّ امروز و دیروز

حجّی که امروز انجام می‌شود در مقابل حجّی که گذشتگان ما انجام می‌دادند، تفاوت بسیاری دارد. اکنون زوّار بیت اللَّه الحرام سوار بر هواپیما می‌شوند و ظرف کمتر از سه ساعت به فرودگاه مقصد می‌رسند و از آنجا با اتوبوس‌های مجهّز، که انسان در درون آن ماشین‌ها احساس گرما نمی‌کند، به هتل‌های محلّ سکونت منتقل می‌گردند. امّا در گذشته طیّ این مسیر مشکلات و ناملایمات بسیار زیادی داشت. مرحوم شیخ ابوالفتوح رازی از بزرگان مفسّران قرآن می‌گوید: «یکی از برادران مسلمان به هنگام طواف پیرمرد قدخمیده‌ای را، که عصازنان در حال طواف بود، دید. احوال او را پرسید. پیرمرد گفت: می‌دانی چه مدّت در راه بودم؟ پنج سال طول کشید تا به مکّه برسم! من این گونه پیر و قدخمیده و شکسته نبودم، و موهایم سفید نشده بود. ناملایمات سفر با من چنین کرد».(۱)

سؤال: مگر می‌شود سفر کسی، هر چند پیاده، پنج سال طول بکشد؟

جواب: فرض کنید در زمان‌های گذشته شخصی از شمال آفریقا یا اقیانوسیّه با پای پیاده و مقدار محدودی پول به سمت مکّه حرکت کند. در بین راه پولش تمام می‌شود، برای مخارج روزانه و هزینه سفر باید چند ماهی را در مکانی توقّف کرده، و از راه کارگری و مانند آن مقداری پس‌انداز نماید، سپس به حرکت خود ادامه می‌دهد. در مسیر راه بیمار می‌گردد، برای معالجه و درمان مجبور می‌شود مدّتی دیگر توقّف کرده، و پس از درمان به مسیر خود ادامه می‌دهد. ولی

۱- تفسیر رُوح الجنان، ج ۸، ص ۸۹

ص: ۱۷۲

به جایی می‌رسد که به علّت ناامنی یا سیل و مانند آن راه بسته شده، و مجبور می‌شود تا باز شدن راه صبر کرده، سپس حرکت کند. با وجود چنین مشکلات و موانعی، زمان زیادی نیاز است تا به مکّه برسد.

آری! در زمان‌های گذشته مردم با مشکلات فراوان و طاقت فرسا به حج مشرّف می‌شدند، امّا اکنون سفرها بسیار راحت و آسان شده، ولی متأسفانه گاه با ناشکری‌هایی مواجه می‌شویم. به‌تازگی شخصی به حج رفته و سفر سختی را پشت سر گذاشته بود (که در مقابل سختیهای گذشتگان قابل مقایسه نیست) پس از بازگشت می‌گفت: «به خداوند گفتم این سفر را نصیب من کردی، ولی نصیب فرزندانم مکن!» ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

در سال‌های نه چندان دور نیز امکانات سفر بسیار متفاوت با زمان ما بود، به خاطر دارم در اوّلین سفری که به حج مشرّف شدیم بسیار سخت بود، باید هنگام صبح سوار بر ماشین‌های باری بی‌سقف و سرباز می‌شدیم. آفتاب سوزان بر سر و صورت برهنه ما می‌تابید. ساعت‌ها در راه بودیم. شدّت سوزش آفتاب به قدری زیاد بود که پوست صورت عدّه زیادی می‌افتاد. اکنون حجّاج محترم با توجّه به فتاوای مراجع معظّم تقلید شبانه با اتوبوس‌های مجهّز حرکت کرده، و فارغ از این مشکلات به راحتی فاصله میقات تا مکّه را طی نموده، و اعمال خود را بجا آورده، و از احرام خارج می‌شوند؛ در حالی که اصحاب ائمّه در طیّ ۱۲ روز فاصله مدینه تا مکّه را طی می‌کردند. مسلمانان باید شکر این نعمت‌ها را بجا آورند.

اهمیّت حج

حج یکی از ارکان مهمّ اسلام، و از بزرگترین فرایض دینی است.

قرآن مجید در یک عبارت کوتاه و پرمعنا می‌فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ

ص: ۱۷۳

مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»؛ و برای خدا بر مردم (واجب) است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن را دارند».(۱)

و در ذیل همین آیه می‌فرماید:

«وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْ الْعَالَمِينَ»؛ و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، و خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است».

جمله «برای خداست بر مردم ...» به ضمیمه تعبیر به «کفر» در مورد کسانی که حجّ واجب را ترک می‌کنند، اهمیّت فوق‌العاده آن را در اسلام کاملًا روشن می‌سازد.

قابل توجّه این که در تفسیر آیه شریفه ۷۲ سوره إسراء «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»(۲) از امام صادق علیه السلام روایت شده که یکی از معانی آیه، کسی است که حجّ واجب خود را پیوسته به تأخیر می‌اندازد، تا مرگ او فرا می‌رسد (او در قیامت نابینا خواهد بود).(۳) در حدیث دیگری آمده است: «هر کس حجّ واجب را بدون عذر ترک کند، روز قیامت یهودی یا نصرانی محشور می‌شود».(۴)

و در مقابل، برای حج پاداش‌های عظیمی در روایات اسلامی وارد شده، که درباره کمتر عملی دیده می‌شود.

چنان که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «کسانی که حج و عمره بجا آورند میهمان خدا هستند، هر چه بخواهند خدا به آنها می‌دهد، و هر دعایی کنند به اجابت می‌رسد، و اگر درباره کسی شفاعت کنند پذیرفته می‌شود ... و اگر در این راه بمیرند خداوند تمام گناهان آنها را می‌بخشد».(۵)

۱- سوره آل عمران، آیه ۹۷

۲- ترجمه:« امّا کسی که در این جهان(از دیدن چهره حق) نابینا بوده، در آخرت نیز نابینا و گمراهتر است»

۳- وسائل الشیعه، ج ۸، ابواب وجوب الحج، باب ۶، ح ۵

۴- همان مدرک، باب ۷، ح ۱

۵- تهذیب الاحکام، ج ۵، باب ثواب الحج، ص ۲۹، ح ۱۷

ص: ۱۷۴

و نیز در حدیث دیگری از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

«الْحَجُّ المَبْرُورُ لَیْسَ لَهُ جَزاءٌ الَّا الجَنَّهُ؛

حجّ مقبول پاداشی جز بهشت ندارد!».(۱)

و در حدیث سوم از همان حضرت می‌خوانیم:

«مَنْ حَجَّ الْبَیْتَ ... خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ کَیومٍ وَلَدَتْهُ امُّهُ؛

کسی که حج بجا آورد از گناه پاک می‌شود، همانند روزی که از مادر متولّد شده است».(۲)

و این بزرگترین موهبت، و برترین افتخار و بالاترین پاداش است.

در اهمیّت حج همین بس که روح انسان در ضمن چند روز از عالم مادّه خارج شده، و به ملکوت اعلی می‌رود. یکی از افسران رده بالای ارتش که مدال‌های فراوان روی سینه‌اش سنگینی می کرد، گفت: «وقتی که به میقات رسیده، و لباس‌های عادی و معمولی روزمرّه را از تن بیرون کرده، و دو حوله احرام پوشیدم، احساس سبکی و راحتی عجیبی کردم»؛ آری، پس از احرام و یکسان شدن همه انسان‌ها، و به دست فراموشی سپردن کبر و غرور و خودخواهی و تکبّر و خودبرتربینی، انسان احساس دیگری پیدا می کند. در آنجا علاوه بر خداحافظی با لباس‌های دوختنی و زینتی، موهایت را نیز شانه نمی‌زنی، از کِرِم هم استفاده نمی کنی، از همسرت که بر تو حلال است نیز فاصله می گیری، و حتّی نگاه عاشقانه و همراه با لذّت جنسی به او را ترک می کنی. آن قدر روحانی و ملکوتی می‌شوی که آزارت به حشرات هم نخواهد رسید، یک مورچه هم زیر پایت له نمی‌شود، با دیگران جرّ و بحث و مجادله و مفاخره نمی کنی، در حرم صید نمی کنی، گیاه حرم را نمی کَنی، خون از بدنت خارج نمی‌نمایی، و حتّی قیافه‌ات را در آیینه و هر جسم صیقلی دیگر به نظاره نمی‌نشینی. راستی که آدمی از دنیای پست و مملوّ از پلیدی و زرق و برق، دل

۱- عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۲۷، ح ۱۱۴؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲

۲- همان مدرک، ص ۴۲۶، ح ۱۱۳

ص: ۱۷۵

می کند و در عالمی دیگر سیر می کُند. به راستی چنین برنامه‌ای برای انسان مؤثّر است، و در حقیقت وی را تربیت می کند.

افسوس که عدّه‌ای از مردم در آن مکان مقدّس به دنبال چیزهایی می‌روند که همه جا یافت می‌شود، و از آنچه که فقط در آن مکان با ارزش و در آن اجتماع عظیم می‌توان بدست آورد غفلت می کنند، و پس از بازگشت همانند انسان‌هایی که تازه از خواب بیدار شده، متوجّه می‌شوند که چه اشتباه بزرگی کرده، و چه کلاهی سرشان رفته است. بدین جهت، معتقدیم زوّار خانه خدا قبل از سفر و در هنگام اقامت در مدینه منوّره باید آموزش‌های لازم را ببینند، و روحانیون محترم کاروان‌ها به آنها بفهمانند که به چه سرزمین مقدّسی پا نهاده و در آنجا پا جای پای چه بزرگانی می‌نهند، و عزم سفر به خانه‌ای دارند که قدیمی‌ترین معبد جهان است. که اگر این تعلیمات را ببینند و در این عبادت بزرگ اندیشه نمایند، انسان دیگری خواهند شد.

حج با این اهمیّت و عظمت باید محور وحدت مسلمانان، و عامل رفع اختلافات شود؛ امّا چون این گوهر گرانبها به دست گوهرناشناسان افتاده قدر آن را نمی‌دانند. و نه تنها از آن استفاده بهینه نمی‌برند، که آن را تبدیل به عامل اختلاف و عناد کرده‌اند. وهّابیهای سلفی بجای پرداختن به توطئه‌های دشمن و شناساندن آن به مسلمانان، به‌طور دائم بر علیه شیعه تبلیغات منفی و دروغین کرده، و اتّهامات واهی و بی‌اساس خود را در ایّام حج و عمره تکرار نموده، و بذر کینه و اختلاف را در دل شیعیان و دیگر مسلمانان می‌پاشند.

سخنی از دشمنی سرسخت!

گلادستون انگلیسی گفت: «سه چیز مسلمانان برای ما خطرناک است:

الف) قرآن مجید؛ تا زمانی که مسلمانان قرآن را تلاوت می کنند، و به آیات

ص: ۱۷۶

جهاد و شهادت و مبارزه با شرک و بت‌پرستی و مانند آن عمل می‌کنند، ما راحت نخواهیم بود.

ب) نماز و اذان؛ ما هر چه بر علیه اسلام تبلیغ کنیم، هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسد و صدای مؤذّن از گل‌دسته مساجد بلند می‌شود، همه مردم به سمت مساجد حرکت کرده، و به نماز می‌ایستند، و به این وسیله تمام تبلیغات ما نقش بر آب می‌شود.

ج) حجّ خانه خدا؛ تا زمانی که مسلمانان سراسر دنیا در ایّام حج به عربستان سفر کرده، و همزمان مراسم عبادی حج را بجا آورده، و در این کنگره بین‌المللی شرکت می‌کنند، ما غربی‌ها در خطر هستیم!».

سپس توصیه می‌کند که: «قرآن‌ها را آتش زده، و بر علیه پیامبر اسلام تبلیغ کرده، و خانه کعبه را خراب کنید!».

آیا منظور او آتش زدن اوراق قرآن مجید است؟ یا کاری کنند که مسلمانان احکام و معارف قرآن را فراموش کنند؟ به‌طور قطع احتمال دوم صحیح است، از این‌رو همواره بر علیه قرآن و معارف آن به اشکال مختلف توطئه کرده و می‌کنند، و هم اکنون سایت‌های فراوانی برای سست کردن اعتقاد و ایمان جوانان ما مشغول شبهه‌افکنی هستند.

در مورد محو نام پیامبر صلی الله علیه و آله این کار از زمان معاویه آغاز شد و هنوز ادامه دارد، و به‌تازگی شدّت گرفته و به‌خصوص در کشورهای غربی به اوج خود رسیده است. و جالب این که در سال گذشته نام محمّد بالاترین آمار را در میان نوزادانی که در آنجا به دنیا آمده‌اند به خود اختصاص داده است. اینجاست که انسان به یاد آیه شریفه ۸ سوره صفّ می‌افتد که فرمود:

«یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ»؛ آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل

ص: ۱۷۷

می کند، هر چند کافران خوش نداشته باشند».

در مورد تخریب خانه کعبه، نیز تخریب اهداف بلند سفر معنوی حج منظور بوده است. بدین شکل که این سفر روحانی مقدّس، که باید انسان را متحوّل کند، به سفری تفریحی یا تشریفاتی تبدیل شود، و آنقدر سطح آن تنزّل کند که هدف از آن تهیّه جهیزیّه برای دخترانشان باشد!

مسلمانان بایـد به این گونه سـخنان و تهدیـدات دشـمنان فکر کرده، و بیشتر به عظمت اسـلام و قرآن و حج و سایر معارف دین پی برده، و قدر آن را بدانند، و خدای ناکرده خود عامل پیاده کردن نقشه‌های آنان نشوند.

حج در قرآن

در اهمیّت حج همین بس که قسمت مهمّی از احکام حج در قرآن مجید آمده، در حالی که ریزه‌کاری‌های دیگر احکام- همان‌طور که گذشت- در قرآن نیامده است. به نمونه‌ای از عناوینی که قرآن متعرّض آن شده توجّه فرمایید:

۱. احرام؛ که در آیه ۱۹۷ سوره بقره و آیه ۹۶ سوره مائده آمده است.

۲. کفّارات احرام؛ که آیه ۱۵۸ سوره بقره به آن پرداخته است.

۳. طواف؛ که در آیه ۲۹ سوره حج مورد توجّه قرار گرفته است.

۴. وقوف در عرفات و مشعر؛ در آیه ۱۹۸ سوره بقره آمده است.

۵. حلق یا تقصیر؛ که در آیه ۲۹ سوره حج آمده است.

۶. نماز طواف؛ که در آیه ۱۲۵ سوره بقره مورد بحث قرار گرفته است.

۷. سعی صفا و مروه؛ که حکم آن را می‌توانید در آیه ۱۵۸ سوره بقره مطالعه کنید.

۸. نحوه خروج از احرام؛ شخصی که پس از احرام بیمار شود و نتواند اعمالش را بجا آورد، در آیه ۱۹۶ سوره بقره بیان شده است.

۹. امنیّت حرم مکّه؛ که در آیه ۶۷ سوره عنکبوت آمده است.

ص: ۱۷۸

حج و مراسم اجتماعی اسلام

اسلام یک دین اجتماعی است؛ بدین‌جهت جامعه اصل، و افراد فرع به حساب می‌آیند که باید در جامعه ذوب شوند. بنابراین، کسانی که می‌پندارند اگر در خانه عبادت کنند حضور قلب بیشتری پیدا می‌کنند و با این بهانه از مسجد و جماعت مسلمانان دوری می‌گزینند در اشتباهند. از این‌رو غالب ضمیرهای نماز ضمیر جمع است. به عنوان مثال می‌توان به «ایّاکَ نَعْبُدُ»؛ (پروردگارا) تنها تو را می‌پرستیم»؛ «وَایّاکَ نَسْتَعینُ»؛ و تنها از تو یاری می‌جوییم»؛ «وَاهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمِ»؛ ما را به راه راست هدایت کن»؛
«والسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِ اللَّهِ الصَّالِحینَ
؛ سلام بر ما و بندگان صالح و شایسته خداوند» اشاره کرد. نتیجه این که اسلام یک دین اجتماعی است، و افراد باید در جامعه ذوب شوند.

بر این اساس، اسلام سه برنامه اجتماعی دارد:

۱. نماز جماعت؛ که در سه یا پنج وقت اقامه می‌گردد. این مراسم عبادی به قدری ثواب دارد که در برخی مراحل ثواب آن قابل شمارش نمی‌باشد. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

«جبرئیل به همراه هفتاد هزار فرشته، پس از نماز ظهر نزد من آمدند. جبرئیل گفت: پروردگارت سلام می‌رساند و دو هدیه برایت فرستاده است. پرسیدم: آن دو هدیه چیست؟ عرض کرد: ... و دیگری خواندن نمازهای روزانه به جماعت است. پرسیدم: ثواب نماز جماعت برای امّت من چقدر است؟ گفت: اگر دو نفر باشند خداوند برای هر نفر در مقابل هر رکعت صد و پنجاه نماز منظور می‌کند، و اگر سه نفر باشند ششصد نماز، ... و اگر از ده نفر بیشتر شوند چنانچه تمام آسمان‌ها کاغذ، و تمام دریاها مرکّب، و تمام درختان قلم، و تمام جنّ و انس و فرشتگان نویسنده شوند، قادر برشمارش ثواب یک رکعت آن نخواهند شد ...».(۱)

۱- مستدرک الوسائل، ابواب صلاة الجماعة، باب ۱، ح ۱

ص: ۱۷۹

بـدین جهت بـا کسـانی که بی‌جهت در نمـاز جمـاعت مسـلمین حاضـر نمی‌شونـد و آن را سـبک می‌شـمارند، در روایات به شـدّت برخورد شده است.(۱)

۲. نماز جمعه؛ پس از اسـتقرار نظام اسـلامی در کشورمان نماز جمعه کاملًا احیا شد. نماز جمعه شـیعیان امتیازی دارد که اهل سـنّت نـدارد. در میـان اهـل سـنّت هر کس در مسـجد محلّه خود نمـاز جمعه می‌خوانـد، و این تفاوت چنـدانی از نظر آثار با نماز جماعت ندارد. امّا در نماز جمعه شیعه همه علاقمندان از سرتاسـر شـهر در یک جا جمع شده و یک نماز جمعه باشکوه اقامه می‌شود. و امام جمعه مشکلات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را بیان کرده، و مردم را نسبت به توطئه‌ها و نقشه‌های دشمن آگاه نموده، و مردم شهر از حال همدیگر باخبر شده، و اغلب نسبت به حلّ مشکلات دیگران اقدام می‌کنند.

۳. حجّ خانه خدا؛ حج اجتماعی عظیم‌تر است که سالانه برگزار می‌گردد و مسلمانان از سراسر کشورهای اسلامی و مسلمان‌نشین، از تمـام نژادها، زبان‌ها، و از والامقام‌ترین افراد تا افراد بسـیار عادی در این کنگره عظیم، گرد هم می‌آینـد و همه با هم به زیارت خانه خدا می‌پردازند.

این اجتماع سالانه بسیار مهم و ارزشمند است. به‌خصوص نماز جمعه‌ای که قبل از عزیمت به عرفات در مسجدالحرام اقامه می‌شود، که همه حجّاج در آن شـرکت می‌کنند، و مسـجدالحرام با آن عظمت و خیابان‌های اطراف را پر می‌کند، چه فرصت گرانبهایی برای طرح مشـکلات جهان اسـلام و نحوه حلّ آن ایجاد می‌کند. آری در خطبه‌های این نماز می‌توان مهمترین مسائل جهان اسلام را بیان کرد.

امّا افسوس که این نماز جمعه به دست عدّه‌ای وهّابی سلفی جیره‌خوار افتاده

۱- بخشی از این روایات در وسائل‌الشیعه، ج ۵، ابواب صلاهٔ الجماعهٔ، باب ۲ آمده است

ص: ۱۸۰

که بـدون اجازه اربابان خود نمی‌تواننـد سـخنی بگوینـد، و بایـد متنی که حکومت برای آنها تنظیم کرده را قرائت کننـد. و گاه متن سخنرانی آنان مسائل بسیار ساده و پیش پا افتاده‌ای بیش نیست.

مسائل اجتماعی از دیـدگاه اسـلام به قدری اهمیّت دارد، که هر چیز در راسـتای آن باشد و به وحدت و آشتی میان مسـلمین کمک کنـد مطلوب است. و آنچه سـبب جـدایی و اختلاف مسـلمانان گردد، منفور است. بنابراین آشتی دادن و اصـلاح ذات البین آن قدر اهمیّت دارد که در ردیف جهاد در خط مقدم جبهه شمرده شده است.

(اجر المصلح بین الناس کالمجاهد بین الناس).(۱)

اسرار حج

اشاره

بـدون شک ثواب‌های عظیم و فوق العاده‌ای که برای حج در روایات آمده، و همچنین کیفرهای سـختی که برای ترک آن در قرآن مجید و روایات اسلامی ذکر شده، همه به خاطر اسرار و فلسفه‌های مهمّی است که این عبادت بزرگ اسلامی دارد.

قرآن مجید در یک جمله کوتاه و بسیار پر معنا، درباره حج می‌فرماید:

«لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ»؛ تا شاهد منافع گوناگون خویش (در این برنامه حیات‌بخش) باشند!».(۲)

این منافع، فراوان است که در روایات معصومین علیهم السلام به آن اشاره شده، از جمله:

۱. آثار تربیتی و اخلاقی

تربیت نفوس، و تهذیب اخلاق، و تقویت پایه‌های تقوا و خلوص است.

تعبیری که در احادیث گذشته آمده بود که حجِّ مقبول سبب می‌شود انسان از تمام

۱- تفسیر ثعلبی، ج ۹، ص ۸۰

۲- سوره حج، آیه ۲۸

ص: ۱۸۱

گناهانش خارج شود و همانند روزی گردد که از مادر متولّد شده، دلیل روشنی برای تأثیر حج بر پاکی دل و صفای روح و زدودن آثار گناهان یک عمر است.

البتّه این فایده بزرگ اخلاقی هنگامی به دست می‌آید که زائران بیت اللّه الحرام به اسرار اعمال و مناسکی که انجام می‌دهند، به دقّت توجّه داشته باشند، تا هر قدمی که برمی‌دارند قدمی به سوی خدا و معبود و محبوب حقیقی باشد، و این عبادت بزرگ و پرمحتوا برای آنان به منزله «تولّد دوباره» گردد.

کسانی که با توجّه به اسرار این عبادت، و با نهایت خلوص نیّت، این مراسم بزرگ روحانی را انجام می‌دهند، آثار عمیق آن را در درون جان خود تا پایان عمر احساس می‌کنند، و هر زمان به یاد خاطره‌های این سفر روحانی و صحنه‌های مملوّ از روحانیّت و صفا و اخلاص بیفتند، روح تازه‌ای در آنها دمیده می‌شود (این، اثر تربیتی و اخلاقی حج است).

۲. آثار سیاسی

«آثار سیاسی» که در کنار آثار تربیتی حج قرار دارد، بسیار مهم است؛ چرا که حج- اگر همان گونه که اسلام دستور داده و ابراهیم بت شکن، جهانیان را به آن فراخوانده انجام شود- سبب عزّت مسلمین، و تحکیم پایه‌های دین، و وحدت کلمه، و مایه قدرت و شوکت در برابر دشمنان، و برائت از مشرکین جهان خواهد شد، و این کنگره عظیم الهی، که هر سال در کنار خانه خدا تشکیل می‌شود، بهترین فرصت را به مسلمانان برای بازسازی نیروهای خویش، و تقویت پایه‌های اخوّت و برادری، و خنثی کردن توطئه‌ها و نقشه‌های دشمنان اسلام در طول یکسال می‌دهد.

ولی متأسّفانه همان گونه که گروهی از مسلمین به عمق فلسفه اخلاقی حج نمی‌رسند، از فلسفه سیاسی آن نیز بی خبرند. تنها به ظواهر قناعت می‌کنند، و از

ص: ۱۸۲

روح این عبادت بزرگ غافلند، و به گفته یکی از سیاستمداران بیگانه: «وای به حال مسلمانان اگر معنای حج را نفهمند، و وای به حال دشمنان اسلام اگر مسلمین معنای حج را بفهمند!».(۱)

۳. آثار علمی و فرهنگی

یکی دیگر از آثار مهمّ حج، که در روایات معصومین علیهم السلام به آن اشاره شده، آثار فرهنگی آن است؛ چرا که آثار رسول اللّه صلی الله علیه و آله و ائمّه معصومین علیهم السلام در جای جای مکّه و مدینه و مواقفِ حج به چشم می‌خورد، و حضور دانشمندان بزرگ اسلامی از تمام کشورها، اعمّ از علمای بزرگ دینی، و اساتید فنون دیگر، و گویندگان و نویسندگان، که هر سال در حج شرکت دارند، فرصت خوبی به همه مسلمین جهان برای مبادله اطّلاعات و دانستنی‌ها در تمام زمینه‌های دینی و علمی می‌دهد، و از همه گذشته، آگاهی خوبی از وضع همه مسلمین جهان در آن محیط پیدا می‌شود که اگر برای این کار نیز برنامه ریزی شود آثار عظیم آن در جهان اسلام همه ساله ظاهر می گردد. در عصر امام صادق علیه السلام در برهه‌ای از زمان مأمورین حکومت مانع تماس مردم با امام صادق علیه السلام و حل مشکلات علمی و دینی در حضور آن حضرت شدند. امّا در ایّام حج که کنترل سیل مسلمانان امکان‌پذیر نبود مردم خدمت حضرت می‌رسیدند و سؤالات و مشکلات یک‌ساله خود را با آن حضرت مطرح می کردند.

در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم:

«تَمامُ الْحَجِّ لِقاءُ الْامامِ

؛ ملاقات امام هر زمان تکمیل کننده مراسم حج است»(۲)، چون امام را می‌بینند و مسائل را از محضر وی سؤال می کنند.

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۷۸

۲- وسائل‌الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۵

ص: ۱۸۳

۴. آثار اقتصادی

در روایات اسلامی «فلسفه اقتصادی» نیز یکی از اسرار و اهداف حج شمرده شده است. ممکن است کسانی بپرسند: حج با مسائل اقتصادی چه کار دارد؟ ولی وقتی به این نکته توجّه کنیم که مهمترین مشکل مسلمین امروز همان وابستگی اقتصادی آنها به دشمنان اسلام است، و در کنار مراسم حج می‌توان کنگره‌ها و سمینارهای عظیمی از اقتصاددانان جهان اسلام به وجود آورد، و مسلمین را از این نظر از زیر سلطه اجانب رهایی بخشید، اهمّیّت این موضوع روشن می‌شود.(۱)

خلاصه این که حج، اسرار مهمّی دارد که شایسته است در کتاب‌های جداگانه تدوین و به همه مسلمانان، به‌خصوص جوانان، تعلیم داده شود.

۱- این چهار فلسفه در حدیثی از امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام نقل شده است. به وسائل‌الشّیعه، ج ۸، ص ۷، ح ۱۵، مراجعه فرمایید

ص: ۱۸۴

ص: ۱۸۵

ص: ۱۸۶

ص: ۱۸۷

فصل دوازدهم:

اشاره

امامت ابراهیم علیه السلام

یکی از مسائل مهمّ مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام مسأله امامت است، که در اواخر عمر آن حضرت رخ داد، و خداوند متعال علاوه بر نبوّت و رسالت، مقام فوق العاده ارزشمند امامت را نیز به آن حضرت ارزانی داشت. این مطلب در آیه شریفه ۱۲۴ سوره بقره منعکس شده، و مفسّران درباره آن بسیار سخن گفته‌اند، ولی بهترین سخن و مناسب‌ترین تفسیر را مفسّران شیعه و پیروان مکتب اهل‌بیت علیهم السلام، با استفاده از معارف اهل‌بیت علیهم السلام بیان کرده‌اند.

شرح و تفسیر

«وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»؛ و (یاد کنید) هنگامی که پروردگارِ ابراهیم، او را با دستوراتی آزمود».

«کلمات» در قرآن مجید معانی متفاوتی دارد:

۱. الفاظ؛ همان‌گونه که در محاورات ما فارسی‌زبانان اغلب به این معنا استعمال می‌شود.

۲. موجودات عالم؛ در قرآن مجید از زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و دیگر موجودات عالم به کلمات تعبیر شده است؛ چون عالم هستی همچون کتاب بزرگی است که خداوند آن را نوشته، و هر یک از موجودات آن

ص: ۱۸۸

یکی از کلمات این کتاب بزرگ محسوب می‌شود. خداوند متعال در آیه شریفه ۱۰۹ سوره کهف می‌فرماید:

«قُلْ لَّوْ کَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِّکَلِمَاتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ کَلِمَاتُ رَبِّی وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً»؛ بگو: اگر دریا برای (نوشتن) کلمات پروردگارم مرکّب شود، دریا پایان می‌گیرد، پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد، هر چند همانند آن (دریا) را کمک آن قرار دهیم».

امروزه که تا حدّ زیادی پرده از روی اسرار آفرینش برداشته شده، تفسیر آیه فوق روشن می‌شود. دانشمندان می‌گویند منظومه شمسی، که ما در آن زندگی می‌کنیم، جزء کهکشانی است به نام کهکشان راه شیری، که در این کهکشان ۲۰۰ میلیارد ستاره وجود دارد، که خورشید با تمام فروغ و عظمتش یک ستاره متوسّط آن است! مجموعه کهکشان‌هایی که تاکنون بشر موفّق به کشف آن شده، که کهکشان راه شیری با ۲۰۰ میلیارد ستاره یکی از آنهاست، به یک میلیارد کهکشان می‌رسد! از عالَم بزرگ به عالَم کوچک می‌رویم. دانشمندان می‌گویند سر هر سوزنی میلیون‌ها اتم وجود دارد. راستی آیا می‌توان تمام ستارگان آسمان و تمام دانه‌های اتم و دیگر موجودات عالم هستی را شماره کرد؟ نتیجه این که یکی از معانی کلمات، موجودات عالم است.

۳. معنای دیگر کلمات «آزمایشات و ابتلائات» است؛ کلمات در آیه مورد بحث، بدین معناست. خداوند متعال زمانی که اراده می‌کند لباس زیبای امامت را بر اندام ابراهیم خلیل علیه السلام بپوشاند، او را به روش‌های مختلف امتحان می‌کند.

آیا حضرت در امتحانات موفّق می‌شود؟ ادامه آیه شریفه پاسخ این سؤال را روشن می‌کند. توجّه فرمایید:

«فَأَتَمَّهُنَّ»؛ و او به طور کامل از عهده آنها برآمد».

سؤال: امتحانات ابراهیم خلیل علیه السلام که از عهده آنها سربلند برآمد، چه بود؟

ص: ۱۸۹

جواب: حداقل آن حضرت هشت بار امتحان داد، و در همه پیروز شد؛ که عبارتند از:

۱. مبارزه با آفتاب و ماه و ستاره‌پرستان، که شرح آن گذشت.

حضرت بدون ترس و واهمه به مبارزه با آنها پرداخت و آنها را مغلوب کرد.

۲. مبارزه با عمویش آزر، که تفصیل آن هم گذشت. ابراهیم علیه السلام آن قدر در این مبارزه اصرار و پافشاری کرد که عمویش عصبانی شد و او را تهدید به مجازات سختی کرد، امّا ابراهیم تسلیم نشد، و از این امتحان نیز سربلند خارج شد.

۳. مبارزه آشکار با بت‌پرستان، که شرح آن نیز گذشت. او یکّه و تنها در میدان شهر بابل با همه بت‌پرستان به بحث پرداخت، و از جوانی و تنهاییش نهراسید، و در نهایت با توکّل بر خدا پیروز شد.

۴. مناظره با پادشاه ظالم عصر خود نمرود، که فردی ستمگر و از خودراضی و مغرور بود. و همان‌طور که گذشت در این مبارزه نیز پیروز شد، و نمرود و نمرودیان مات و مبهوت گشتند.

۵. شکستن بت‌های بتخانه آباد شهر بابل و تبدیل آن به ویرانه، و سپس حضور در دادگاه، پنجمین امتحان آن حضرت بود، که قبول شد.

۶. فرستادن همسرش هاجر و فرزند دلبندش اسماعیل به سرزمین خشک و سوزان مکّه، که نه آب داشت و نه آبادانی، و نه انسانی آنجا بود، و نه حتّی پرنده‌ای؛ امّا ابراهیم علیه السلام با توکّل بر خدا مأموریّتی که به او محوّل شده بود را انجام داد و از این امتحان سخت نیز سربلند بیرون آمد.

۷. هفتمین امتحان سخت آن حضرت، بردن فرزند دلبندش اسماعیل به قربانگاه بود، که این کار جز از انسانی مؤمن و متوکّل بر خدا که پروردگارش را به‌درستی باور کرده باشد، انتظار نمی‌رود.

۸. تجدید بنای خانه کعبه که آن حضرت در سنّ پیری با کمک فرزندش

ص: ۱۹۰

اسماعیل به سرانجام رساند.

برادران عزیز! خواهران گرامی! خوانندگان محترم! هر کس بخواهد به جایی برسد باید امتحانات الهی را به خوبی پشت سر بگذارد. زنان مصـر به یوسف علیه السـلام گفتند: «خواهش زلیخا را انجام بده، و آنچه می‌خواهد بجا آور، تا به مقامات عالی برسـی. در غیر این صورت، جای تو پشت میله‌های زنـدان است». یوسف پیامبر علیه السـلام پا بر روی هواهای نفسانی گذاشت، و خطاب به خدای خود عرضه داشت:

«رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ»؛(۱) پروردگـارا! زنـدان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می‌خواننـد». و زنـدان را به جان خریـد و بدین وسـیله از امتحان الهی سـرفراز خارج شد، و خداوند مقام مادّی عزیز مصـر و مقام معنوی نبوّت را به وی عنایت کرد. آری هیچ کس بدون زحمت و مشقّت به جایی نمی‌رسد.

همه امتحان دارند، محال است کسـی مورد آزمایش قرار نگیرد، منتهی امتحانات فرق می کند. یکی با بچّه‌دار شدن امتحان می‌شود، و دیگری، با بچه‌دار نشدن. وسیله امتحان عدّه‌ای پول و ثروت است، و عدّه‌ای دیگر فقر و نداری.

برخی با پست و مقام امتحان می‌شونـد، و عـدّه‌ای بـدون آن. عـدّه‌ای با فرزنـدان منحرف، و برخی با پدران فاسد. برخی از محترمین تهران به‌تازگی نزد من آمـده بودنـد. یکی از آنها گفت زمین بزرگی را به یکی از فرزنـدانم بخشـیدم، پس از گذشت مدّتی نیاز به آن پیدا کردم. به فرزندم مراجعه کردم تا آن زمین را در اختیار من بگذارد، ایشان به دادگاه مراجعه کرد، و بر علیه من شکایت کرد که پدرم قصد تصرف زمین مرا دارد! این هم یک نمونه از امتحانات الهی است.

ابراهیم خلیل علیه السلام با توکّل بر خدا و استعانت از ذات پاکش، از همه امتحان‌ها

۱- سوره یوسف، آیه ۳۳

ص: ۱۹۱

سربلند خارج شد. اکنون خداوند می‌خواهد به وی جایزه بدهد. جایزه‌ای ارزشمند و ویژه می‌فرماید:
«إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً»؛ من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم». ابراهیم خلیل علیه السلام هنگامی که خلعت زیبای امامت را بر قامت خویش دید، ذوق زده شد و پرسشی را مطرح کرد: «قَالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِی»؛ ابراهیم گفت: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده)»؛ حضرت چقدر آینده‌نگر بود، فقط به فکر خود و مردمی که با آنها زندگی می‌کرد نبود، بلکه به یاد فرزندان و نوه‌ها و نسل‌های آینده‌اش نیز بود. به پاسخ خدا توجّه کنید:
«قَالَ لَایَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ»؛ خداوند فرمود: پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد (مگر آنها که شایسته‌اند)». خداوند به صورت مشروط با تقاضای ابراهیم خلیل علیه السلام موافقت کرد، و امامت را مختصّ کسانی دانست که معصوم از گناه و معصیت باشند. چون هر گناهی ظلم است؛ ظلم به خویشتن، یا به دیگری، یا به هر دو.

مقامات حضرت ابراهیم علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال پنج مقام به حضرت ابراهیم علیه السلام داد:
۱. مقام عبودیّت و بندگی؛ این مقام افتخار بزرگی برای بندگان خوب خداست.
بندگانیم جان و دل بر کف‌چشم بر امر و گوش بر فرمان
مقام عبودیّت آن قدر مهم است که در تشهّد نماز، قبل از مقام رسالت ذکر شده است.
۲. مقام نبوّت؛ این مقام رفیع، پس از طی کردن مقام عبودیّت حاصل می‌شود.

ص: ۱۹۲

۳. مقـام رسالت؛ «نبیّ»، وحی و پیام‌های الهی را در اختیار مردم قرار می‌دهـد، ولی مأمور تبلیغ آن در نقاط مختلف نیست؛ امّا وظیفه رسول تبلیغ وحی در نقـاط مختلف دنیـاست. در نـتیجه حضـرت ابراهیم علیه السـلام که هم نبیّ است و هم رسول، جهت تبلیغ آیین توحید از بابل به شام و از شام به مکّه سفر کرد.

۴. مقام خلیل اللّهی؛ ابراهیم بت‌شـکن علاوه بر مقام عبودیّت و نبوّت و رسالت، خلیل اللَّه نیز بود. همه چیزش را از خـدا می‌دانست، و علاقه فوق العاده‌ای به خدای یکتای بی‌همتا داشت. طبق برخی روایات، روزی شنید که شخصی می گوید:

«سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلائِکَهِٔ وَالرُّوح»

گفت: «کیست که نـام معشـوق و محبوب مرا می‌برد؟ نیمی از اموالم را به او دادم. و اگر یکبـار دیگر آن را تکرار کنـد نیم دیگر را هم به او خواهم داد».(۱)

۵. مقام امامت؛ مقام امامت که اوج افتخار آن حضرت است.(۲)

چند پرسش و نکته

اشاره

سؤالات متعدّدی پیرامون آیه مورد بحث مطرح است. از جمله این که:

۱. امامت یعنی چه؟ و منظور از آن در اینجا چیست؟

۲. آیا همه پیامبران علاوه بر پیامبری امام هم بوده‌اند؟

۳. تفاوت نبوّت و امامت و رسالت در چیست؟

۴. چگونه حضرت ابراهیم علیه السلام به امامت رسید؟

۵. ظالم کیست؟

۶. امام از سوی چه کسی تعیین می‌شود؟

۱- الفضائل والرذائل، ص ۱۰۳

۲- اصول کافی، ج ۱، باب طبقات الانبیاء والرسل والأئمّه، ص ۱۷۵، ح ۲

ص: ۱۹۳

۱. امامت چیست؟

سؤال: امامتی که برتر از «عبودیّت»، «رسالت»، «نبوّت» و «خلیل‌اللّهی» است به چه معناست؟

پاسخ: مفسّران اهل سنّت در تفسیر صحیح این آیه مانده‌اند. عدّه زیادی از آنها گفته‌اند: «امامت در این آیه همان نبوّت است!».(۱) چطور می‌توان این تفسیر را پذیرفت، در حالی که به اتّفاق تمام مفسّران اعطای مقام امامت در اواخر عمر حضرت ابراهیم علیه السلام بوده، و آن حضرت از سنّ نوجوانی به مقام نبوّت، بلکه رسالت و تبلیغ آیین یکتاپرستی رسیده بود، و ستاره‌پرستان و ماه‌پرستان و خورشیدپرستان و بت‌پرستان بابل و سپس شام را به خدای یگانه خواند؟

عدّه‌ای دیگر از اهل سنّت امامت را به طهارات دهگانه به شرح زیر تفسیر کرده‌اند:

۱. گرفتن شارب، ۲. گذاشتن ریش، ۳. تراشیدن سر، ۴. مسواک زدن، ۵. خلال کردن، ۶. از بین بردن موهای زاید بدن، ۷. ختنه کردن، ۸. ناخن گرفتن، ۹. غسل جنابت، ۱۰. تطهیر با آب.

امّا آیا این امور، والاتر و بالاتر از عبودیّت و نبوّت و رسالت و خلیل اللّهی است؟

اهل سنّت بر اثر جدا شدن از اهل‌بیت علیهم السلام در بسیاری از موارد نتوانسته‌اند برای آیات قرآن تفسیر مناسبی ارائه کنند، که این یک مورد آن است. و نمونه دیگر آن، تفسیر آیه شریفه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»(۲) است؛ امّا مفسّران شیعه تفاسیر روشنی از امامت ارائه داده‌اند. به عنوان نمونه، مرحوم طبرسی مفسّر

۱- تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۵۵

۲- سوره مائده، آیه ۳.

ص: ۱۹۴

بزرگ و نام‌آشنای شیعه، در کتاب گرانقدر خود مجمع‌البیان (۱)، دو تفسیر برای امامت بیان کرده است:

۱. مقتدا و پیشوا؛ امام کسی است که سخنان و اعمال و سیره او سرمشق زندگی مردم است. حضرت ابراهیم علیه السلام به این معنا از ابتدای رسالت امام محسوب می‌شد، و گفتار و کردارش سرمشق و اسوه مردم بود. بنابراین، منظور از امام در آیه شریفه این معنا نیست.

۲. مجری قانون؛ طبق این تفسیر، امامت عبارت است از تحقّق بخشیدن برنامه‌های دینی اعمّ از حکومت به معنای وسیع کلمه و اجرای حدود و احکام خدا و اجرای عدالت اجتماعی و همچنین تربیت و پرورش نفوس در ظاهر و باطن؛ و این مقام از مقام رسالت و نبوّت بالاتر است.

خلاصه این که امام کسی است که قوانین دین و احکام الهی را اجرا کند.

بنابراین نبوّت بیان قانون، رسالت ابلاغ قانون، و امامت اجرای آن است.

امام برای اجرای احکام الهی تشکیل حکومت می‌دهد تا حدود شرعی را اجرا کند، حقّ مظلومان را بگیرد، نظم را در جامعه حاکم کند، امنیّت را فراهم آورد، و همه امور مربوط به دین را به سامان برساند.

۲. همه پیامبران امام نبوده‌اند!

اشاره

سؤال: آیا تمام ۱۲۴ هزار پیامبر، که از سوی خداوند مبعوث شده‌اند، امام هم بوده‌اند، یا امامت مخصوص عدّه‌ای از آن بزرگواران بوده است؟

پاسخ: بعضی از پیامبران فقط نبی بوده، و وظیفه آنها بیان قوانین الهی بوده است. برخی دیگر، علاوه بر نبوّت مأمور تبلیغ و نشر آیین خود نیز بودند امّا مأمور اجرای احکام الهی نبوده‌اند. ولی عدّه خاصّی از پیامبران الهی، علاوه بر

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۷۶

ص: ۱۹۵

مقام نبوّت و رسالت به مقام امامت هم رسیده، و مأمور اجرای فرامین الهی نیز بوده‌اند. حضرت ابراهیم علیه السلام مأمور اجرای احکام الهی در شام بود. حضرت سلیمان و داود علیهما السلام نیز به مقام امامت نایل شدند. حضرت یوسف علیه السلام پس از آن که عزیز مصر شد و قدرت را به دست گرفت به مقام امامت هم رسید.

پیامبر عالیقدر اسلام حضرت محمّد صلی الله علیه و آله نیز به مقام بلند امامت دست یافت، و مهم‌ترین حکومت الهی را تشکیل داد. امامان اهل‌بیت علیهم السلام نیز این مقام رفیع را دارند. امام علی علیه السلام پس از تحمّل ۲۵ سال سکوت تلخ برای حفظ نهال نوپای اسلام و برطرف شدن موانع، حکومت اسلامی را تشکیل می‌دهد، و حدود الهی را اقامه می‌کند، و با انحرافات می‌جنگد، و به مستمندان و فقرا رسیدگی می‌کند، و حقّ مظلومان را می‌ستاند، و در تقسیم عادلانه بیت‌المال می‌کوشد. هر چند عدّه‌ای از مسلمان‌نماها تاب عدالت آن حضرت را نداشته و او را شهید کردند.

امام حسن مجتبی علیه السلام نیز در برهه‌ای از زمان، حکومت اسلامی را به دست گرفت؛ امّا طولی نکشید که ظالمان خلافت را از مسیر حق منحرف کرده و امام از رأس حکومت کنار رفت. و دشمن نگذاشت بقیّه امامان اهل‌بیت علیهم السلام حکومت الهی را جهت پیاده کردن فرامین پروردگار به دست بگیرند، امّا هنگامی که امام غایب از نظرها و حاضر در قلب‌ها، حضرت مهدی علیه السلام ظاهر شود امامت را به معنای کامل در اختیار خواهد گرفت، و سراسر کره زمین را زیر پرچم اسلام خواهد برد، «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»(۱). برنامه آن حضرت تحقّق عدالت، آزادی، رفاه، آرامش، امنیّت خواهد بود و در یک جمله، همه چیز در حکومت آن حضرت تحقّق خواهد یافت.

۱- سوره توبه، آیه ۳۳؛ ترجمه:« تا آن(اسلام) را بر همه آیین‌ها غالب گرداند»

ص: ۱۹۶

امامت تکوینی

آنچه که تا کنون گفته شد امامت تشریعی است، که یک بعد امامت است.

امامت بُعد دیگری نیز دارد، که هدایت تکوینی است. و منظور از هدایت تکوینی به زبان ساده آن است که امام هر چند در پس پرده غیبت باشد، امّا با روح و جان ما در تماس است و آن را پرورش می‌دهد. اگر مردم به سراغ امام بروند از عنایات و برکات آن حضرت به صورت ناخودآگاه بهره خواهند برد. عقربه‌های قطب‌نما را هر کجا بگذاریم به سمت قطب شمال و جنوب جذب می‌شود. یعنی یک قطب مغناطیسی در شمال و جنوب وجود دارد که عقربه قطب نما را به خود جذب می کند، مشروط بر این که عقربه قطب‌نما سنخیّتی با قطب مغناطیسی داشته باشد، وگرنه جذب نمی‌شود. قطب عالَم امکان و قلب مقدّس آقا امام زمان علیه السلام، نیز نیروی جاذبه‌ای قوی دارد، که عقربه‌های قلب‌های خالص شیعیان را به خود جذب می کند. بیایید بین عقربه قلبمان و نیروی جاذبه آن حضرت سنخیّتی ایجاد کنیم، تا مجذوب حضرت ولیّ عصر علیه السلام گردیم که در این صورت برکات آن حضرت را حس خواهیم کرد و بر اثر این جذابیّت تکوینی، هر روز نورانیّت تازه‌ای احساس می کنیم؛ یا مشکلات شخصی یا اجتماعی ما برطرف می‌شود، یا مسائل مبهم با عنایت آن حضرت روشن می گردد.

این هدایت تکوینی امام زمان علیه السلام حلّال بسیاری از مشکلات شیعه در طول تاریخ بوده است. داستان ناصبی‌های بحرین و توطئه‌ای که نخست وزیر عنود و لجوج آنها بر ضدّ شیعه چیده بود، و نقشی که بر آن انار زده بودند، با هدایت آن حضرت نقش بر آب شد.(۱)

علمای دین با تمسّک به عنایت امام زمان علیه السلام و استفاده از هدایت‌های تکوینی آن حضرت از تنگناهایی که گرفتار آن شده بودند، خود را رها می کردند.

۱- منتهی الآمال عربی، ج ۲، ص ۷۷۵؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۸، باب ۲۴

ص: ۱۹۷

بـه عنـوان مثـال مرحـوم علّـامه بحرالعلـوم رحمه الله سالیـانی در مکّه مکرّمه زنـدگی می‌کرد، و بر اثر علم و دانش وافری که داشـت سؤالات هر یـک از مـذاهب اسـلامی را مطـابق مـذهبشان جواب می‌داد. سؤالات شـیعیان را بر اساس فقه اهل‌بیت علیهم السـلام، و حنفیـان را مطـابق نظرات ابوحنیفه، و شافعیـان را طبق فتوای شـافعی، و مالکیان را با اسـتفاده از آرای مالک، و حنبلیان را برگرفته از کتاب‌های احمد حنبل پاسخ می‌داد. یکی از دوستان علّامه چنین نقل می‌کند:

«سیّد، بسیار دست و دل باز بود. یک روز نزد او رفتم تا از وی کمک بگیرم.

گفت: فعلًا دسـتم خالی است، مهلتی بده تا فرجی حاصل شود. هر روز جهت طواف خانه خدا و نماز طواف به مسـجدالحرام مشرّف می‌شد، سپس به منزل برمی‌گشت و به سؤالات مردم پاسخ می‌داد. روزی پس از بازگشت از مسجدالحرام مشغول استراحت بود، که خبر دادند آقایی دم در حیاط با شـما کار دارد. از جا پرید و با سـر و پای برهنه به اسـتقبال او رفت، و با احترام وی را به داخل منزل دعوت کرد، و او را بالـای اطاق نشانـد، و به من فرمود: بیرون اطاق منتظر باش! نمی‌دانم چه سـخنانی میان آن آقا و علّامه ردّ و بـدل شد. امّا هنگامی که آقا تشریف برد و علّامه با نهایت احترام وی را بدرقه کرد، مرا صدا زد و گفت:

«این حواله را بگیر، و به مسـجدالحرام برو، در کنـار کوه صـفا تـاجری هست، حواله را به او بـده، و هر چه داد بگیر و اینجـا بیـاور»؛ حواله را گرفته و به آدرس مـذکور مراجعه کردم، و حواله را به آن تـاجر دادم. تـاجر حواله را گرفت و آن را بوسـید و بر روی سـر نهاد. سـپس گفت: «به تنهایی نمی‌توانی آنچه حواله شده را ببری، برو کمک بیاور». رفتم و کمک آوردم، تاجر کیسه‌های سـنگینی از درهم و دینار تحویل داد، که به اتّفاق آن شـخص آنها را به منزل علّامه بردم. روز بعـد با خود گفتم: بروم ببینم این تاجر که بود؟ امّا هنگامی که به آن مکان مراجعه کردم، نه از تاجر خبری بود و نه از آن مغازه اثری! آنجا بود که متوجّه شدم این کمک‌ها

ص: ۱۹۸

و دستگیری‌های علّامه از کجا حواله می‌شود».(۱)

آری، هدایت‌های تکوینی امام زمان علیه السلام باعث توفیقات فراوان علّامه بحرالعلوم رحمه الله شده بود.

خوانندگان محترم! اگر مایل هستید عقربه‌های دل شما مجذوب آن قطب عالم امکان شود، و هدایتهای تکوینی آن حضرت شامل حال شما هم گردد، باید عقربه دلتان را هم‌سنخ آن حضرت کنید، تا مشمول این شعر شوید:

هر دم عنایت‌های تونور و هدایت‌های تو

لطف و کرامت‌های تومی‌تابد اندر روح و تن

مولای من مولای من

۳. تفاوت «نبوّت» و «امامت» و «رسالت»

طبق آنچه از اشارات موجود در آیات و تعبیرهای مختلفی که در احادیث وارد شده برمی‌آید، کسانی که از طرف خدا مأموریّت داشتند، دارای مقامات مختلفی بودند:

الف) مقام نبوّت یعنی دریافت وحی از خداوند. بنابراین «نبی» کسی است که وحی بر او نازل می‌شود و آنچه را با وحی دریافت می‌دارد، چنانچه مردم از او بخواهند در اختیارشان می‌گذارد.

ب) مقام رسالت یعنی مقام ابلاغ وحی و تبلیغ و نشر احکام خداوند و تربیت نفس‌ها از طریق تعلیم و آگاهی بخشیدن. بنابراین «رسول» کسی است که در حوزه مأموریّت خود به تلاش و کوشش برمی‌خیزد و از هر وسیله‌ای برای دعوت مردم به‌سوی خدا و ابلاغ فرمان او استفاده می‌کند، و برای یک انقلاب فرهنگی و فکری و عقیدتی تلاش می‌نماید.

۱- منتهی الآمال عربی، ج ۲، ص ۷۸۸؛ بحارالانوار، ج ۵۳

ص: ۱۹۹

ج) مقام امامت یعنی رهبری و پیشوایی خلق. در واقع «امام» کسی است که با تشکیل حکومت الهی و به‌دست آوردن قدرت‌های لازم، سعی می‌کند احکام خدا را اجرا کند، و اگر قدرت تشکیل حکومت را ندارد تا آنجا که در توان دارد در اجرای احکام می‌کوشد.

به بیان ساده‌تر: وظیفه امام اجرای دستورهای الهی است؛ در حالی که وظیفه رسول ابلاغ این دستورهاست.

و به تعبیری دیگر، رسول ارائه طریق می‌کند، ولی امام، ایصال به مطلوب می‌نماید (علاوه بر وظایف سنگین دیگری که قبلًا اشاره شد).

ناگفته پیداست که بسیاری از پیامبران مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تمام مقامات را داشتند، هم دریافت وحی می‌کردند، هم تبلیغ فرمان‌های الهی، هم در تشکیل حکومت و اجرای احکام تلاش می‌کردند، و هم از طریق باطنی به تربیت نفوس می‌پرداختند.

کوتاه سخن اینکه امامت، همان مقام رهبری همه جانبه مادّی و معنوی، جسمی و روحانی و ظاهری و باطنی است. امام رئیس حکومت، پیشوای اجتماع و رهبر مذهبی و مربّی اخلاق و رهبر باطنی و درونی است.

امام از یک‌سو با نیروی مرموز معنوی خود افراد شایسته را در مسیر تکامل باطنی رهبری می‌کند، و از سوی دیگر با قدرت علمی خود افراد نادان را تعلیم می‌دهد، و با نیروی حکومت خویش یا قدرت‌های اجرایی دیگر، اصول عدالت را اجرا می‌نماید.

۴. «امامت» یا آخرین سیر تکاملی ابراهیم علیه السلام

از آنچه در بیان حقیقت امامت گفتیم، به‌خوبی استفاده می‌شود که ممکن است کسی مقام پیامبری و تبلیغ و رسالت را داشته باشد، امّا مقام امامت در او

ص: ۲۰۰

نباشد. این مقام، نیازمند شایستگی فراوان در جمیع جهات است، و همان مقامی است که ابراهیم علیه السلام پس از آن‌همه آزمایش‌ها و شایستگی‌ها پیدا کرد، و این آخرین حلقه سیر تکاملی ابراهیم علیه السلام بود.

آنها که گمان می‌کنند منظور از امامت، تنها «فرد شایسته و نمونه بودن» است، گویا به این حقیقت توجّه ندارند که چنین مطلبی از آغاز نبوّت در ابراهیم علیه السلام بوده است.

و کسانی که گمان می‌کنند منظور از امامت یعنی «سرمشق و الگو بودن» برای مردم؛ باید به آنها گفت: این صفت برای ابراهیم علیه السلام و همه انبیا از آغاز دعوت نبوّت وجود داشت، و به همین دلیل پیامبر باید معصوم باشد؛ زیرا اعمالش الگوست.

بنابراین، امامت مقامی است والا ـ و حتّی برتر از مقام نبوّت و رسالت و این همان مقامی است که ابراهیم علیه السلام پس از آزمایش، شایستگی آن را از طرف خداوند دریافت داشت.

۵. ظالم کیست؟

منظور از «ظلم» در جمله «لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ»؛ تنها ستم‌کردن به دیگران نیست، بلکه ظلم (در برابر عدل) در اینجا به‌معنای وسیع کلمه به کار رفته، و نقطه مقابل عدالت به‌معنای گذاردن هر چیز در جای خویش است. بنابراین، ظلم آن است که شخص یا کار یا چیزی را در موقعیّتی که شایسته آن نیست، قرار دهند.

از آنجا که مقام امامت و رهبری ظاهری و باطنی خلق، مقامی فوق‌العاده پر مسؤولیّت و باعظمت است، یک لحظه گناه و نافرمانی و سوءِ پیشینه، سبب می‌شود که لیاقت این مقام سلب گردد.

ازاین‌رو در احادیث می‌خوانیم: امامان اهل بیت علیهم السلام برای اثبات انحصار

ص: ۲۰۱

خلافت بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام، به آیه مورد بحث استدلال می کردند.

اشاره به اینکه دیگران در دوران جاهلیّت بت‌پرست بودند، تنها کسی که یک لحظه در مقابل بت سجده نکرد، علی علیه السلام بود. چه ظلمی از این بالاتر که انسان بت‌پرستی کند.(۱) لقمان به فرزندش گفت: «یَا بُنَیَّ لَاتُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ»؛ پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است».(۲)

در حدیثی که هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل کرده آمده است:

«... قَدْ کانَ إبراهیمُ علیه السلام نَبیّاً وَلَیسَ بِإمامٍ، حَتّی قالَ اللَّهُ:

«إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، قالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِی»

فَقالَ اللَّهُ:

«لَایَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ»

، مَنْ عَبَدَ صَنَماً اوْ وَثَناً لا یَکونُ إماماً

؛ ابراهیم پیامبر بود پیش از آنکه امام باشد، تا اینکه خداوند فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم گفت: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده). خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد، کسی که بتی را پرستیده باشد صلاحیت امام بودن را ندارد».(۳)

در حدیث دیگری عبداللَّه بن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که خداوند به ابراهیم فرمود:

«لا اعْطیکَ عَهداً لِظالم مِنْ ذُرِّیَّتِکَ. قالَ: یا رَبِّ وَمَنِ الظّالِمُ مِنْ وُلدی الَّذی لا یَنالُ عَهْدُکَ؟ قالَ: مَنْ سَجَدَ لِصَنَمٍ مِنْ دُونِی لا اجْعَلُهُ إماماً ابداً وَ لا یَصِحُّ انْ یَکونَ إماماً!

؛ پیمان امامت را به ستمکاران از دودمان تو نمی‌بخشم. ابراهیم عرض کرد:

ستمکارانی که این پیمان به ایشان نمی‌رسد، چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود:

کسی که بر من سجده نکند و بت بپرستد، هرگز او را امام قرار نخواهم داد و صلاحیّت ندارد که امام باشد».(۴)

۱- بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۱۹۹

۲- سوره لقمان، آیه ۱۳

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۴، ح ۱؛ بحارالأنوار، ج ۱۱، ص ۵۵؛ و الإختصاص، ص ۲۲

۴- امالی طوسی، ص ۳۷۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۴۸؛ و بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۲۰۰، ح ۱۲

ص: ۲۰۲

۶. امام از سوی خدا تعیین می‌شود

از آیه مورد بحث استفاده می‌شود که:

الف) امام (رهبر معصوم همه‌جانبه مردم) بایـد از سوی خدا تعیین گردد، زیرا امامت یک‌نوع عهد و پیمان الهی است و چنین کسـی را باید خداوند که او طرف پیمان است، تعیین کند.

ب) افرادی که رنـگ سـتم به خود گرفته‌انـد و در زنـدگی آنهـا نقطه تاریکی از ظلم- اعمّ از ظلم به خویشـتن یا ظلم به دیگران- و حتّی یک لحظه بت‌پرستی وجود داشته است، قابلیّت امامت ندارند و به اصطلاح، امام باید در تمام عمر خود معصوم باشد.

آیا کسی جز خدا می‌تواند از وجود این صفات آگاه گردد؟

و اگر با این معیار بخواهیم جانشـین پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله را تعیین کنیم، کسی جز امیرمؤمنان علی علیه السلام نمی‌تواند باشد.

جالب اینکه نویسـنده المنار از قول ابوحنیفه نقل می‌کند که او معتقد بود خلافت فقط شایسته علویان است، به همین دلیل شورش بر ضـدّ حکومت وقت (منصور عباسـی) را جایز می‌دانست، و نیز به همین علّت حاضـر نشـد منصب قضاوت را در حکومت خلفای بنی عبّاس بپذیرد. نویسـنده المنار سپس اضافه می‌کند: ائمّه چهارگانه اهل سنّت همه با حکومت‌های زمان خود مخالف بودند، و آنها را شایسته رهبری مسلمانان نمی‌دانستند، زیرا افرادی ظالم و ستمگر بودند.(۱)

ولی عجیب است که در عصـر مـا بسـیاری از علمـای اهـل تسـنن، حکومت‌های ظالم و جبّار و خودکامه را که ارتباطشان با دشـمنان اسلام مسلّم و قطعی است،

۱- تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۵۷

ص: ۲۰۳

و ظلم و فسادشان بر کسی پوشیده نیست، نه تنها تأیید و تقویت می کنند، بلکه آنها را اولوالامر و واجب الاطاعه می‌شمرند!

۷. پاسخ به دو پرسش دیگر

الف) از آنچه در تفسیر معنای امامت گفتیم، ممکن است این سؤال مطرح شود که: اگر کار امام «ایصال به مطلوب» و «اجرا کردن برنامه‌های الهی» است، این معنا در مورد بسیاری از پیامبران حتّی خود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام در مقیاس عمومی تحقّق نیافته، بلکه همیشه افراد بسیار آلوده و گمراهی در مقابل آنها وجود داشتند.

در پاسخ می گوییم: مفهوم این سخن این نیست که امام مردم را به اجبار به حق می‌رساند، بلکه با حفظ اصل اختیار، و داشتن آمادگی و شایستگی می‌توانند از نفوذ ظاهری و باطنی امام، هدایت یابند.

درست همان گونه که می گوییم خورشید برای تربیت موجودات زنده آفریده شده است، یا اینکه قرآن می‌فرماید: «کار باران زنده کردن زمین‌های مرده است».(۱) در حقیقت این تأثیر جنبه عمومی دارد، امّا در موجوداتی که آماده پذیرش این آثار و مهیّای پرورش باشند.

ب) پرسش دیگر اینکه: لازمه تفسیر فوق این است که هر امامی باید نخست نبی و رسول باشد و بعد به مقام امامت برسد، در صورتی که جانشینان معصوم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین نبودند.

در پاسخ می گوییم: لزومی ندارد که قبلًا شخص امام به مقام نبوّت و رسالت برسد، بلکه اگر کسی قبل از او باشد که مقام نبوّت و رسالت و امامت در او جمع

۱- سوره بقره، آیه ۱۶۴

ص: ۲۰۴

گردد (مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) جانشین او می‌تواند برنامه امامت وی را تداوم بخشد و این در صورتی است که نیاز به رسالت جدیدی نباشد؛ مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که خاتم پیغمبران است.

به تعبیری دیگر، اگر مرحله گرفتن وحی الهی و ابلاغ تمام احکام، انجام یافته و تنها مرحله اجرا باقی مانده است، جانشین پیامبر می‌تواند خطّ اجرایی پیامبر صلی الله علیه و آله را ادامه دهد و نیازی نیست که خود او نبی یا رسول باشد.

***

ص: ۲۰۵

ص: ۲۰۶

ص: ۲۰۷

فصل سیزدهم:

اشاره

شخصیّت ممتاز ابراهیم علیه السلام

نام ابراهیم علیه السلام ۶۹ بار در قرآن مجید ذکر شده، و در ۲۵ سوره از آن حضرت سخن به میان آمده است. در آیات قرآن از این پیامبر بزرگ مدح و ستایش فراوان شده و صفات ارزنده وی یادآوری گردیده است:

- او از هر نظر الگو و اسوه بود، و نمونه‌ای از یک انسان کامل؛

- مقام معرفت او نسبت به خدا؛

- منطق گویای او در برابر بت‌پرستان؛

- مبارزات سرسختانه و خستگی‌ناپذیرش در مقابل جبّاران؛

- ایثار و گذشتش در برابر فرمان پروردگار؛

- استقامت بی‌نظیرش در برابر طوفان حوادث؛

- و آزمایش‌های سخت او؛

هر یک داستان مفصّلی دارد و هر کدام سرمشقی است برای مسلمانان و رهروان راه «اللّه».

شخصیّت ممتاز این پیامبر الهی را از تعابیر و عناوین دوازده‌گانه زیر به خوبی می‌توان دریافت. توجّه فرمایید:

***

ص: ۲۰۸

۱. ابراهیم علیه السلام یک امّت بود

خداونـد متعال در آیه شـریفه ۱۲۰ سـوره نحـل، از آن حضـرت به عنوان یـک امّت یـاد کرده، و شخصـیّت او را همچون یـک امّت می‌ستاید. می‌فرماید:

«إِنَّ إِبْرَاهِیمَ کَانَ أُمَّهً قَانِتاً لِلَّهِ حَنِیفاً وَلَمْ یَکُ مِنَ الْمُشْرِکِینَ»؛ ابراهیم (به تنهـایی) امّـتی بـود مطیـع فرمـان خـدا؛ خـالی از هر گونه انحراف؛ و از مشرکان نبود».

در اینکه چرا نـام «امّت» بر ابراهیم علیه السـلام گـذارده شـده مفسّـِران نکات مختلفی ذکر کرده‌انـد، که چهار نکته آن قابل ملاحظه است:

الف) ابراهیم علیه السـلام آن قـدر شخصـیّت داشت که به تنهایی یک امّت بود، چرا که گاه شـعاع شخصـیّت انسان آن قدر افزایش می‌یابد که از یک فرد و دو فرد و یک گروه فراتر می‌رود، و شخصیّتش معادل یک امّت بزرگ می‌شود.

ب) ابراهیم علیه السـلام رهبر، مقتـدا و معلّم بزرگ انسـانیّت بود، و به همین جهت به او «امّت» گفته شـده است؛ زیرا امّت (به معنای اسم مفعولی) به کسی گفته می‌شود که مردم به او اقتدا کنند و رهبریش را بپذیرند.

البتّه میـان این معنـا و معنای اوّل، پیونـد معنوی خاصّـِی برقرار است؛ زیرا کسـی که پیشوای صـدق و راستی برای ملّتی شود، در همه اعمال آنها شریک و سهیم است و گویی خود امّتی است.

ج) ابراهیم علیه السـلام در آن زمان که هیچ خداپرستی در محیطش نبود، و همگی در منجلاب شـرک و بت‌پرستی غوطه‌ور بودند، تنها موحّد و یکتاپرست بود. پس او به تنهایی امّتی، و مشرکان محیطش امّت دیگر بودند.

د) ابراهیم علیه السلام سرچشمه پیدایش امّتی بود و به همین سبب نام امّت بر او گذارده شد.

و هیچ اشـکالی ندارد که این کلمه کوچک، یعنی امّت، تمام این معانی بزرگ را در خود جمع کند. آری ابراهیم علیه السـلام یک امّت بود، یک پیشوای بزرگ بود، یک

ص: ۲۰۹

مرد امّت‌ساز بود، و در آن روز که در محیط اجتماعش کسی دم از توحید نمی‌زد، او منادی بزرگ توحید بود.(۱)

۲. او خلیل اللّه بود

طبق آنچه که در آیه شریفه ۱۲۵ سوره نساء آمده، خداوند مقام خلیل اللّهی را به حضرت ابراهیم علیه السلام عطا کرد؛ می‌فرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» دین و آیین چه کسی بهتر از آن کس که خود را تسلیم خدا کند، و نیکوکار باشد، و از آیین ابراهیم که ایمانی خالص و پاک داشت پیروی کند؟! و خدا ابراهیم را به دوستی انتخاب کرد».

«خلیل» ممکن است از ریشه «خُلَّت» (بر وزن حجّت) به معنای «دوستی» بوده باشد، و یا از ریشه «خَلَّت» (بر وزن ضربت) به معنای «نیاز و احتیاج». در اینکه کدام یک از این دو معنا به مفهوم آیه فوق نزدیک‌تر است؟ در میان مفسّران گفتگوست.

جمعی معتقدند: معنای دوم نزدیک‌تر به حقیقت آیه می‌باشد؛ زیرا ابراهیم علیه السلام به خوبی احساس می‌کرد که در همه چیز بدون استثنا نیازمند پروردگار است.

ولی از آنجا که آیه فوق می‌فرماید: «خداوند این مقام را به ابراهیم علیه السلام داد»، استفاده می‌شود که منظور همان معنای دوستی است؛ زیرا اگر بگوییم: «خداوند ابراهیم علیه السلام را به عنوان دوست خود انتخاب کرد»، بسیار مناسب به نظر می‌رسد تا این که بگوییم: «خداوند ابراهیم را نیازمند خود انتخاب کرد». به علاوه، نیازمندی مخلوقات به خدا، اختصاص به ابراهیم علیه السلام ندارد، چنان که در قرآن

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۸۴

ص: ۲۱۰

می‌خوانیم:

«یَا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللَّهِ».(۱) به خلاف دوستی خداوند که همگی در آن یکسان نیستند.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «خداوند، اگر ابراهیم علیه السلام را به عنوان خلیل (دوست) انتخاب کرد، به خاطر نیاز به دوستی او نبود، بلکه به خاطر این بود که ابراهیم علیه السلام بنده مفید پروردگار و کوشا در راه رضای او بود».(۲)

و امّا این که ابراهیم علیه السلام چه امتیازاتی داشت که خداوند این مقام را به او بخشید، در روایات علل مختلفی برای آن ذکر شده، که همه آنها می‌تواند دلیل این انتخاب بوده باشد. از جمله امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید:

«انَّما اتَّخَذَ اللَّهُ ابْراهیمَ خَلیلًا لِانَّهُ لَمْ یَرُدَّ احداً وَلَمْ یَسْئَلْ احداً قَطُّ غَیْرَ اللَّهِ

؛ خداوند از آن جهت ابراهیم علیه السلام را به عنوان خلیل خود انتخاب کرد که هرگز تقاضاکننده‌ای را محروم نساخت، و هیچگاه از کسی جز خدا تقاضا نکرد».(۳) و از بعضی از روایات دیگر استفاده می‌شود که این مقام بر اثر کثرت سجود، اطعام گرسنگان، نماز در دل شب، و یا به خاطر کوشا بودن در راه اطاعت پروردگار بوده است.(۴)

۳. میهمان‌نوازی ابراهیم علیه السلام

حضرت ابراهیم علیه السلام فوق‌العاده میهمان‌نواز بود. داستان میهمان‌نوازی آن حضرت از فرشتگان الهی در سوره ذاریات آیات ۲۴ تا ۲۷ آمده، که قبلًا در مورد

۱- سوره فاطر، آیه ۱۵؛ ترجمه:« ای مردم! شما(همگی) نیازمند به خدایید»

۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۱؛ تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۳۴۲

۳- عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۷۶؛ بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۴، و ج ۹۳، ص ۱۵۰

۴- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۴، باب ۱ از ابواب قصص ابراهیم علیه السلام

ص: ۲۱۱

آن بحث شد. آن حضرت به قدری میهمان‌نواز بود که او را «ابواضیاف» (پدر میهمانان یا صاحب میهمانان) لقب داده بودند.(۱)

در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«ابراهیم علیه السلام میهمان‌دوست بود، و هرگاه میهمان نداشت برای پیدا کردن میهمان از خانه بیرون می‌رفت، و درهای خانه‌اش را قفل می‌کرد، و کلید آن را همراه خود می‌برد. روزی درها را بست و بیرون رفت. چون بازگشت درها را باز دید، و مردی را در خانه خود مشاهده کرد. به او گفت: ای بنده خدا! به اجازه چه کسی وارد این خانه شدی؟ گفت: به اجازه پروردگارم، و این جمله را سه بار تکرار کرد. ابراهیم علیه السلام دانست که او جبرئیل است، و خدای را سپاس گفت.

سپس جبرئیل رو به ابراهیم علیه السلام کرد و گفت: پروردگارت مرا نزد بنده‌ای از بندگانش که او را خلیل خود گردانیده، فرستاده است. ابراهیم علیه السلام پرسید: آن بنده چه کسی است که تا زنده هستم خدمتش کنم؟ گفت: تو همان خلیل خدا هستی! پرسید: به چه علّت؟ گفت: بدان سبب که تا کنون از خدا چیزی نخواسته‌ای، و تاکنون چیزی از تو درخواست نشده که در جواب آن «نه» گفته باشی».(۲)

۴. او بسیار راستگو بود

آیه شریفه ۴۱ سوره مریم ویژگی صداقت فوق‌العاده حضرت ابراهیم علیه السلام را چنین توصیف می‌کند:

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَّبِيّاً»؛ در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او پیامبری بسیار راستگو بود».

واژه «صدیق» صیغه مبالغه از صدق و به معنای کسی است که بسیار

۱- سفینهٔ البحار، ج ۵، واژه ضیف، ص ۲۶۸

۲- تاریخ انبیا(محلّاتی)، ص ۱۲۱

ص: ۲۱۲

راستگوست. بعضی گفته‌اند: به معنای کسی است که هرگز دروغ نمی‌گوید، و یا بالاتر از آن توانایی بر دروغ گفتن ندارد، چون در تمام عمر عادت به راستگویی کرده است و بعضی آن را به معنای کسی می‌دانند که عملش تصدیق کننده سخن و اعتقاد اوست. ولی روشن است که همه این معانی تقریباً به یک معنا باز می‌گردد. به هر حال، این صفت به قدری اهمیّت دارد که در آیه فوق، حتّی قبل از صفت «نبوّت» بیان شده، گویی زمینه‌ساز شایستگی برای پذیرش نبوّت است.

و از این گذشته، بارزترین صفتی که در پیامبران و حاملان وحی الهی لازم است همین معنا می‌باشد، که آنها فرمان پروردگار را بی کم و کاست، به بندگان خدا برسانند.(۱)

و لذا تمام پیامبران الهی به «صدق الحدیث؛ گفتار صادقانه» و «اداء الامانهٔ» حتّی نسبت به انسان‌های فاجر، مبعوث شده‌اند.(۲)

۵. او از نیکان بود

خداوند متعال این ویژگی حضرت ابراهیم علیه السلام را در آیات ۴۵ تا ۴۸ سوره ص مطرح کرده است؛ می‌فرماید:

«وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُوْلِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ* إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ* وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ* وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ»؛ و به خاطر بیاورید بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، صاحبان قدرت و بصیرت. ما آنها را با خلوص ویژه‌ای خالص گرداندیم، که همان یادآوری سرای آخرت بود. و آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکان بودند! و به خاطر بیاور، اسماعیل و «الیسع» و «ذوالکفل» را که همه از نیکان بودند».

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۹۰

۲- سفینهٔ البحار، ج ۵، ص ۶۵

ص: ۲۱۳

و جالب این که برای شش پیامبر بزرگ مذکور در آیات فوق، شش توصیف مختلف ذکر شده، که هر کدام معنا و مفهوم خاصّی دارد:

۱. «عبودیّت و بندگی» نخستین توصیفی است که برای آنها ذکر شده، و به راستی همه چیز در آن جمع است. بندگی خدا یعنی وابستگی مطلق به او، یعنی در برابر اراده او از خود اراده نداشتن و در همه حال سر بر فرمان او نهادن.

۲ و ۳. «علم» و «قدرت» ویژگی دوم و سوم است که روی آن انگشت گذاشته شده است. انسان برای پیشبرد هدف‌هایش نیاز به دو نیرو دارد: نیروی درک و تشخیص، و نیروی کار و عمل؛ و به تعبیر دیگر باید از «علم» و «قدرت» کمک گرفت تا به هدف واصل گشت. بنابراین خداوند این پیامبران را به داشتن «درک و تشخیص و بینش قوی» و «قوّت و قدرت کافی» برای انجام کار، توصیف کرده است.

۴. ویژگی چهارم «یاد مرگ» است. آری آنها پیوسته به یاد جهان دیگر بودند، افق دید آنها در زندگی چند روزه این دنیا، و لذّات آن محدود نمی‌شد. آنها در ماورای این زندگی زودگذر، سرای جاویدان با نعمت‌های بی‌پایانش را می‌دیدند، و همواره برای آن تلاش و کوشش می‌کردند.

دیگران نیز ممکن است گهگاه به یاد سرای آخرت بیفتند، به‌خصوص هنگامی که یکی از دوستانشان از دنیا می‌رود، و یا در مراسم تشییع و یادبود عزیزی حاضر می‌شوند؛ ولی این یاد، خالص نیست؛ بلکه آمیخته به یاد دنیاست.

امّا مردان خدا توجّهی خالص و عمیق و مداوم و مستمر به سرای دیگر دارند، گویی همیشه در برابر چشمانشان حاضر است، و تعبیر به «خالِصَةً» در آیه، اشاره به همین مطلب است.

۵ و ۶. «نیکی» و «برگزیدگی» دو صفت دیگر آن بزرگواران است. ایمان و عمل صالح آنها سبب شده که خداوند آنان را از میان بندگانش برگزیند، و به

ص: ۲۱۴

منصب نبوّت و پیامبری مفتخر سازد، و نیکوکاری آنها به حدّی رسیده که عنوان «اخیار» (نیکان) را به طور مطلق پیدا کرده‌اند، افکارشان نیک، و اخلاقشان نیک، و اعمال و برنامه‌ها و سراسر زندگیشان نیک است. و در یک کلام، آنچه خوبان همه دارند، آنها تنها دارند.(۱)

۶. بردباری ابراهیم علیه السلام

در آیه شریفه ۱۱۴ سوره توبه می‌خوانیم:

«وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ»؛ و استغفار ابراهیم برای پدرش (سرپرستش که در آن زمان، عمویش آزر بود) فقط به خاطر وعده‌ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند)؛ امّا هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست؛ به یقین، ابراهیم دلسوز و بردبار بود!».

شرح این آیه، که دلالت بر صبر و بردباری حضرت دارد، قبلًا گذشت.

۷. توکّل فوق العاده ابراهیم علیه السلام

او توکّل بی‌نظیری داشت، تا آنجا که در هیچ کار و حادثه‌ای نظری جز به خدا نداشت. هر چه می‌خواست از او می‌طلبید، و جز درِ خانه او را نمی‌کوبید. آیات ۷۸ تا ۸۲ سوره شعرا گواه خوبی بر این مدّعاست. توجّه فرمایید:

«الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ* وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ* وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ* وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ* وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ»؛ (پروردگار عالمیان) همان کسی (است) که مرا آفرید، و پیوسته راهنماییم می‌کند، و کسی که مرا غذا می‌دهد و سیراب می‌نماید، و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد،

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۲۵ تا ۳۲۹

ص: ۲۱۵

و کسی که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند، و کسی که امید دارم خطایم را در روز جزا بیامرزد».

داستان پیشنهاد فرشتگان برای نجات او از آتش نمرود، و عدم قبول این پیشنهاد از ناحیه آن حضرت در تواریخ ضبط است، و قبلًا به آن اشاره داشتیم.

ولی در عین حال به روایت جالبی در این زمینه توجّه فرمایید:

«روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به جبرئیل علیه السلام فرمود: آیا تو با این قوّت و قدرت، هیچ وقت به زحمت و مشقّت افتاده‌ای؟ عرض کرد: بله، در سه مورد به زحمت افتادم:

۱. روزی که ابراهیم علیه السلام به سمت آتش افکنده شد، خداوند دستور داد او را قبل از رسیدن به آتش بگیرم. و فرمود: به عزّت و جلالم سوگند اگر قبل از رسیدن تو، در آتش بیفتد نامت را از دفتر فرشتگان محو می‌کنم! من با سرعت به سمت او حرکت کرده، در فاصله میان هوا و آتش او را گرفته، و به ابراهیم گفتم:

حاجتی نداری؟ گفت: از خدا آری، امّا از تو نه!

۲. هنگامی که ابراهیم علیه السلام مأمور ذبح فرزندش اسماعیل علیه السلام شد خداوند به من مأموریّت داد که اسماعیل را نجات دهم و فرمود: اگر قبل از رسیدن تو، کارد گلوی اسماعیل را ببرد نامت را از دفتر فرشتگان حذف می‌کنم! من با سرعت تمام به سمت آنها حرکت کرده و کارد را از دست ابراهیم گرفتم، و گوسفندی را به جای اسماعیل به او دادم تا ذبحش کند.

۳. هنگامی که یوسف علیه السلام به چاه انداخته شد خداوند مرا مأمور حفظ او کرد، و فرمود: به عزّت و جلالم قسم اگر قبل از رسیدن تو به محلّ مأموریّت یوسف به قعر چاه بیفتد نامت را از دیوان ملائکه حذف می‌کنم! با سرعت از آسمان به زمین نازل شده و قبل از آن که یوسف علیه السلام به ته چاه برسد او را گرفته، و بر روی قطعه سنگی که در ته چاه بود نهادم. در این سه مأموریّت به زحمت و مشقّت افتادم».(۱)

۱- تفسیر برهان، ج ۴، ص ۸۲۶، ح ۷۱۶۲

ص: ۲۱۶

۸. شجاعت وصف‌ناشدنی ابراهیم علیه السلام

او شـجاعت بی‌نظیری داشت، و در برابر سـیل خروشان تعصّب‌های بت‌پرسـتان یک‌تنه ایسـتاد، و کمترین ترس و وحشتی به خود راه نداد. بت‌های آنها را به باد تمسخر گرفت، و از بتکده آنها تلّی از خاک ساخت، و در برابر نمرود و دژخیمانش با شهامت بی‌نظیری سخن گفت، که شرح آن در مباحث پیشین گذشت.

۹. منطق قوی ابراهیم علیه السلام

آن حضرت منطق فوق العاده نیرومندی داشت، در عبارات کوتاه و محکم و مستدل، پاسخ‌های دندان‌شکنی به گمراهان می‌داد، و با همان منطق رسایش، بینی لجوجان را به خاک می‌مالید.

هرگز به خاطر شـدّت خشونت آنها، از کوره درنمی‌رفت؛ بلکه با خونسـردی که حاکی از روح بزرگش بود، با آنها روبه‌رو می‌شد، و با گفتار و رفتارش سـند محکومیتشان را به دسـتشان می‌سپرد، که این مطلب نیز در داسـتان محاجّه ابراهیم علیه السـلام با نمرود، و عمویش آزر، و قضات دادگاه بابل- هنگامی که می‌خواسـتند او را به جرم خداپرستی و بت‌شـکنی محکوم نمایند- به روشنی آمده است، و شرح آن گذشت.

۱۰. آیین ابراهیم!

قرآن مجید در آیه ۷۸ سوره حج یکی از افتخارات مسـلمانان را این می‌شـمرد که آنها بر آیین ابراهیم‌اند، و او بود که نام «مسلمان» را بر شما گذارد. می‌فرماید:

«وَجَاهِـدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاکُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الـدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْرَاهِیمَ هُوَ سَـمَّاکُمُ الْمُسْـلِمِینَ مِنْ قَبْلُ وَفِی هَذَا ...»؛ و در راه خدا آنگونه که سزاوار

ص: ۲۱۷

اوست جهاد کنید، او شما را برگزید، و در دین (اسلام) کارِ سنگین و سختی بر شما قرار نداد؛ از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شما را در کتاب‌های پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید ...».

حتّی برای تشویق مسلمانان، به انجام پاره‌ای از دستورات مهم، به آنان گوشزد می‌کند که شما باید به ابراهیم و یارانش اقتدا کنید.(۱)

۱۱. او بنیان‌گذار حج بود

مراسم حج با آن همه عظمت و شکوهش، به فرمان خدا و به وسیله ابراهیم علیه السلام پایه‌گذاری شد. و به همین جهت نام ابراهیم علیه السلام و خاطره او، با تمام مراسم حج آمیخته است. و انسان در هر موقف و برنامه‌ای از این مراسم بزرگ، به یاد این پیغمبر عظیم‌الشأن می‌افتد، و پرتو عظمتش را در دل خویش احساس می‌کند، تا آنجا که مراسم حج بی‌یاد ابراهیم علیه السلام نامفهوم است!

۱۲. همه افراد به شخصیّت او افتخار می‌کردند

شخصیّت آن حضرت به حدّی بود که هر گروهی کوشش داشت او را از خود بداند. یهودیان و مسیحیان هر کدام بر پیوند خویش با ابراهیم علیه السلام تأکید داشتند، که قرآن در پاسخ آنها این واقعیّت را بیان داشت که: «او تنها یک مسلمان و موحّد راستین بود، یعنی کسی که در همه چیز تسلیم فرمان خدا بود، جز به او نمی‌اندیشید، و جز در راه او گام برنمی‌داشت».(۲)

شرح این مطلب نیز در اوایل کتاب گذشت.

۱- سوره ممتحنه، آیه ۴

۲- سوره آل عمران، آیه ۶۷

ص: ۲۱۸

ص: ۲۱۹

ص: ۲۲۰

ص: ۲۲۱

فصل چهاردهم:

اشاره

آخرین برگ زندگانی ابراهیم علیه السلام

مرگ قانونی است که در مورد ممکنات هیچ استثنایی ندارد، و دامنگیر پیامبران بزرگی چون حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و حضرت ابراهیم علیه السلام نیز می‌شود.

و گرچه ظاهری تلخ و دوست‌نداشتنی دارد، امّا آن هم در حقیقت نعمتی از نعمت‌های پروردگار است. این ادّعا در مباحث آینده روشن خواهد شد.

در مورد چگونگی مرگ حضرت ابراهیم علیه السلام و سایر جزئیّات آن روایات مختلفی وجود دارد، که به سه نمونه آن قناعت می‌شود. در هر یک از این روایات، علاوه بر فضیلت یا فضایلی که در مورد آن حضرت به چشم می‌خورد، نکات تربیتی مهمّی نیز وجود دارد، که با دقّت و تأمّل قابل استفاده است. به این روایات توجّه بفرمایید:

الف) دوست، دیدار دوستش را دوست دارد!

طبق روایتی که از حضرت علی علیه السلام نقل شده، آن حضرت فرمود:

«هنگامی که خداوند متعال اراده کرد جان ابراهیم خلیل علیه السلام را بگیرد، ملک‌الموت را به سوی او روانه کرد. مأمور پروردگار خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: السلام علیک یا ابراهیم. حضرت در پاسخش فرمود: علیک السلام ای ملک الموت! آیا مرگ من قطعی و اجباری است، یا می‌توانم بین مردن

ص: ۲۲۲

و ماندن یکی را انتخاب کنم؟ فرشته مرگ گفت: اختیاری است. ابراهیم گفت: آیا دیده‌ای دوستی جان دوستش را بگیرد؟! ملک الموت در پاسخ عاجز ماند و به سوی خداوند بازگشت، و عرض کرد: خدایا! شنیدی دوستت ابراهیم چه گفت.

چه جوابش دهم؟ فرمود: ای فرشته مرگ! به سمت ابراهیم بازگرد و به او بگو: آیا تا کنون دیده‌ای دوستی از دیدار دوستش کراهت داشته باشد؟ هر دوستی علاقمند به ملاقات دوستش می‌باشد!».(۱)

ب) بهترین مقدار عمر انسان!

امام صادق علیه السلام فرمود: «ساره از همسرش خواست تا دعا کند خداوند فرزندی به آنها بدهد. حضرت ابراهیم علیه السلام دعا کرد و خداوند اجابت نمود. سی سال پس از دعای ابراهیم علیه السلام خداوند به آنها فرزندی عنایت کرد. ساره به شوهرش گفت: سنّت زیاد و اجلت نزدیک شده، از خداوند بخواه مرگت را به تأخیر بیندازد، و عمرت را طولانی گرداند. تا در کنارت زندگی نموده، و چشممان به دیدار تو روشن گردد. ابراهیم علیه السلام این مطلب را از خداوند تقاضا کرد. خداوند وحی کرد: هر مقدار عمر می‌خواهی طلب کن، که به تو خواهم داد.

حضرت این خبر را به اطّلاع همسرش رساند. ساره گفت: از خداوند بخواه تو را از دنیا نبرد، مگر زمانی که تو خود تقاضای مرگ کنی. ابراهیم علیه السلام دعا کرد و خداوند اجابت فرمود. ابراهیم علیه السلام این مطلب را به همسرش خبر داد. ساره گفت: شکر خداوند را در مورد این نعمت بجای آور، بدین منظور غذایی تهیّه کن و فقرا و نیازمندان را اطعام نما. حضرت ابراهیم علیه السلام به شکرانه این نعمت مردم را دعوت کرد. در میان میهمانان پیرمرد نابینای ضعیفی بود که همراه راهنمایش بر سر سفره نشسته بود. نابینا دستش را دراز کرد و لقمه‌ای برداشت تا

۱- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۷۸، ح ۷

ص: ۲۲۳

آن را بخورد. امّا از فرط ضعف و ناتوانی لقمه را به سمت چپ و راست دهان و در نهایت به سمت پیشانی‌اش برد و موفّق نشد داخل دهانش بگذارد.

همراهش دست او را گرفت و لقمه را به سمت دهانش برد. سپس لقمه دیگری برداشت و آن را به چشمش زد! ابراهیم علیه السلام که چگونگی غذا خوردن آن پیرمرد نابینا را مشاهده می‌کرد، از همراه او علّت را پرسید. عرض کرد: آنچه می‌بینی همه از ضعف و پیری و ناتوانی اوست! ابراهیم علیه السلام با خود گفت: آیا من هم در سنّ پیری همچون او خواهم شد؟ پس از دیدن این صحنه رقّت‌بار، دست به دعا برداشت و گفت:

«اللَّهُمَّ تَوَفَّنی فِی الْاَجَلِ الَّذی کَتَبْتَ لی فَلا حاجَةَ لی فِی الزِّیادَةِ فِی الْعُمْرِ بَعْدَ الَّذی رَأَیْتُ؛(۱)

بارخدایا! جانم را در همان زمان که تو مقدّر کرده‌ای بگیر، که پس از دیدن این صحنه علاقه‌ای به عمر اضافه ندارم!».

ج) سیمای متفاوت فرشته مرگ

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده است:

«هنگامی که ابراهیم علیه السلام مناسک حج را انجام داد و به شام بازگشت از دنیا رفت. و داستان رحلت آن حضرت به این شرح بود: فرشته مرگ آمد تا جان ابراهیم علیه السلام را بگیرد. ابراهیم علیه السلام گویا از مرگ کراهت داشت (البتّه نه به خاطر علاقه به دنیا، بلکه به خاطر عبادت و اطاعت بیشتر) ملک الموت به خداوند عرض کرد: ابراهیم از مرگ ناخشنود است. خداوند فرمود: ابراهیم را رها کن، زیرا او دوست دارد مرا پرستش کند (و طول عمر را برای همین منظور می‌خواهد) روزی حضرت ابراهیم پیرمرد بزرگسالی را مشاهده کرد که از یک سو غذا می‌خورد و از سوی دیگر آنچه را خورده از وی خارج می‌شود! با دیدن این صحنه از زندگی دنیا متنفّر و به مرگ علاقمند شد. به خانه‌اش بازگشت.

۱- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۷۹، ح ۹

ص: ۲۲۴

موجود بسیار زیبایی، که تا آن روز به زیبایی او ندیده بود، در درون خانه مشاهده کرد. پرسید: تو کیستی؟ گفت: من مأمور مرگ و گرفتن جان انسان‌ها هستم.

ابراهیم گفت: سبحان اللَّه چه کسی از دیدار و زیارت تو کراهت دارد، در حالی که این قدر زیبایی؟ ملک الموت گفت: ای خلیل‌الرّحمان! هرگاه خداوند متعال نسبت به بنده‌ای اراده خیر کند، مرا به صورتی زیبا به سوی او می‌فرستد و اگر نسبت به آن بنده اراده شرّ کند، مرا به صورتی دیگر به سوی او خواهد فرستاد.

سپس ملک الموت جان ابراهیم علیه السلام را در شام گرفت».(۱)

مدّت عمر آن حضرت را مختلف نوشته‌اند. در حدیثی آن را ۱۲۰ سال، و در روایتی ۱۷۵ سال، و در نقلی ۲۰۰ سال نوشته‌اند.(۲) و محلّ دفن آن حضرت، در سرزمین فلسطین در «حبرون» است، جایی که اکنون به شهر ابراهیم خلیل معروف است.(۳)

پایان

۱- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۷۹، ح ۸

۲- تاریخ انبیا(محلّاتی)، ص ۱۶۴

۳- همان مدرک، ص ۱۶۵

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان


WWW